





سیری در معارف اسلام

# مشابهت های سید الشهداء علیه السلام با

## حضرت ابراهیم علیه السلام

متن سخنرانی های

### استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد امیر - محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

مشابهت‌های سیدالشهداء علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام  
(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: سید علی کشفی .....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه .....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

جلسه اول: ارث معنوی انبیاء.....	۱۱
شرح زیارت وارث.....	۱۳
امام حسین؛ وارث تمام انبیاء الهی.....	۱۳
ارث مادی انبیاء.....	۱۴
ارث معنوی؛ وارثان ابلیس.....	۱۶
ارث بری معنوی از پاکان یا ناپاکان.....	۱۸
ارث معنوی پیامبران برای امام حسین.....	۱۹
کربلا؛ تقابل ارث بران پاک و ناپاک.....	۱۹
نصرا بن اونیزر و پدرش، نمونه‌ای از ارث بری معنوی پاک.....	۲۰
ارث حضرت ابراهیم برای امام حسین.....	۲۱
جلسه دوم: آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ وظیفه اتمام تکالیف و ابتلائات.....	۲۳
شرح زیارت وارث.....	۲۵
ارث معنوی امام حسین از حضرت ابراهیم.....	۲۵
آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ اتمام وظایف و ابتلائات.....	۲۵
التزام به انجام کامل و تمام تکالیف در شرایط مختلف.....	۲۶
منافع دنیایی و آخرتی عمل به تکالیف.....	۲۷
اهمیت نظم در امور زندگی.....	۲۷
آرامش و امنیت روانی؛ نتیجه ایمان و عمل به تکالیف.....	۲۸
آرامش و اضطراب در هنگام احتضار.....	۳۰
شهدای کربلا؛ در اوج آرامش.....	۳۱





- تکلیف به تشکیل حکومت اسلامی و مبری بودن از مسئولیت ظلم‌های دیگران..... ۳۲
- دور ماندن از شفاعت؛ اثر نقصی در انجام تکالیف در قیامت..... ۳۲
- روضه..... ۳۴
- جلسه سوم: آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ امامت..... ۳۷**
- شرح زیارت وارث..... ۳۹
- ارث معنوی امام حسین از حضرت ابراهیم..... ۳۹
- حضرت ابراهیم در آینه آیات قرآن..... ۳۹
- عظمت آیات قرآن..... ۳۹
- ابراهیم؛ یک امت و امام مردم..... ۴۰
- امامت؛ ویژگی مشترک حضرت ابراهیم و اهل بیت..... ۴۰
- ضرورت اقتدا به امام..... ۴۱
- نوع اقتداء اهل بیت به ابراهیم نبی..... ۴۲
- جایگاه رفیع پیغمبر ما..... ۴۲
- تجلی خدا بر پیغمبر..... ۴۳
- امکان سنجی..... ۴۴
- روضه..... ۴۸
- جلسه چهارم: آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ حل تکالیف دشوار..... ۴۹**
- شرح زیارت وارث..... ۵۱
- ارث معنوی حضرت ابراهیم برای امام حسین..... ۵۱
- آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ مقام امامت پس از حل تکالیف دشوار..... ۵۱
- اهمیت و ارزش تکالیف..... ۵۲
- اتمام انجام تکالیف از سوی ابراهیم..... ۵۲
- نتیجه عمل به تکالیف؛ رسیدن به مقام امامت مردم..... ۵۲
- مقام امامت؛ ارث حضرت ابراهیم برای امام حسین..... ۵۳
- شرط صحت اقتداء؛ همراهی و تبعیت محض..... ۵۳
- نتیجه اقتداء؛ والامقامی..... ۵۳
- اقتدا و تبعیت کامل؛ ارزش وجودی اصحاب امام در کربلا..... ۵۴



## فهرست مطالب

۵۴	لیاقت امام؛ علت تبعیت محض و علت انتخاب امام.....
۵۶	(نمونه کاربرد لغت نکره برای تأکید در قرآن؛ مرض قلبهای منافقین.....)
۵۷	اثبات وحی بودن قرآن.....
۶۱	<b>جلسه پنجم: آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ انجام تمام و کمال تکالیف الهی.....</b>
۶۳	شرح زیارت وارث.....
۶۳	ارث معنوی حضرت ابراهیم برای امام حسین.....
۶۳	حکیم بودن خدا.....
۶۳	حکیم بودن قرآن.....
۶۴	حکیم بودن پیغمبر.....
۶۵	حکیم بودن انسان؛ زمینه پذیرش تکالیف الهی.....
۶۶	واگذاری مسئولیتهای الهی؛ نوعی احترام به عقل انسان.....
۶۶	ارزش عقل، تبعیت از پروردگار.....
۶۸	پذیرش و به اتمام رساندن تکالیف الهی از سوی ابراهیم.....
۶۹	الف) پذیرش تکالیف الهی از سوی ابراهیم و تسلیم کامل.....
۶۹	منع تبعیض در تکالیف.....
۷۰	ب) به اتمام رساندن تکالیف.....
۷۱	تسلیم و اتمام در انجام تکالیف امام حسین.....
۷۳	<b>جلسه ششم: مسئولیتها و تکالیف انسان.....</b>
۷۵	مروری بر جلسات گذشته.....
۷۵	اسباب وجوب تکالیف برای انسان.....
۷۶	تکالیف؛ علت وجود انسان.....
۷۶	لزوم عمل کردن به تکالیف.....
۷۶	جایگاه اختیار و عقل در انتخاب تکالیف.....
۷۷	تکالیف انسان نسبت به دیگر انسانها.....
۷۷	تکالیف حاکم نسبت به شهروندان.....
۸۱	مسئولیت ناپذیری مردم در دنیای امروز.....
۸۱	مسئولیت پذیری در قرآن.....
۸۳	مسئولیت پذیری در کربلا.....





- روضه..... ۸۴
- جلسه هفتم: ثمرات و وضعیت ناشی از پذیرش تکالیف**..... ۸۷
- مروری بر جلسات گذشته..... ۸۹
- بهشت؛ چهره دیگر اعمال صالح و به انجام رساندن تکالیف دنیایی..... ۸۹
- تغییر و تبدل؛ قانون جهان هستی..... ۹۰
- تغییر گناهان و عبادات به عذاب و ثواب اخروی..... ۹۱
- اهمیت لحظه رسیدن به سن تکلیف؛ شروع ساخت و ساز بهشت..... ۹۱
- ارتباط قلبی و علاقه میان انسان و بهشت‌سازی..... ۹۲
- سختی دادن به خود و ایجاد نشاط در انجام وظایف نتیجه عشق در عبادات..... ۹۲
- علت تحمل آزارها در مسیر هدایت مردم توسط پیغمبران..... ۹۳
- مصادیقی از اشتیاق و سختی‌های پیغمبر و اهل بیت به خود برای عبادت و انجام تکالیف..... ۹۴
- مصادیق و درجات عبادات..... ۹۶
- برترین عبادتها..... ۹۷
- لزوم شکرگزاری به جهت مکلف بودن..... ۹۷
- جلسه هشتم: آیه ۷۵ سوره انعام؛ مقام یقین**..... ۹۹
- مروری بر جلسات گذشته..... ۱۰۱
- آیه ۷۵ سوره انعام؛ مقام یقین حضرت ابراهیم..... ۱۰۱
- مقام یقین؛ چشم دل و گوش جان..... ۱۰۲
- راه رسیدن به مقام یقین..... ۱۰۲
- کم گویی..... ۱۰۳
- پاکی دل..... ۱۰۴
- تنهایی قیامت..... ۱۰۶
- وجود سرمشق‌های عالی؛ لزوم زندگی درست..... ۱۰۹
- روضه..... ۱۰۹
- جلسه نهم: فرهنگ توحیدی**..... ۱۱۱
- مروری بر جلسات گذشته..... ۱۱۳
- آیه ۸۳ سوره صافات؛ ابراهیم پیرو فرهنگ نوح..... ۱۱۳





## فهرست مطالب

۱۱۴	فرهنگ توحیدی نوح در قرآن
۱۱۴	شرک؛ علت اصلی فساد فراگیر
۱۱۴	شرک در عربستان جاهلی
۱۱۵	تفاوت فرهنگ توحیدی و شرک‌آلود در جنبه‌های مختلف حیات انسانی
	اهتمام مادران شیرده به دائم الوضوئی؛ مصداق فرنگ توحیدی؛ خاطره مادر آیت‌الله‌العظمی
۱۱۶	بروجردی
۱۱۷	نمونه‌های فرهنگ توحیدی امیرالمؤمنین
۱۱۸	رگه‌هایی از فرهنگ توحیدی ابراهیم در قرآن
۱۱۹	تجلی توحید ابراهیمی در سیدالشهداء
۱۲۱	تجلی توحید در رجزهای حضرت عباس
۱۲۱	روضه
۱۲۳	<b>جلسه دهم: موعظه‌پذیری و پذیرش تکالیف الهی</b>
۱۲۵	مروری بر جلسات گذشته
۱۲۵	حقیقت تکالیف و مسئولیت‌ها؛ مصالح آخرت
۱۲۶	قبول عاشقانه تکالیف در اثر موعظه‌پذیری؛ آیات ۵۷ و ۵۸ سوره یونس
۱۲۷	یکی از موعظه‌های قرآن: لزوم توجه انسان به آینده و عوالم بعد از دنیا
۱۲۸	برزخ؛ نخستین عالم بعد از مرگ
۱۳۰	حاج شیخ عباس قمی؛ زیارت امام حسین پس از مرگ
۱۳۲	حکایت خواب دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ؛ هم نشینی مؤمن با امام حسین پس از مرگ
۱۳۳	وقایع قیامت؛ عالم دیگر
۱۳۴	ارزش عزاداران امروز امام حسین
۱۳۵	روضه





جلسه اول

ارث معنوی انبیاء



## شرح زیارت وارث<sup>۱</sup>

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ  
عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ»

### امام حسین؛ وارث تمام انبیاء الهی

در معرفی حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام گفته شده ایشان وارث شش پیامبرند. البته اگر عمقاً به این حقیقت نظر بشود در حقیقت امام حسین، وارث همه انبیاء معرفی شده است. چرا که ارزشهای همه پیامبران غیر اولوالعزم در پنج پیامبر الوالعزم پروردگار جمع بود و آنچه خوبان همه داشتند آن پنج پیغمبر داشتند<sup>۲</sup> و آنچه چهار پیغمبر الوالعزم داشتند در وجود مبارک پیغمبر اکرم تجلی داشت. بنابراین حضرت حسین به تنهایی وارث همه انبیاء الهی است. ارث بردن، یا به خاطر نسب و یا به خاطر حسب می‌تواند باشد و بیگانه از بیگانه ارث نمی‌برد. بنابراین وجود مبارک ابی‌عبدالله الحسین از نظر عقل، ایمان، اخلاق و

۱. این دهه سخنرانی در پی جلسات گذشته است که در همین موضوع به بررسی مشابهت‌های انبیاء با امام حسین با تکیه بر آیات قرآن، پرداخته شده است.

۲. اشاره به بیت آنچه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری / شهریار، گزیده غزلیات، عزل شماره ۱۳۸، ماه کلیسا.

ارزش‌های الهی و انسانی با همه انبیاء الهی نسبت داشت. به این خاطر ارث‌بر از همه آنها بود. البته ارثی که حضرت بردند ارث معنوی است نه مادی.

## ارث مادی انبیاء

ولی باید بدانیم که اهل بیت انبیاء خدا از انبیاء ارث مادی هم بردند. اینطور نیست که قرآن مجید یا روایات گفته باشند انبیاء ارث مادی از خود به جا نگذاشته‌اند. انبیاء خانه داشتند بعضی از آنها مانند شعیب، کشاورز بودند برخی مانند شعیب، ابراهیم، زکریا و حضرت داوود دامدار بودند. پروردگار در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾<sup>۱</sup> که یعنی اولاد پیامبران از پدرانشان ارث مادی هم بردند. باز در دعای حضرت زکریا است که وقتی او و همسرش نزدیک هشتاد سالشان بود و سنشان از اولاد داری گذشته بود و اولاددار نشده بودند، حضرت زکریا در محراب عبادت و نماز به پروردگار عالم عرض کرد: «رب من! پروردگار من و مولای من! من از اجابت دعا در پیشگاه تو ناامید نیستم. کاری به این ندارم که عمرم طولانی شده و موی سرم سفید شده و همسرم به سن نازایی رسیده، اما به دعای خودم و اجابت تو دلگرم هستم ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَتًا بَرِيًّا وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾<sup>۲</sup>. خدایا فرزندی به من عنایت کن که از من و خاندان آل داود، که خاندان خودم هستند، ارث ببرد.» پروردگار در همان محراب عبادت و در نماز به او مژده‌ی فرزنددار شدن داد و نام آن فرزند هم خود پروردگار انتخاب کرد: یحیی. و این یحیی به قول خود قرآن ارث‌بر زکریا بود.

ارث دختر پیامبر را به غارت برده بودند و وقتی ایشان در مسجد از حکومت زمانش ادعای ارث کرد، رئیس حکومت دروغ سنگینی را به پیغمبر اکرم بست در حالی که همه مسلمانان شنیده بودند که پیغمبر اکرم فرموده بود: هرکس به من دروغ ببندد خداوند

۱. نمل: ۱۶.

۲. مریم: ۵۰ و ۶.



نشیمنگاه او را در دوزخ از آتش پر می‌کند و می‌سوزاند.<sup>۱</sup> رییس حکومت این دروغ را به پیغمبر بست که در پاسخ به حضرت زهرا گفت ما از پدرت پیغمبر شنیدیم که ایشان فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً»<sup>۲</sup> ما انبیاء همه، از زمان آدم تا زمان خودم ارثی از خود به جا نمی‌گذاریم و اگر بعد از مرگ ما پولی، خانه‌ای، دامی، باغی و مطاعی ماند، صدقه و متعلق به همه مسلمانان است. صدیقه کبری به او فرمودند:<sup>۳</sup> «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا»<sup>۴</sup>، دروغ بزرگی را به پیغمبر عظیم و شان اسلام نسبت دادی زیرا در نتیجه این ادعای تو باید بگوییم پیغمبر خلاف قرآن عمل کرده و گویی تو در حقیقت می‌خواهی بگویی پیغمبر به قرآن مجید عمل نکرده. زیرا قرآن فرمود: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْوَأُنثِيَّةِ»<sup>۵</sup> : برای بچه‌هایتان، پسران و دخترانتان، در حدی ارث بگذارید کسی هم حق ندارد پسرش را، حتی اگر با او درگیر شده و دعواش شده، از ارث محروم بکند و کسی حق ندارد دختر را از ارث محروم کند زیرا در زمان جاهلیت، قبل از بعثت پیغمبر، مشرکان و بت پرستان و کافران به دخترانشان ارث نمی‌دادند. محروم کردن دختر یا پسر از ارث خلاف قرآن کریم است و پیغمبر خلاف قرآن رفتار نمی‌کند. سپس باز حضرت صدیقه از قرآن این آیات را خواندند: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» و «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَرْتُونِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» چطور می‌گویی پدر من فرموده ما پیغمبران ارث نمی‌گذاریم درحالی که قرآن مجید می‌گوید پیغمبران برای فرزندانشان ارث گذاشتند؟! تمام پیامبران به این دستور خدا عمل کرده‌اند به جز حضرت عیسی بن مریم که برای آن حضرت زمینه ازدواج فراهم نشد و همسری را انتخاب نکرد، اولادی نداشت، مالی هم

۱. مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص: ۳۶۴).

۲. تفسیر «فخر رازی»، جلد ۹، صفحه ۲۱۰.

۳. بلاغات النساء، ص: ۲۶.

۴. اشاره به آیه ۲۷ سوره مریم.

۵. نساء: ۱۱.

نداشت که به ارث می‌گذاشت. اگر حضرت مسیح هم ازدواج می‌کرد، اولاد دار می‌شد مثل همه انبیاء برای فرزندانش ارث می‌گذاشت. بنابراین اگر ما می‌گوییم حضرت ابی عبد الله الحسین از شش پیغمبر و با نظر دقیق از همه انبیاء ارث بردند ارثشان هم معنوی بوده است. این دلیل این نیست که انبیاء ارث مادی نگذاشته‌اند. نه آنها هم به دستور پروردگار برای وارثانشان ارث گذاشتند.

### ارث معنوی؛ وارثان ابلیس

دنبال ارث بردن از ابلیس و از فسادکنندگان و از مفسدان و از مشرکان و از مجرمان و از گناه‌کاران نباشید حداقل برای عبرت گرفتن و درس گرفتن، این دو طایفه ارث‌بر را در قرآن و در تاریخ مطالعه کنید. ببینید اولاً آنهايي که خود را وارث ابلیس کردند چه به ارث بردند و چه عاقبتی پیدا کردند. آنهايي که وارث ابلیس هستند در زمان ما هم کم نیستند مانند آن افرادی که وارث کبر ابلیس در مقابل حق هستند. یعنی در مقابل خود پروردگار و در مقابل فرمانهای پروردگار همانطور که ابلیس به خدا سجده نمی‌کند، به هر علتی که یا می‌گوید قبول ندارم یا می‌گوید حالش را ندارم و یا می‌گوید دوست ندارم و نمی‌خواهم، فرمان نمی‌برند اینها از کبر ابلیس دارند ارث می‌برند و ارث هم برده‌اند. قدیمی‌های ما چه در منابع چه در خانه‌ها، وقتی مسئله نماز را مطرح می‌کردند این شعر را می‌خواندند. می‌گفتند: بی‌نماز از ابلیس بدتر است / او یک سجده بر خدا نکرد و این یک عمری نماز نخواند<sup>۱</sup>. کسی که ترک نماز می‌کند وارث ابلیس است. کسی که در مقابل پروردگار عالم شانه بالا می‌اندازد و فرمان حق را قبول نمی‌کند وارث ابلیس است. کسی که بین مردم برتری جو است می‌گوید من مقام بالایی دارم و از همه بالاترم. اگر حس می‌کند من آدم فوق العاده‌ای هستم، این حال زشت را از ابلیس ارث برده. خداوند در قرآن می‌فرماید: به ابلیس گفتیم ﴿مَا مَنَعَكَ آلَ تَسْجُدًا إِذْ أَمَرْنَاكَ<sup>۲</sup>﴾، وقتی من، که

۱.. منظور این بیت است: شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نماز / او سجده را به آدم و این بر خدا نکرد محمد مهدی طه‌پوری نیا، دفتر شعر.

۲. اعراف: ۱۲.





خالق و مالک و همه کاره‌ی تو هستم و سعادت تو در دست قدرت من است و من روزی تو را می‌دهم، به تو امر کردم، چرا امر مرا اطاعت نکردی و سجده نکردی؟ برگشت به پروردگار گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾<sup>۱</sup>، من خیلی بهتر از آدم خاکی هستم. یا در یک مطلب دیگر به پروردگار گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۲</sup> ماده‌ی خلقتی من نور آتش و ماده‌ی خلقتی آدم خاک ظلمانی است. اینجا گرفتار ظاهرینی هم شد. عقل و قلب و روح و گنجایش این مخلوق را ندید و نتوانست زمینه‌های رشد و کمالش را ببیند. نیامد او را اینگونه ببیند که این مخلوق تازه، پدر همه‌ی انبیاء و اولیای الهی و همه‌ی خاضان عباد پروردگار است. خلیفه الله و ظرف ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾<sup>۳</sup> است. اینها را ندیده گرفت و فقط بدن را دید که گفت این خاک ظلمانی است و من ماده‌ی نورانی هستم. هرگز شایسته‌ی من نیست که به این ماده‌ی ظلمانی سجده کنم. این عقیده و فکر که من بالاتر و بهتر و مقدم‌ترم و عقل من از همه بیشتر است و از همه بهتر می‌فهمم، ارثی است که جنس دو پا (آدم) از ابلیس برده است.

یک ارث دیگری که اینها از ابلیس بردند این بود که حرف خدا را باور نکرد. اگر حقیقت را باور کرده بود، ترسیده بود و توبه می‌کرد و می‌گفت سجده را قضا می‌کنم. پروردگار عالم به او فرمود: به عزتم قسم من در قیامت تو و همه‌ی اقتداکنندگان به تو را در جهنم می‌ریزم و جهنم را از تو و متابعان تو پر می‌کنم.<sup>۴</sup> هیچ عکس‌العملی نشان نداد. اگر باور کرده بود از آتش دوزخ می‌ترسید و توبه می‌کرد ولی حرف خدا را باور نکرد. چنان‌که عده‌ای از مردم باور نمی‌کنند وقت به آنها می‌گویی که ربا یا زنا عذاب دارد. تهمت زدن به پاکان و دروغ، مخصوصاً دروغهای بزرگی که به یک خانواده یا شهر یا جامعه ضربه می‌زند، عذاب دارد. این عذاب را باور نمی‌کنند و در جواب شما می‌گویند چه کسی رفته از آن طرف خبر بیاورد. نه ما باور نمی‌کنیم. باور نکردن این سخن مستقیم خدا و ۱۲۴ هزار

۱. اعراف: ۱۲.

۲. اعراف: ۱۲ و ص: ۷۶. ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾

۳. بقره: ۳۱.

۴. ص: ۸۲ - ۸۵.

پیغمبر و ائمه طاهرين و اولياء که گناه و فساد، عذاب دارد، ارثی است که بعضی از مردم از ابلیس بردند.

انسان ببیند ارث‌بران از ابلیس به چه عاقبتی دچار شدند و ارث‌بران از خوبان عالم به چه حقایق و ارزش‌ها و کمالاتی رسیدند. به عجب ارزشهایی دست یافتند!

### ارث‌بری معنوی از پاکان یا ناپاکان

همین امروز در مملکت ما یک عده‌ای هر شب با حرص کانال‌های ماهواره‌ای را می‌گیرند که از یک مشت یهودی صهیونیست یا از یک مشت مسیحی مشرک بدتر از یهودی‌های اروپا، چه چیزهای جدیدی یاد بگیرند و به کار ببرند؟ تا ۳ و ۴ صبح می‌نشینند و تمام دل و جان و روح خود را به این کانال‌ها می‌دهند. ببینید ارثی که آن‌ها هرشب به این‌ها می‌دهند، در بدکاری، خیانت، فحشا، منکرات، فساد و در یک کلام دور شدن از پروردگار است. برخی هم سراغ سایت‌هایی می‌روند که راهنمایی‌هایشان این است که: «گریه و عزاداری نکنید، در این مجالس شرکت نکنید، سیاه نبندید، برای چه این کارها را می‌کنید؟ برای چه غذا می‌دهید؟ همه این پول‌های سیاه پوشی و طعام دادن را جمع کنید و به افراد مستحق بدهید.» از خودشان بپرسید که خودتان چرا به افراد مستحق کمک نمی‌کنید؟ اگر خیلی ناراحت زندگی مستحق‌ها هستید، خودتان عروسیهایی گران و مجلل و ماشینهای لوکس یک میلیارد تومنی را بفروشید و به مستحق بدهید. خانه‌ی خود را بفروشید، در جنوب شهر یک خانه ۲۰۰ متری بخرید و ماشین خود را با یک ماشین پژو سمندی عوض کنید و اضافه‌اش را به مستحق بدهید. بیچاره‌ها! ما خیریه هم داریم و جهازه هم می‌دهیم و به ایتان هم می‌رسیم. ما هستیم که به مردم مستحق کمک می‌کنیم. چون این کمک‌رسانی ارث و درس بزرگی است که ابی‌عبدالله به ما داده است. حرفهای شما حاصل از ارث بردن از این ماهواره‌ها و سایت‌هاست. اگر بنا باشد ارث ببرید از پاکان ارث ببرید و ارث ناپاکان را از خودتان دور کنید. چون ارث بردن از پاکان مایهٔ سعادت است ارث بردن از ناپاکان مایهٔ شقاوت است.



در خانه امام حسین، خود ما مستحق هستیم. ما بالاترین مستحق عنایت و لطف ابی‌عبدالله هستیم و ما خودمان گدای گریه بر ابی‌عبدالله هستیم. ما گدای سیاه پوش کردن مساجد و بدنهایمان برای ابی‌عبدالله هستیم. من برایم یقینی است که گریه بر ابی‌عبدالله جزء واجبات شرعی دین ماست. ائمه ما امر به گریه کردند و پیغمبر و صدیقه کبری و امیرالمؤمنین امر به گریه کردند و تمام آنها، خودشان هم قبل از حادثه کربلا برای ابی‌عبدالله گریه کردند.

### ارث معنوی پیامبران برای امام حسین

در زیارت وارث عنوان شده که امام حسین از پیامبران الهی ارث برده‌اند. درحقیقت ارث ابی‌عبدالله از انبیاء خدا، معنوی بود. قبلاً گفتیم که امام حسین از حضرت آدم و حضرت نوح چه ارثی برده‌اند. در سخنرانیهای گذشته با تکیه بر آیات قرآنی مفصل بیان شده است که امام حسین چه ارثی را از حضرت آدم و حضرت نوح برده‌اند در متن قرآن و سرگذشت انبیا گذشته، آیاتی وجود دارد که با کمک آنها می‌شود خیلی صریح، ارث‌بری حضرت حسین را از انبیاء الهی استفاده کرد.

در زیارت وارث، امام حسین می‌خواهد به مردم بگوید اگر بنا باشد ارث بر بشوید، ارث‌بری را از من یاد بگیرید. ببینید من از چه کسانی ارث برده‌ام. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ. و چه موعظه و راهنمایی و درسی بهتر از این؟!»

### کربلا؛ تقابل ارث‌بران پاک و ناپاک

امام حسین به ما می‌گوید: ای مردم! اگر بنا است ارث ببرید، بیایید ارث بردن را از من حسین بن علی یاد بگیرید که باید از چه کسانی ارث برد. این حداقل سی هزار نفر یا حداکثر هفتاد هزار نفر که در کربلا مقابل امام آمدند، ارث‌بران بنی‌امیه بودند. نتیجه ارث

بردن از افکار و آراء و حالات و خلقیات بنی‌امیه این می‌شود که آدم، امام‌کش از آب درمی‌آید و شقی می‌شود.

### نصرابن اونیزر و پدرش، نمونه‌ای از ارث بری معنوی پاک

یک ایرانی به نام ابونیزر، که بعضیها می‌گویند نیزر شکسته لغت نیزار است و این ایرانی در یک منطقه‌ی نیزار در ایران زندگی می‌کرده است، با همسرش از ایران به مدینه آمد. اولین باری که با پیغمبر روبرو شد<sup>۱</sup>، نمی‌دانم چه چشم دلی داشت که با دیدن پیغمبر در همان اولین بار، دلباخته پیغمبر شد. عاشق پیغمبر می‌شود و اسلام را با خون و گوش و پوست و رگ و پی قبول می‌کند. او دیندار می‌شود و یک دیندار ویژه است. در همان ابتدا چون خانه و زندگی نداشته، رسول خدا در خانه خودش یک اتاقی را خالی می‌کند و به ابو نیزر می‌دهد تا با خانمش آنجا زندگی کنند. چه کرامتی از این بالاتر؟! پیغمبر گفته در دنیا همسایه خودم شو تا در آخرت هم همسایه خودم شوی. چون هر کس در اینجا همسایه معنوی پیغمبر شود در قیامت هم همسایه پیغمبر است. او در این خانه پیغمبر ساکن شد، چه شبها چه سحرهایی را از پیغمبر می‌دید و چه ناله‌هایی را از پیغمبر در مناجات می‌شنید! چه دعاهایی را با دل و جان از پیغمبر گوش می‌داد و در چه فضایی زندگی کرد این ایرانی! وقتی روز ۲۸ صفر پیغمبر از دنیا رفت، برخی از کسانی در آن خانه زندگی می‌کردند، مخصوصاً دو تن از زنان که تحمل پیغمبر و اخلاق پیغمبر را نداشتند و خدا هم در قرآن از هر دو گلایه کرده است.<sup>۲</sup> کاملاً معلوم بود که اینها نمی‌گذارند ابونیزر و همسرش در این خانه زندگی کنند. قبل از اینکه ایراد به او بگیرند و حمله بکنند و اثاثش را بیرون بریزند، امیرالمؤمنین و صدیقه کبری این زن و شوهر را به خانه خودشان آوردند. یک اتاق به آنها دادند که در همین اتاق بچه دار شدند. در همسایگی پیغمبر و امیرالمؤمنین، زمانی را گذراند و خدا می‌داند چه برکات و معنویتی گیرشان آمد! البته

۱. قاموس الرجال، ج ۱۱، ص: ۵۳۹.

۲. آیات ابتدایی تحریم در گلایه خداون از عایشه و حفصه.



همجواری با صدیقه کبری برای او بیشتر از ۷۵ یا ۹۵ روز نبود زیرا از بعد از پیغمبر که ابونیزر ساکن خانه حضرت زهرا شد تا همین مدت کوتاه که حضرت را شهید کردند و آزدند تا از آن همه آزاری که دیده بود، از دنیا رفت. ولی امیرالمؤمنین او را نگه داشت. بعد از ۲۵ سال که حضرت به کوفه آمدند، ابونیزر به امیرالمؤمنین گفت: من و خانم و بچهام نصر، طاقت فراق تو را نداریم هر جا که بروی ما نیز می‌آییم و ما را با خود ببرید. فرمود: اثاث خود را بار کنید و با من به کوفه بیایید. بعد از شهادت حضرت امیر، خدمت امام مجتبی آمد و بعد هم خدمت ابی عبد الله بود که از دنیا رفت. ولی پسرش نصر، حضرت حسین را تا روز عاشورا لحظه‌ای رها نکرد. این ایرانی‌زاده، که تیرانداز ماهری بود و خودش و پدرش هر دو جزء متحوران و شجاعان پر قدرت ایران و از پهلوانان نترس ایرانی بودند، روز عاشورا به ابی‌عبدالله عرض کرد به من اجازه جنگ بدهید. امام حسین به او اجازه داد. قبل از هر کاری، خودش اسبش را پی کرد و گفت یابن رسول الله من با اسب راحت نمی‌توانم بجنگم من باید پیاده بجنگم و تا جایی که امکان دارد، این نابکاران را درو کنم. او جنگ سختی کرد و بعد هم به شهادت رسید.<sup>۱</sup> این پدر و پسر، ارزشهای پیغمبر و صدیقه کبری و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی و ابی‌عبدالله را به ارث بردند. هزار و چهارصد سال است که ما، شیعیان، برای این شهدا از شب اول محرم، مسجدها و خانه‌ها و حسینیه‌ها را سیاه پوش می‌کنیم، گریه و عزاداری می‌کنیم، به سر و سینه می‌زنیم، خرج می‌کنیم و افتخارمان هم این است که نوکری این هفتاد و دو نفر را خدا نصیب ما کرده است.

### ارث حضرت ابراهیم برای امام حسین

پیغمبر دیگری که در زیارت وارث از ایشان اسم برده شده که حضرت سید الشهداء که از او ارث بردند، حضرت ابراهیم است. پروردگار عالم در قرآن مجید کراراً از حضرت ابراهیم و ارزش‌ها، فضائل، ایمان، اخلاق، عبادات و روحیات ابراهیم نام برده‌است. تقریباً در تمام

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ج ۳، ص ۲۶۸.

## مشابهت‌های سیدالشهداء علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام

سوره‌ها، از سوره‌ی مبارکه حمد که مسئله ابراهیم به صورت اشاره بیان شده<sup>۱</sup> تا جزء آخر قرآن مجید، از ابراهیم و سرمایه‌های عقلی و فکری و روحی و اخلاقی حضرت اسم برده شده‌است.

در این جلسات به ترتیب قرآن مجید، آیات مربوط به ابراهیم خوانده می‌شود تا روشن شود حضرت ابی‌عبدالله چه ارثی از ابراهیم برده است و چه درس بزرگی به تک‌تک مردان و زنان تاریخ داده است که اگر بنا باشد ارث ببرید فضائل، کرامات، ارزشها، حقایق، عبادات و واقعیات انسانی را ارث ببرید.



۱. ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ ( حمد: ۷) ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ﴾ ( مريم: ۵۸).

جلسہ دوم

آیہ ۱۲۴ سورہ بقرہ؛ وظیفہ اتمام

تکالیف و ابتلاات





## شرح زیادت وارث<sup>۱</sup>

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ  
عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ»

### ارث معنوی امام حسین از حضرت ابراهیم

با تأمل در آیات قرآن میبینیم که حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین از همه فضایل و ارزش‌های حضرت ابراهیم ارث برده است.

### آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ اتمام وظایف و ابتلائات

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي  
الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

در سوره مبارکه بقره، نکته بسیار مهمی از زندگی پاک وجود مبارک حضرت ابراهیم بیان شده است. منظور از کلمات، تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها است. آیه شریفه می‌فرماید: ابراهیم را

۱. این دهه سخنرانی در پی جلسات گذشته است که در همین موضوع به بررسی مشابَهت‌های انبیاء با امام حسین با تکیه بر آیات قرآن، پرداخته شده است.

۲. بقره: ۱۲۴.

درگیر با تکالیف و مسئولیت‌ها کردم، فَأَتَمَّنْ؛ ابراهیم در عمل به این تکالیف و عمل به این مسئولیت‌ها سنگ تمام گذاشت! میفرماید اتمهنّ، و نمی‌گوید اکملهنّ! ممکن است انسان از طرف بزرگی ده تا پیشنهاد مثبت بگیرد و هر ده تا پیشنهاد را مشتاقانه انجام بدهد! وقتی ده تا پیشنهاد را انجام داد می‌گویند پیشنهادها را کامل کرد. یعنی نه فقط شش تا و هشت تا و نه تا بلکه هر ده پیشنهاد را انجام داد و تکالیف و مسئولیت‌ها را کامل کرد. اما تمام کردن تکالیف به این است که انسان تکلیف را با همت، رغبت، معرفت، عشق و ورزی و نهایتاً با اخلاص انجام بدهد. این می‌شود اتمهنّ. در ذیل این آیه شریفه: ﴿إِذْ أَيْتَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾؛ ظاهراً از حضرت باقر روایت شده است که خداوند متعال سی تکلیف بسیار مهم، سنگین، بدنی، اخلاقی، اعتقادی، مالی و حالی بر عهده ابراهیم گذاشت. او هر سی تکلیف را انجام داد و هر سی تکلیف را هم تمام انجام داد! یعنی در انجام همه تکالیف با رغبت و عشق و ورزی، با حال و خلوص و اطمینان به وعده‌های خدا نسبت به آن تکالیف بود.

مانند همین حقایق را وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین از ابراهیم به ارث بردند. در طول ۵۷ سال عمر امام حسین، در هر شرایطی، آنچه از تکلیف برایشان پیش آمد، انجام دادند و کامل کردند. بدون آن که هیچ تکلیفی را تعطیل یا نیمه رها کنند! امام همه تکالیف را انجام دادند، و همه آن‌ها را تمام انجام داد. یعنی در انجام تکالیفشان عیبی، نقصی یا کمبودی وجود نداشت. این ارثی بود که امام از ابراهیم بردند.

### التزام به انجام کامل و تمام تکالیف در شرایط مختلف

مردم گاهی در بعضی شرایط، به راحتی، تکلیف را رها می‌کنند. مثلاً می‌گویند امشب شب مهمانی یا عروسی است یا کارمان زیاد است، نماز را می‌گذاریم بعداً می‌خوانیم. اما اولیاء خدا در سخت‌ترین شرایط و در راحت‌ترین شرایط، تکلیف را یکسان عمل کردند. حتی



وقتی که در سخت ترین شرایط بودند، انکار نه انکار که در محاصره شرایط سختند، با رغبت، عشق و اخلاص عمل را انجام می دادند. برایشان زمستان و تابستان و زندان و آزادی و باغستان و خارستان، فرق نمی کرد. همان نمازی که در مسجد می خواندند، در منزل یا در بیابان روی خارها یا در زندان و تبعید هم می خواندند. همان نماز را شب عاشورا و روز عاشورا هم به همان نحو می خواندند.

### منافع دنیایی و آخرتی عمل به تکالیف

این مطلب خیلی مهم است که بدانیم تکلیف دارای دو جهت دنیایی و آخرتی است. سود دنیایی عمل به تکالیف، زیاد است. مثلاً این که انجام مداوم تکالیف، به زندگی انسان نظم می دهد و یک زندگی مرتب و منظم برای انسان می سازد. انسانی که به تکالیف عمل می کند، آرامش کامل دارد.

### اهمیت نظم در امور زندگی

نظم در امور زندگی بسیار مهم است. شب بیست و یکم ماه رمضان، درحالی که شاید حدود نیم ساعت بیشتر به شهادت امیرالمؤمنین نمانده بود، جزء وصیت های واجبشان سفارش به نظم است. اول به حضرت مجتبی و حضرت حسین، و بعد به پسران و دخترانشان، و بعد هم فرمودند تا روز قیامت هر کس این وصیت من به گوشش برسد، من به کل انسان ها وصیت می کنم، یک جمله شان این بود، که: «و نَظْمِ أَمْرِكُمْ»؛ زندگی تان منظم باشد. آدم های منظم و مرتبی باشید. زندگی به هم خورده ای نداشته باشید که یک گوشه زندگی با خدا یا انبیاء یا کارهای خوب قهر باشید و در یک گوشه زندگی با کارهای بد آستی باشید. نکند جایی از زندگی دین را کنار بگذارید یا به زور و با کراهت دین را بپذیرید. نسبت به خدا و نعمت هایش، نسبت به زن و بچه و پدر و مادر، نسبت به مردم آدم های منظمی باشید.



نظم را از طریق عبادت و ادای تکلیف می‌شود تأمین کرد. من که ۵۰ سال با مردم سر و کار مالی دارم و الان بعد از ۵۰ سال میبینم درهمی، جویی یا ارزنی به مال کسی خیانت نکرده‌ام و در ارتباطات و معاشرت‌م با مردم هرگز ظمی نکرده‌ام، و در طول سالهای پس از ازدواج، برای یک بار هم دل همسر و بچه‌هایم را نسوزانده‌ام، این نظم است. بهترین نوع نظم این است که انسان حقوق خدا و حقوق مردم و حقوق نعمت‌ها را رعایت کند. یک کسی ظرف آبی را برداشت بخورد، یک مقداری در ظرف ماند و بیرون پاشید.<sup>۱</sup> پیغمبر اکرم ناراحت شد و فرمود چرا با نعمت خدا این کار را کردی؟ به چه مجوزی نعمت را دور ریختی؟ برای چی نعمت را نابود کردی؟ این مقدار آب را می‌گذاشتی یا خودت یک ساعت دیگر تشنه میشدی میخوردی، یا در این گرمای مدینه کسی رد می‌شد، تشنه بود به او می‌دادی سیراب بشود. تو آدم بی‌نظمی هستی. نظم در زندگی، رعایت نظم در همه‌حال است، در خواب و خوراک و لباس و هزینه کردن پول. بنابراین معنای کامل نظم فقط از دل عمل به تکالیف الهیه و مسئولیت‌ها بیرون می‌آید.

### آرامش و امنیت روانی؛ نتیجه ایمان و عمل به تکالیف

در قرآن می‌فرماید: ﴿انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ «عملوا الصالحات» یعنی کسانی که به تکالیف عمل می‌کنند، ﴿اولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾<sup>۲</sup>؛ آرامش دارند. لازم نیست بنشینند تو سرشان بزنند که ما ایام جوانی ۲۰ باز زنا کردیم یا مال مردم را خوردیم حالا چکار بکنیم. وقتی فرصت و قدرت را از آنها گرفته می‌شود و دارند به عالم بعد می‌روند نمی‌گویند به ما قدرت داده شده بود و از آن سوء استفاده کردیم، حالا چکار باید بکنیم.

۱. اُدْنَى الْإِسْرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْإِنَاءِ (الكافی، ج ۶، ص: ۴۶۰)

۲. به نظر می‌رسد منظور آیه ۸۲ سوره انعام باشد که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْسُوا إِيمَانَهُمْ بَاطِلًا أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾، و در این عبارت، نیامیختن ایمان با ظلم، مصداق عمل به تکالیف خواهد بود.



قرآن خیلی حرف مهمی زده است؛ عمل کنندگان به تکالیف، لهم الأمن. آرامش روحی دارند. اصلاً در زندگیشان چیزی را نمیبینند که اذیتشان کند، بلرزاندشان و مضطرب یا غمناکشان کند. معمولاً تمام غصه‌هایی بعد از جوانی در دل آدم هست، مولود گناهان و ظلم‌های و تجاوزاتِ زمان‌های گذشته است. ولی امیرالمؤمنینی که به تکالیفش عمل کرده، وقتی که شمشیر به فرقش می‌خورد، با تمام یقین می‌گوید «فزتُ و رب الكعبه»؛ چون در درون راحت بود و از درون احساس امنیت داشت.

انسان‌هایی که به تکالیف عمل می‌کنند گاهی در مسیر عمر و به ویژه در اواخر عمر خیلی شاد می‌شوند. هر وقت سالهای گذشته‌اش را حساب می‌کند که چه پولهایی را چون صندلی دار بودم، می‌خواستم حقی و ناحق کنم، رشوه بدهم، که نکردم و ندادم. حالا که بازنشسته شده‌ام و دستم هم از کار کوتاه است، عجب عالی بود که خدا من را حفظ کرد که رشوه نگیرتم. عجب عالی بود خدا مرا حفظ کرد و نیامدم پسر عمه و پسر عمو و پسر خاله‌ام یا رفیق دوران مدرسه‌ام را سر یک کار کلیدی بگذارم که اصلاً در شأن و تخصص او نبود. که اگر در مدتی که سر کار بود، خرابی‌هایی به بار می‌آورد، حالا من پیش خدا جواب این همه خرابی‌ها را چگونه بدهم؟ وقتی می‌بیند این کارها را نکرده، شاد می‌شود.

در یک جمله به قول علامه طباطبائی، صاحب المیزان، می‌فرمودند وقتی میبینم یکی از شاگردانم، عقل و روح و ایمان خوبی دارد و خوب درس می‌خواند، در میان تمام شاگردانم، او که می‌آید در حلقه درس می‌نشیند، من به رقص می‌ایم!<sup>۱</sup> یعنی اینقدر شاد می‌شوم که دیگر در خودم نیستم و به خودم نگاهی ندارم. شادی چنان بر من حاکم می‌شود که انگار در این دنیا نیستم. این خصوصیت ادای تکالیف و مسئولیت‌هاست.

نوح پیغمبر در تربیت فرزند و غذای حلال دادن به فرزند و محبت به فرزند کم نگذاشت و تمام تکالیف پدری را در حق پسر ادا کرد. ولی به قول سعدی: پسر نوح با بدان بنشست /



۱. خصائص الأئمة (خصائص أمير المؤمنين)، ص: ۶۳

۲. در مصاحبه بعد از شهادت استاد مرتضی مطهری، درباره ایشان این عبارت را گفته اند.

خاندان نبوتش گم شد! چون رفیق بد پیدا کرد و با رفیقان بد اتصال پیدا کرد، بد شد. خودش بد نبود و نوح هم غصه‌ای نداشت چون تکالیفش را نسبت به فرزندش ادا کرده بود. هیچ غصه‌ای نداشت چون عمل کنندگان به تکالیف آرامش دارند.

## آرامش و اضطراب در هنگام احتضار

قرآن اضطراب روحی بدان را در هنگام احتضار بیان کرده است. در سوره قیامت، خدا می‌فرماید: بعضی از این محتضرها وقتی رابطه‌شان با دنیا دارد قطع می‌شود اما هنوز کاملاً قطع نشده، و رابطه‌شان با آخرت دارد وصل می‌شود اما کامل وصل نشده است، در حال احتضار است و از عالم بعد احضار یا خواسته شده‌اند، در یک آیه می‌گوید: ﴿وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾<sup>۲</sup> از این زانو تا روی پاهایشان را به هم دیگر می‌سایند، برای چی؟ برای اینکه می‌خواهند بلند شوند و از مردن فرار بکنند که انتقالشان به عالم بعد ندهند. چون دارند می‌بینند که چه آتشی برای خود فراهم کرده‌اند. ﴿وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ﴾<sup>۳</sup> یقین کرده که کار تمام است و همه را باید بگذارد و برود.

مردم مؤمن هم حالت احتضار دارند اما آنها با آرامش و راحت بدون دردسر و بی اضطراب می‌میرند. قرآن در توصیف آن لحظه می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾<sup>۴</sup>. از این اطمینان خاطر تعجب نکنید. در روایات دارد<sup>۵</sup> که بعضی از مردم مؤمن وقتی ملک الموت بالای سرشان می‌آید، قبل از اینکه جانشان را بگیرد، با آنها شروع میکند به حرف زدن؛ خودشان به ملک الموت می‌گویند زودتر جانمان را بگیر ما از اینجا بیرون بیاییم. یک عده ای پا به همدیگر می‌سایند که در بروند از مردن، یک عده ای نفس مطمئنه اند به ملک الموت

۱. سعدی، گلستان، باب اول، حکایت ۴

۲. قیامت: ۲۹.

۳. قیامت: ۲۷.

۴. فجر: ۲۵.

۵. الکافی، ج ۳، ص: ۱۲۷



میگویند چرا بیشتر ما را معطل میکنی؟ دستور داری جان ما را بگیری، بگیر! این است نتیجه عمل به تکلیف. زیباترین حالت احتضار مردم مؤمن مال حضرت ابی عبدالله الحسین است.

### شهدای کربلا؛ در اوج آرامش

شما هیچ شنیده‌اید، در کتابی دیده‌اید، گوینده‌ای برایتان نقل کرده یا اشعاری در این مضمون شنیده‌اید که این ۷۲ نفر، از بچه ده ساله‌شان تا پیرمرد ۷۷-۷۸ ساله‌شان که بخاطر پریشتی ابروانش یک دستمال بسته بود که ابروها را بالا بگیرد که بتواند راحت جبهه جنگ را ببیند، هیچ شنیده‌اید که اینها ترسیده یا مضطرب شده باشند؟ خیلی حرف است! ۷۲ نفر روبروی ۳۰ هزار مسلح به همه اسلحه‌ها، و دارای آشپزخانه کامل و کل شریعه فرات هم در اختیارشان، اما این طرف، آشپزخانه کاملی نبود چون مهمانی دعوتشان کرده بودند و نیاز نبود آشپزخانه دنبال خودشان راه بیاندازند. ۱۸ هزار نامه نوشته بودند که چشمه‌ها روان، باغ آباد، میوه‌ها فراوان، رودخانه‌ها پر، بلند شو، بیا! و آلا فردای قیامت ما به خدا شکایت می‌کنیم که از حسین بن علی برای رهبری‌مان دعوت کردیم و او نیامد! در نامه‌هایشان اسم آب و باغ و میوه و این حرفها را آورده بودند، اما وقتی آمدند، در بیابان ۵۰ درجه گرما، کنار فرات، ممنوع از یک لیوان آب شدند! دشمن هم همه نوع اسلحه‌ای داشت. هیچ شنیده‌اید که یک نفر از اینها ترسیده باشند؟ نا امنی روحی برایش آمده باشد؟ در تمام جهان در میان شیعه و غیر شیعه گفته شده و شنیده‌اند، چون الان در همه دنیا، در اروپا، از دورترین نقطه تا نزدیکترینشون در آفریقا، در اسپانیا و اقیانوسیه جلسه روضه برگزار است. این جمله معروف شده که بچه ۱۳ ساله وقتی به عمویش می‌گوید همه را گفتی فردا قطعه قطعه و کشته می‌شوند، چرا درباره من نظر نمی‌دهی عمو جان؟ حضرت فرمودند عمو جان کشته شدن و تکه تکه شدن، حالا به قول من از قضیه فردای عاشوراش، زنده زیر سم اسبها قرار گرفتن و تمام اسکلت خرد شدن، به مذاقت چجوری است عمو جان؟ گفت

عمو جان از غسل شیرین تر است.<sup>۱</sup> این حال مال امنیت از ادای تکالیف است. او می‌بیند که با پاکی به عالم بعد می‌رود. وقتی صاف به عالم بعد می‌رود، چه اضطرابی داشته باشد؟

تکلیف به تشکیل حکومت اسلامی و مبرّی بودن از مسئولیت ظلم‌های دیگران انسانی که به تکالیف عمل می‌کند، آرامش کامل دارد. یک جمله وصیت‌نامه حضرت امام است، این خیلی مسئله مهمی است که ایشان با چه اعتماد و اطمینان و یقینی نوشته‌اند: اکنون با روحی آرام و ضمیری مطمئن و امیدوار به پروردگار دارم از دنیا می‌روم!<sup>۲</sup> چون ایشان یقین داشت به تکالیف عمل کرده تکلیفی که منتهی به برپا شدن جمهوری اسلامی شد. اگر خیلی‌ها کنار عمل امام به تکلیفش، به تکالیف خودشان عمل نکردند و ظلمها کردند، گردن خودشان است. او احساس تکلیف کرد ملت را نجات بدهد، فساد را جمع و هنرمندان و صنعتگران را آزاد کند که بیج و مهره ببندند و هواپیما را خلبانی و کشتی‌ها را ملاحی کنند و رؤسای ارتش باشند. مردم خودشان کارشان را انجام بدهند و انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها اینجا نباشند. امام به تکلیفش عمل کرد که فضایی برای حکومت اسلامی ایجاد کرد. حالا در این فضا اگر کسی به مال، زمین و خانه یا شخصیت مردم ظمی کرده، مسئولیت آن ظلم، گردن خودش است.

پیغمبر مکلف بود اسلام را تبلیغ کند و در مدینه حکومت اسلامی تشکیل بدهد. وقتی از دنیا رفت، بعد خودش، خیلی‌ها ظلم کردند، خیلی‌ها هم ثابت قدم ماندند. کسی که ثابت قدم در عمل به تکلیف ماند، برد و آن که ثابت قدم نماند و ظلم کرد، باخت!

دور ماندن از شفاعت؛ اثر نقصی در انجام تکالیف در قیامت

﴿وَأَنْتُمْ أَيُّومًا لَا تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ سَيِّئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا سَفَاعَةً وَلَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾<sup>۳</sup>

۱. فَقَالَ لَهُ الْقَاسِمُ ابْنُ أَحِي الْحَسَنِ يَا عَمَّ وَ أَنَا أَقْتَلُ فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَحِي كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ قَالَ: يَا عَمَّ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ (الهداية الكبرى، ص: ۲۰۴).

۲. وصیتنامه امام خمینی.

۳. بقره: ۴۸.





تکالیف و مسئولیت‌هایی که حضرت ابراهیم اتمهنّ، و حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین آن‌ها را به ارث برد و انجام داد، در قیامت هم سود دارند. در یک آیه از سوره بقره، ارزش عمل به تکالیف و اثر قیامتی آن، معلوم شده. به نظر می‌آید آیه شریفه درباره کسان است که برای تکالیف، مسئولیت‌ها و ادای حقوق، ارزشی قائل نبودند و دنیایی محض بودند که می‌گفتند به دنیا آمده‌ایم که ۸۰-۹۰ سال پول درآوریم و بخوریم و بپوشیم و لذت مشروع و غیر مشروع ببریم و با هیمن حال و افکار مردند و تکالیف خود را نسبت به خدا و انبیا و نعمت‌ها، زن و بچه، مردم و مملکت عمل نکردند! به این افراد و بعد هم به ما هشدار میدهد که «و اتَّقُوا يَوْمًا»، بپرهیزید، فرار نکنید، خودتان را نگاه دارید از روزی که؛

«لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»؛ با این حال وارد شوید که بعضی‌ها وقتی وارد قیامت می‌شوند و از اول قیامت تا آخر قیامت از میلیاردها انسان، که بین اینها انبیا، ائمه و اولیاء هستند، یک نفر از این‌ها ذره‌ای از عذاب را از اون‌ها برطرف نخواهد کرد. از چنین روزی بترسید که بین میلیاردها میلیارد انسان قرار بگیرید و یک نفر برایتان کاری نکند. «و لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»؛ و از همه شفاعت قیامت، اگر کسی برای این مجرمین شفاعت بکند از او شفاعت پذیرفته نخواهد شد، هرکسی میخواهد باشد. اگر مسیح بگوید خدایا این یک نفر نصرانی را نجات بده! ما نمیپذیریم.

«و لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»؛ اگر کسی که دوزخی است در قیامت بخواهد برای دوزخ رفتن، عوضی به ما بدهد، که البته آدمهای دوزخی در آنجا به کل دست خالی‌اند. در یک آیه می‌گوید اگر اینها که جهنمی هستند، زمین راه، کل زمین راه، دو برابر طلا پر بکنند، اگر بتوانند، چون اصلاً آنجا یک مثقال طلا هم دست کسی نمیاید. اگر کل زمین را دو برابر طلا پر بکنند و بدهند که جهنم نروند، از آنها پذیرفته نخواهد شد. باید به جهنم بروند. «و لَا هُمْ يُنصَرُونَ»؛ یک نفر در محشر پیدا نمی‌شود که به این‌ها کمک بدهد.

حسن انجام تکالیف این است که اولاً اگر انسان روز قیامت، مشکلی هم داشته باشد، خداوند کسان را از ملائکه و غیر ملائکه قرار داده که مشکلس را برطرف کنند. ثانیاً کسان که به تکالیف عمل کرده‌اند صد نوع شفیع دارند. یکی از بالاترین شفیعانشان،



همین تکالیف و مسئولیت‌هایی است که عمل کرده‌اند. آن‌ها جهنمی نیستند که بخواهند عوضی بدهند که در برابرش از جهنم رفتن خلاص شوند. این‌ها یاری می‌شوند و در قیامت یار زیاد دارند. چقدر یار دارند! نقل است که کسی گیر می‌کند. خدا به او می‌فرماید چیزی نداری گیرت را برطرف کند و بهشت بروی؟ فکر می‌کند همه پرونده‌ام را که رسیده‌اند و چیزی که ارائه بدهم مرا یاری بکند، نداشته‌ام. گفت: خدایا یک روز تشنه‌ام بود و آب داشتم. یکی از بندگانت می‌خواست نماز بخواند و آب برای وضو نداشت. من آب خودم را که برای تشنگی‌ام قرار داده بودم به او دادم و او وضو گرفت و نمازش را خواند. من هم رفتم و تشنه ماندم. خطاب می‌رسد: فرشتگانم! همین عمل یار اوست، بهشت برود! کسانی که عمل به تکالیف می‌کنند هم شفیع دارند، هم یار دارند، و هم افرادی هستند که دادشان برسد. و هم نیازی ندارند عوضی بدهند برای اینکه از دوزخ نجات پیدا بکنند.

## روضه

«السلام علیک یا ابا عبدالله! و علی الارواح التی حلت بفنائک، علیک متی سلام الله ابدأ ما بقیت، و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد متی لزیارتکم!» وقتی به زمین کربلا رسید، در مسیر جنگ صفین، ابن عباس می‌گه دیدم امیر المؤمنین به طوری دارد گریه می‌کند که کمتر این شکل گریه را از او دیده بودیم؛ به حضرت عرض کردم ما یبکیک؟ چی شما را به گریه انداخته؟ فرمود ابن عباس آنچه من از این زمین خبر دارم اگر تو هم خبر داشتی مثل من گریه می‌کردی، با سوز دل گریه می‌کردی! ابن عباس می‌گوید به شکلی گریه می‌کرد که اشک‌ها روی سینه‌اش می‌ریخت، نه فقط روی صورتش! فرمود ابن عباس تو همین نزدیکی‌ها خواب سبکی مرا گرفت، دیدم مردانی با پرچم سفید و شمشیر از آسمان دارند نازل می‌شوند، همه‌شان دارند می‌گویند صبراً یا ابا عبدالله. خدایا چه خبر است؟ چرا به حسین من دارند می‌گویند صبر کن، استقامت کن! ابن عباس بعد دیدم انگار شاخه‌هایی از درخت نخل دارد می‌خورد به زمین، زمین را



می لرزاند، یک مرتبه دیدم زمین یک دریای خون شد! نگاه کردم در این دریای خون دیدم حسینم دارد دست و پا می زند! فریاد می زند «هل من ناصر ینصرنی... و هل من معین ینعیننی... و هل من ذاب یدبُّ عن حرم الرسول»؛ دارد می گوید من که دیگر خودم نمی توانم از زنان و دخترانم دفاع کنم، آیا کسی هست به داد زن و بچه من برسد...  
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حقّ علینا، اللهم اهلك اعدائنا و انصر قائدنا، اید و احفظ امام زماننا.»



جلسہ سوم

آیہ ۱۲۴ سورہ بقرہ؛ امامت



# شرح زیارت وارث<sup>۱</sup>

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ  
عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ»

## ارث معنوی امام حسین از حضرت ابراهیم

موضوع بحث ارث‌بری حضرت سیدالشهداء علیه السلام از دومین پیامبر الواعزم پروردگار، حضرت ابراهیم علیه السلام است.

## حضرت ابراهیم در آینه آیات قرآن

### عظمت آیات قرآن

در بعضی از آیات که انسان دقت می‌کند تازه می‌فهمد که خدا در سوره مبارکه حشر درباره قرآن چه فرموده: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>. اگر این

۱. این دهه سخنرانی در پی جلسات گذشته است که در همین موضوع به بررسی مشابهت‌های انبیا با امام حسین با تکیه بر آیات قرآن، پرداخته شده است.

۲. حشر: ۲۱.

آیات بر کوه‌ها نازل می‌شد کوه به جا نمی‌ماند. در واقع بار معنوی آیات برای کوه‌های عالم قابل تحمل نیست.

از سوره مبارکه حمد تا جزء آخر قرآن، آیاتی مربوط به حضرت ابراهیم هستند که از ایمان، اخلاق، عبادت، کمالات، ویژگی‌های و نسل اوسخن گفته شده. ما در برابر این آیات، به حقیقت، خود را در برابر یک دریای بی‌ساحلی از ارزش‌ها می‌بینیم.

### ابراهیم؛ یک امت و امام مردم

در یکی از آیات می‌خوانیم که ابراهیم یک نفر نبود، به تنهایی امت بود: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا﴾<sup>۱</sup>. از این عبارت وقتی استفاده می‌شود که بخواهد بگوید این مرد ملکوتی و الهی، تمام ارزش‌های ارزش‌داران عالم را در خود جمع کرده. به همین خاطر به او خطاب شد: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۲</sup>

### امامت؛ ویژگی مشترک حضرت ابراهیم و اهل بیت

به صراحت متن همین قرآن، یکی از ویژگی‌های خاصی که خدا برای پیغمبر و صدیقه کبری و دوازده امام بیان کرده، این است: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ «اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۳</sup>؛ این خیلی آیه عجیبی است. که خدا وقتی می‌خواهد مهمترین، برترین و بالاترین بنده‌اش را تعریف کند، به عنوان یکی از ویژگی‌های بندگان خاصش می‌گوید ویژگی آن‌ها، این بود که به ابراهیم اقتدا کردند. نوع این اقتدا و خلوص آن چقدر بوده که اقتدا کننده را از مقتدا بالاتر برد؟ این چه اقتدایی بوده؟

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. بقره: ۱۲۴.

۳. آل عمران: ۶۸.





## ضرورت اقتدا به امام

حکیمی شاعر بر اساس چند روایت، چند خط شعر عالمانه عارفانه مهمی گفته که برگرفته از معارف الهی است و در این اشعار دورنمایی از شخصیت رسول خدا را بیان کرده:

یکی خط است ز اول تا به آخر در آن خلق جهان گشته مسافر  
در این ره انبیاء چون ساریبان اند دلیل و رهنمای کاروان اند<sup>۱</sup>

از مبدأ تا معاد در یک سیر و یک امتداد هستند و انسان‌ها از یک جا شروع به حرکت می‌کنند، از آدم تا آخرین انسان. و این حرکتشان ادامه دارد تا به آخر خط که قیامت است، می‌رسند. آنجا تازه یک عالم جدید و یک حیات جدیدی پدیدار می‌شود که خود این حیات پایان ندارد. این خط دنیایی، ابتدا و انتها دارد. اولش خلقت آدم و پایانش شروع قیامت است.

اگر هدایت کننده، راهبر و ساریبان کاروانی از کاروانهای انسانی، انبیاء باشند و خود افراد از زن و مرد، انبیاء را به ساریبانی و دلالت و هدایت‌گری و رهبری در این جاده انتخاب کنند، این ساریبانان تا انسان را تحویل رضایت الله و جنت الله ندهند، رهایش نمی‌کنند. برای این ادعا دلیل داریم یک دلیل اینکه شیعه و اهل سنت نقل کردند: پیغمبر می‌گوید: «إِنِّي تَارِكٌ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي، لَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛<sup>۲</sup> در کنار این حوض همه امت وارد بر پیغمبر می‌شوند، پیغمبر با دست خودش و با دست امیرالمؤمنین یک عده‌ای را سیراب می‌کنند که تا ابد دیگر تشنه نمی‌شوند، از یک عده‌ای هم رو برمی‌گردانند و بین پیغمبر و آن افراد مانع ایجاد می‌شود و دیگر همدیگر را نمی‌بینند. اینها کسانی هستند که خودشان در دنیا، دستشان را از دست این ساریبانان الهی و راهنمایان جاده بیرون کشیدند و سراغ کار خودشان رفتند. متکبران گفتند: «خودم میدانم»، «خودم می‌فهمم»، «عقل خودم قد می‌دهد»، «خودم بدم چجوری زندگی کنم»، «دیگر قرن تکنولوژی هست، چرا من پیام از ابراهیم که مال ۳۰ هزار سال، ۴۰ هزار سال، ۵ هزار

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش ۱، دیباچه.

۲. الکافی، ج ۱، ص: ۲۹۴.

سال پیش بوده پیروی بکنم؟». آن متکبر بدبخت توجه ندارد که خدا وقتی می‌خواهد بالاترین بنده‌اش را در قرآن تعریف کند، می‌گوید: او اقتداکننده به ابراهیم بود. یعنی در این جاده، دستش در دست ابراهیم بود. حالا یک آیه از سوره ابراهیم برایتان بخوانم؛

### نوع اقتداء اهل بیت به ابراهیم نبی

هرچند اهل بیت به ابراهیم اقتدا کردند اما از او هم فراتر رفتند و بالاتر از ابراهیم شدند و این عجیب نیست زیرا خیلی اتفاق می‌افتد که مقتدی از مقتدا بالاتر می‌رود. مثلاً آیت الله العظمی بروجردی ۴ تا استاد در اصفهان داشت که در آنجا مایه‌های علمش را تکمیل کرد و وقتی برای ادامه تحصیل وارد نجف شد، احتراماً در نجف پای درس میرفت چون همه قبلاً را خوانده بود. اساتید ایشان در اصفهان، ابوالمعالی کلباسی، مرحوم آقا سید محمد باقر فقیه، آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان بودند که همگی عالم هستند اما یقیناً آیت‌الله العظمی بروجردی از همه آنها اعلم و بالاتر و در این دنیا اثرگذارتر بود. نمی‌توان گفت که راه بسته است و هیچ شاگردی بالاتر از استادش نمی‌تواند برود و هیچ اقتداکننده به ابراهیم از ابراهیم بالاتر نمی‌شود. نه این در بسته نیست. مگر پروردگار عالم بخیل است؟ مگر خداوند برای کمالات انسان حدی قرار داده است؟ خیر اینطور نیست.

### جایگاه رفیع پیغمبر ما

گفته:

یکی خط است ز اول تا به آخر	در آن خلق جهان گشته مسافر
در این ره انبیا چون ساربان‌اند	دلیل و رهنمای کاروان‌اند
از ایشان سید ما گشت سالار	همو اول همو آخر نمودار <sup>۱</sup>

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش ۱، دیباچه.



یعنی از این ۱۲۴ هزار نفر پیغمبر، پیغمبر ما بزرگتر از همه شد. پیغمبر عظیم‌الشان اسلام آغوشی از علم و عقل و ایمان پیدا کرد که همه انبیا را از اول تا عیسی در این آغوش جا داد.

مرحوم ملا احمد نراقی یک شعر بلندی دارد، من بچه مدرسه ای که بودم آن را حفظ کرده بودم. این شعر عالیست و من به آن علاقه داشتم. او در آن ۴۰ خط حکیمانه ثابت می‌کند که پیغمبر در ظاهر پسر حضرت آدم است ولی در باطن پدر واقعی معنوی و ریشه آدم است و اگر بنا نبود خدا پیغمبر را خلق کند آدم را خلق نمی‌کرد. اوست که واسطه ایجاد است.<sup>۱</sup> در فلسفه و حکمت و قرآن و روایت، و هر یک از رشته‌های علوم معارفی که دلتان بخواهد، ثابت شده است که خدا بی واسطه و دفعی کار نمی‌کند هرچند می‌تواند. اگرچه «فَإِنَّكَ فَعَالٌ لِّمَا تَشَاءُ»<sup>۲</sup>، اما اراده‌اش تعلق نگرفته دفعی کار کند، بلکه کارش تدریجی و با وسائط است. یعنی وقتی شکم ما گرسنه شود، اگر خدا می‌خواهد سیرمان کند، وسیله‌هایی بین ما و خودش قرار داده مانند باران، ابر، دریا، برف، زمین، ابزار کشاورزی، دانه نباتی و حیوان حلال گوشت و از این طرق ما را سیر می‌کند. نه اینکه ما در خانه نشسته باشیم، صدایی بیاید دهنت را باز کن و از عمق آسمان در دهانمان لقمه بریزند. خدا در همه امور به واسطه و به تدریج کار می‌کند.

### تجلی خدا بر پیغمبر

در ادامه شعر می‌گوید: از ایشان سید ما گشت سالار، همو اول همو آخر نمودار / احد در میم احمد گشت ظاهر.<sup>۳</sup>

۱. از ملا احمد نراقی، مثنوی طاقدیس باقی مانده که گزیده‌هایی از آن چاپ شده اما به طور کامل، شامل حدود ۱۱۵۰۰ بیت، به صورت نسخه خطی کتاب مثنوی طاقدیس در سایت اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران قابل مشاهده است.

۲. دعای کمیل.

۳. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش ۱، دیباچه.

اینجا می‌خواهد بحث تجلی را بگوید که بحث بسیار مهمی است.

## امکان سنجی

برخی تحمل این عقیده را ندارند، برمی‌تابند و ممکن است سخت به گوینده شعر و حتی به من که واسطه هستم و آن شعر را برای شما می‌خوانم، ایراد بگیرند. اگر ایراد هم بگیرند مهم نیست، چون این یک حقیقت است و باید بپذیریم حتی اگر ظاهرش برای یک عده‌ای انگار خوش نما نباشد. هرچند هم ظاهرش خیلی خوش نماست و باطنش هم معرکه‌ای از امواج نوری من الله است. یکی از معتقدین واقعی در این بحث مرحوم امام بود. من تاکنون جایی این را بحث نکرده‌ام و بنا دارم امسال اگر بشود یکی دو روز در یکی از جلسات، مسئله تجلی را بحث کنم. تجلی مبحث بسیار دقیق، لطیف، رقیق و یک مبحث عرفانی، فلسفی یا در کل حکیمانه و عقلی است، نامهای دیگری هم می‌شود گذاشت، ما سر اسم با هم بحثی نداریم. اما مهم‌تر از همه یک مبحث قرآنی است. یک حقیقتی در قرآن به نام تجلی مطرح است. آنجایی که در سوره اعراف می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ﴾<sup>۱</sup> به این حقیقت اشاره می‌کند.

ما می‌فهمیم که این تجلی، تجلی ذات نیست. چون ذات بر کسی یا شیئی تجلی نمی‌کند. این تجلی، تجلی حقیقت اوصاف، کمالات، جمال و جلال وجود مقدس حضرت حق است. چقدر هم لطیف است! دریافتش هم خیلی سخت است. چون اولاً در صورت پذیری این تجلی، آینه‌ای که این تجلی در آن رخ پیدا می‌کند، باید در حد تجلی و حق تجلی باشد، ثانیاً آن که در آن تجلی پیدا شده، با این تجلی چه می‌شود؟ قلبش، عقلش، روحش، حالش، نگاهش، گوشش چه می‌شود! داستان عجیبی است! البته توجه کنید که در این بحث، استثنا کردیم که ذات تجلی نکرده است. مبدا کسی بشنود بعداً بحث امشب بشنود و برنتابد یا بگوید این گوینده بیچاره، در لباس مسلمانی کافر شده است!



احد در میم احمد گشت ظاهر در این دور اول آمد عین آخر<sup>۱</sup>

اگر می‌گوییم خدا بر پیغمبر تجلی کرده، برای این ادعا دلیل داریم. می‌دانید که خدا رؤف و رحیم است و رؤف یعنی منتهای رأفت و رحیم یعنی منتهای مهر که هیچ کسی بالاتر از او ندارد. اما خدا با همین دو صفت بر پیغمبر تجلی دارد. در آخر آیات سوره توبه در تعریف پیغمبر می‌فرماید: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۲</sup>، یعنی رأفت او دیگر بالاتری ندارد و نهایت است. رحمت و مهربانی او نسبت به مؤمنین کامل است. پیغمبر به قدری از سرمایه رحمت برخوردار است که درباره رحمتش می‌گوید ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup>.

می‌فرماید با مهر او جیب همه جهانیان پر می‌شود و حتی سرخالی هم نمی‌ماند. جیب‌هایتان را بیاورید تا پر کند! به قول روضه‌خوان‌های قدیم که من هم زیاد می‌شنیدم که: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟ او که دریای رحمت را برای عالمیان دارد می‌ریزد، تو کجا فرار می‌کنی جنس دوپا؟ بی حجاب، عرق خور، زناکار یا ربا خوار هم باشی دلیل ندارد فرار کنی. تو هم مثل ما بمان و از این رحمت و مهر پیغمبر لذت ببر و ببین مهر او با ما و دل و روح و حرکات و اعمال ما چه می‌کند! چه دعاهایی در حق ما کرده است! فکر کنم اگر من بگویم پیغمبر برای شما چه دعایی کرده است، امشب یکی از شادترین شبهای عمرتان می‌شود و چقدر شاد به خانه می‌روید! پیغمبر بارها دستشان را به طرف خدا به گدایی دراز کردند و گفتند: «أَحَبُّ إِلَهِ اللَّهِ مِنْ أَحَبِّ حَسِينًا»<sup>۴</sup>. هر کس عاشق حسین من است، خدا عاشقش است و خدایا عاشقش باش! این دعای پیغمبر برای ماست که در خزانه قلبمان، حسین، گوهر کمی نیست و گوهر بی نظیر است. خدا در قیامت این خزانه را جهنم می‌برد؟ محال است. چه کسی را می‌خواهد بسوزاند در قلب ما؟

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش ۱، دیباچه.

۲. ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۲۸).

۳. انبیاء: ۱۰۷.

۴. کامل‌الزیارات، النص، ص: ۵۲.

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است<sup>۱</sup>  
کل موجودات سر سفره رزق مادی و معنوی خدایند. کل موجودات سر سفره رزق معنوی پیغمبر عظیم الشان اسلامند و او دارد تغذیه می‌کند. اگر کسی دهنش را ببندد و به پیغمبر بگوید گرسنه‌ام نیست یا نیازی به سفره تو ندارم، بدبخت‌ترین آدم است. اما خوش‌به‌حال کسانی که دهان گداییشان به طرف خدا و پیغمبر تا روز مردنشان باز است. خیلی عالیست اگر ساقی و آبدار انسان خود خدا باشد! آب نوشیدنیشان **﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾**<sup>۲</sup>، و غذایشان هم: **﴿نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ﴾**<sup>۳</sup> است. همه شما از لحاظ مادیت، سر سفره غفور و رحیم هستید و او دارد روزی و نان شما را می‌دهد.

پیغمبر مرتب و بی تعطیلی دارد رزق معنوی می‌دهد. خدا در تعریف پیغمبر می‌گوید: **﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾**<sup>۴</sup>؛ شایسته‌ترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که به ابراهیم اقتدا کردند، چه کسی به ابراهیم اقتدا کرده؟ **﴿وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾**؛ الذین آمنوا در مصداق اتم و اکملش، امیرالمؤمنین و صدیقه کبری و ۱۲ امام و مصداق‌های بعدیش اولیای خدا و بزرگان ما هستند. ما هم در همین صف هستیم و در حد خودمان در همین کاروانیم.

نادیده و نشناخته‌ای قافله سالار ما نیز دلی هم‌راه این قافله کردیم

و الا ما از ابراهیم و از وجود مقدس تو چقدر مگر مایه در وجودمان است، چقدر؟ اما بالاخره به قول کتاب‌ها حالا یا تمثیل است یا حقیقت است، نمیدانم! نوشته‌اند از قدیم هم توی کتاب‌ها نوشته‌اند، این منبرهای قدیم هم زیاد میگفتند که وقتی در کشور مصر یوسف را در معرض فروش قرار دادند، می‌گویم یا تمثیل است یا حقیقت است نمیدانم،

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش ۱، دیباچه.

۲. انسان: ۲۰.

۳. فصلت: ۳۲.

۴. آل عمران: ۶۸.



حالا مشتری که خیلی داشت، یک مشتریشون، وقتی از چاه در آوردنش حالت غلامی به او دادند که بشود خرید و فروشش کرد. حالا یا کم فروختن یا زیاد یا داداش ها فروختند به ثمنِ بخش، یا کاروان فروختند، اختلاف است بعضی ها میگویند داداش ها دیدند و به ثمن بخش فروختند، و بعضی ها میگویند کاروان در مصر به ثمن بخش فروخت. بعضی ها میگویند کاروان ارزان خریدنش ولی مصر خیلی قیمتش را بردند بالا، مشتری هم داشت. نخست وزیر مصر آمده بود، تاجر آمده بود کاسب آمده بود، پولدار آمده بود. ریخته بودند برای خرید. دیدند یک پیرزن قد خمیده پشم ریس، یک کلاف که ریسیده بود نخش کرده بود انداخته روی مچش و عصازنان، نفس نفس زنان دارد میاید، یکی بهش گفت مادر کجا داری میروی، شلوغ است؛ گفت میروم یوسف را بخرم، گفتند با چه پولی؟ گفت با این کلاف. گفتند دیوانه ای، قیمت را رساندند به این که بشانندش در یک کفه ترازو مطابقش طلا بریزند! تو یک کلاف برداشتی آوردی که بروی یوسف بخری؟ گفت من که میدانم یوسف را با یک کلاف به من نمیفروشند، عاقلم میرسد، اما میخواهم بگویم ما هم جزء خریداران هستیم. یا رسول الله ما مثل سلمان که نشدیم مثل ابوذرت که نشدیم، مثل مالک اشتر که نشدیم، اما ما هم یک دلی همراه این قافله داریم. کوچک ماندیم، ما نمیتوانیم بخریم، تو نمیتوانی ما را بخری؟ تو که میتوانی ما را بخری، تو قیمت ما را داری، ما قیمت تو را نداریم. نادیده و نشناخته ای قافله سالار، ما نیز دلی همراه این قافله کردیم.

یه چند خط شعر دیگر بخوانم، خیلی دیگر توی چارچوب ادامه بحث نیستم، تا برسم به ذکر مصیبت. شرح حال ما و پیغمبر و اهل بیت اینجور است الان، شعر مال مرحوم فیض است، چه انسانی! ...

یار را روی دل به سوی من است	منبع لطف روبروی من است
نظر لطف هرکجا فکنم	نظرش باز به سوی من است
کار من گفتگوی اوست دائم	کار او نیز گفتگوی من است

خودشون فرمودند حتی وقتی از دنیا بروم هر شب جمعه پرونده‌تان را به من ارائه می‌دهند، گناهی اگر توی پرونده‌تان ببینم از خدا برایتان طلب آمرزش می‌کنم....

## روضه

کار من گفتگوی او دائم      کار او نیز گفتگوی من است  
ناله ای گر ز خسته ای شنوی      ناله ای خود ز های و هوی من است

اگر دست پدر بودی به دستم... من یقین دارم هرکس دختر ندارد نه مصیبت حضرت سکینه را لمس می‌کند نه مصیبت این بچه سه ساله را لمس می‌کند، لمس این مصائب فقط کار دختر داراست. نگاه دختر، شیرین زبانی دختر، وقتی بابا وارد خانه می‌شود مثل اسفند از جا می‌پرد می‌دود خودش را توی بغل بابا می‌اندازد. اگر در نبود بابا پسر خاله ش پسر عمه ش داداشش اذیتش کرده باشد گریه میکند میگوید بگذار بابایم بیاید بهش میگویم. ...

اگر دست پدر بودی به دستم      چرا اندر خرابه میشستم  
اگر دردم یکی بودی چه بودی      اگر غم اندکی بودی چه بودی  
به بالینم طبیعی یا حبیبی      از این هردو یکی بودی چه بودی

اینقدر گریه کرد تا طبیعتش آمد؛ سر بریده را بغل گرفت، خرابه باغ، تویی گل، منم بلبل؛  
من این خرابه به باغ بهشت نفروشم!...

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، اللهم اهلك اعدائنا، اللهم انصر امام زماننا، اللهم اید قائدنا،  
اللهم اجعل عاقبت امرنا خیرا»





جلسہ چہارم

آیہ ۱۲۴ سورہ بقرہ؛ حل

تکالیف دشوار



## شرح زیارت وارث<sup>۱</sup>

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ  
عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ»

### ارث معنوی حضرت ابراهیم برای امام حسین

آیات متعددی در قرآن کریم، صفات و ویژگی‌هایی برای حضرت ابراهیم برمی‌شمرد. در این سلسله جلسات با بررسی آن آیات، مشابهت آن شرایط و صفات را برای امام حسین می‌آوریم.

### آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ مقام امامت پس از حل تکالیف دشوار

«وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي  
الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

۱. این دهه سخنرانی در پی جلسات گذشته است که در همین موضوع به بررسی مشابهت‌های انبیا با امام حسین با تکیه بر آیات قرآن، پرداخته شده است.

۲. بقره: ۱۲۴.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾<sup>۱</sup>، خدا تکالیفی را که تکالیف سبکی نبود و مهم، با وزن، بالارزش و سعادت ساز دنیا و آخرت بودند، بر عهده ابراهیم گذاشت.

## اهمیت و ارزش تکالیف

لغت «کلمات» در آیه نشان می‌دهد که تکالیف با ارزش و سنگین و باعتبار و مهم بودند. زیرا الف و لام ندارد و گاهی لغت بی الف و لام دلالت بر عظمت، بزرگی و شدت دارد. مانند همین جا که در آیه مربوط به ابراهیم، «کلمات» الف و لام ندارد و شدت را می‌رساند.

## اتمام انجام تکالیف از سوی ابراهیم

خدا، پروردگار، رب، مالک، مربی، پرورش دهنده و آفریننده به ابراهیم یک سلسله تکالیف، وظایف و مسئولیت‌های بسیار بالارزش، سنگین و قیمتی ارائه کرد و گفت اینها تکالیف هستند. ابراهیم چکار کرد؟ او تمام تکالیف را عمل کرد. آن هم عملی که در آن کمبودی وجود نداشت و کامل بود. یعنی عمل را عاشقانه، باهمت، مخلصانه و با رغبت و شوق انجام داد. درباره چنین عملی خدا می‌فرماید: فَأَتَمَّهُ. به عبارت فارسی باید بگوییم نمره ابراهیم در انجام تمام تکالیف عمرش ۲۰ بود و حتی یک دانه نوزده و نیم نیاورد.

## نتیجه عمل به تکالیف؛ رسیدن به مقام امامت مردم

نتیجه آن شد که فرمود: قَالَ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۲</sup>. بعد از طی این سیر و اتمام تکالیف، من به ابراهیم مقام امامت دادم. مقام امامت یعنی ابراهیم را نه فقط برای مؤمنان بلکه برای للناس، برای کل انسانها سرمشق قرار دادم. او در تمام ارزشها مافوق و جلوتر است. به مردم می‌گویم به این آدم اقتدا کنید تا آدمو بهشتی شوید و در دوزخ به رویتان بسته شود.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. بقره: ۱۲۴.

## مقام امامت؛ ارث حضرت ابراهیم برای امام حسین

در زیارت وارث درباره همین ابراهیم به امام حسین سلام می‌دهیم: «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله!» یعنی یا ابا عبدالله! شما، قبول کردن و عمل کردن و به اتمام رساندن تمام تکالیف سنگین، بالارزش و پرقیمت را از ابراهیم ارث بردی و مانند او فاتمه‌ن. وقتی این جاده را طی کردی، امام ناس تا روز قیامت شدی! پس درست مانند حضرت ابراهیم، حسین بن علی این مسیر تکالیف دشوار را طی نموده و از طریق این ارث، امام شده است.

## شرط صحت اقتداء؛ همراهی و تبعیت محض

لازم است تمام مردم، در مسیر زندگی به این امام اقتدا کنند و همراه او باشند. جلو افتادن از ابي عبدالله یعنی افتادن در جاده انحرافی و جهنم، و عقب افتادن از ابي عبدالله هم انسان را جهنم می‌برد. جلو افتادن از ایشان که بگوییم: «خودم می‌دانم» «چرا باید روشم را با حسین بن علی هماهنگ کنم» یا عقب افتادن از ایشان، هردو جاده به طرف جهنم است.

## نتیجه اقتداء؛ والامقامی

اینکه اقتدای به ابي عبدالله انسان را کجا می‌برد، بحث لازم ندارد. این ۷۲ نفر را می‌بینید با اقتدای به او به کجا رسیدند! عجب اقتدایی ست که پیغمبر می‌فرماید: تمام گذشتگان عالم و هیچ عبدی از عباد خدا از این ۷۲ نفر پیش نیافتاده‌اند که بالامقام تر شوند. در آیندگان هم تا روز قیامت کسی از آنها پیش نمی‌افتد که به مقامی بالاتر برسد. البته انبیاء سلف و امامان خودشان مقتدا و امام بودند. منظور روایت از عبدی از عباد خدا، مردم مؤمن و مخلص، متوکلین و صابرین هستند. این جایگاه رفیع برای یک انسان عادی، نتیجه اقتدا به امامی است که انتخاب شده.

۱. قال النبی ﷺ: أَلَا إِنَّهُ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص: ۲۵۳.

امام حسین، به دلیل آیه ابراهیم امام است. تمام! یعنی من امشب حرف را درباره حضرت در مسئله مقام امامت کامل کردم.

### اقتدا و تبعیت کامل؛ ارزش وجودی اصحاب امام در کربلا

امام می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اینکه شخصیتی مثل قمر بنی هاشم و این ۷۱ نفر یکیشان از مدینه تا روز عاشور در مدت شش ماه تا روز عاشورا، یکی از این ۷۱ نفر از حضرت نپرسید چرا آمدیم، چرا از مکه بیرون آمدیم، چرا جواب نامه مردم کوفه را دادی، چرا به این بیابان آمدیم، چرا با خُر نجنگیدی، چرا آب را نگرفتی که دست دشمن نیفتد و اصلاً چرا خلاف عقل با ۷۲ نفر به جنگ سی هزار نفر تن دادی؟!

امام یعنی وجودی که نباید از او جلو رفت یا عقب افتاد. و امتیاز اصلی این ۷۲ نفر همین است که فقط و کاملاً اقتدا کردند. خیلی عجیب است که شش ماه در این راههای سخت و لحظات دشوار انسان از حضرت نپرسد چرا. یعنی اعتماد و یقین به درستی کار امام. زیرا اصلاً امام یعنی وجودی که همه کارش درست است. من کمبود دارم و او کمبود مرا جبران می‌کند. پس من نباید به او بگویم چرا. وقتی که یقین به علم و حکمت و امامتش دارم، چرا گفتن معنایی ندارد. واقعاً مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست؛ چه مأموم‌هایی داشت...

### لیاقت امام؛ علت تبعیت محض و علت انتخاب امام

چرا به امامت انتخاب شده است؟ برای پاسخ به این سؤال داستان علی ابن جعفر را بشنوید. یک روایت باحال نابی از او نقل شده است. امام صادق از بین سایر فرزندان که امیدانم چند نفر بودند، پسر مؤمنی داشتند. امتیاز این پسر این بود که از همان ۱۵ سالگی، مؤمن واقعی و واقعاً مؤمن بود. اسمش علی، سوادش فقیه و راوی روایت هم هست و الان مدینه دفن است. درواقع بخش عمده‌ای از قوی‌ترین روایات فقهی ما متکی به وجود علی بن جعفر است. بعد از آن که امام صادق از دنیا رفت، وقتی برادر کوچکتر ایشان، موسی ابن جعفر امام شد، با آن که فقیه و عالم و راوی بود، پدر را که در بقیع دفن کردند، به



داداش کوچکش گفت اطاعت از شما بر من واجب است، من مأموم شمایم و شما امام زمان من هستید. تمام! موسی بن جعفر شهید شد، و حضرت رضا امام شد. بعد از دفن موسی بن جعفر، به امام هشتم گفت: یا بن رسول الله! برادر زاده جان! تو امام زمان منی و اطاعت تو بر من واجب است و نامه تمام! وقتی امام هشتم شهید شد، علی بن جعفر هنوز زنده و در حدود ۹۰ سالش است. کمی قدش خمیده، تمام محاسن سفید شده، هنوز دارد درس می‌دهد، روایت می‌گوید و تحلیل علمی می‌کند. ۵۰-۶۰ تا یا ۱۰۰ تا شاگرد در حرم پیغمبر نشسته‌اند و علی بن جعفر پیرمرد دارد درس می‌دهد. مردم یعنی شاگردان یک دفعه دیدند استاد مثل اسفند از جا پرید، از وسط جلسه درس قدم گذاشت و طرف ورودی رفت. شاگردان همه برگشتند دیدند علی بن جعفر استاد ۹۰ ساله پیرمرد با یک دنیا ادب روبه‌روی بچه ۷ ساله‌ای ایستاده، بچه که نزدیک شد، خم شد دست بچه را بوسید و گفت تو امام زمان منی، من مأموم و مطیع تو هستم. بعد برگشت تا درسش را ادامه دهد. شاگردان پرسیدند چکار کردید؟ با این محاسن سفید و قد خمیده بدو رفتی، خم شدی دست یک بچه هفت ساله را بوسیدی؟ جواب را ببین! گفت یاران من! شاگردان من! اگر خدا که حکیم و عالم است، لیاقت مقام امامت را در این محاسن سفید من می‌دید این مقام را به من می‌داد. اما اکنون کسی که لایق این مقام است، این بچه ۷ ساله است.<sup>۱</sup>

در خانواده‌های خودمان، برادرها اگر یکیشان امتیاز بیشتری بیاورند، مثلا یکیشان کنکور قبول بشوند و یکی نشود، یا یکیشان زن بهتری گیرشان بیاید و یکیشان نیاید، یا یکیشان درآمد بیشتری پیدا کند و یکیشان نکند، چکار میکنند؟ تاب نمی‌آورند. اگر آن برتری، کسب منصب امامت، باشد چطور؟ یا ببینید عموها در ایران یا در جاهای دیگر دنیا اگر ببینند برادرزاده‌شان در مقامات و ثروت و شهرت جلو افتاده‌اند چه عکس‌العملی دارند؟ مخصوصا اگر به این عمو بگویند امام بعد از برادرت، برادرزاده‌ات است که از تو ۳۰-۴۰ سال کوچکتر است یا نوه برادرت با ۷۰-۸۰ سال اختلاف سنی و باید از او تبعیت کنی،

۱. رجال الکشی، ص: ۴۲۹.

زورشان می‌آید. اما علی ابن جعفر فقط گفت من لیاقت نداشتم و خدا او را لایق دیده من چرا نبینم.

### نمونه کاربرد لغت نکره برای تأکید در قرآن؛ مرض قلبهای منافقین

استفاده از لغت بدون الف و میم برای تأکید در قرآن سابقه دارد. مثلاً در اوایل سوره بقره، نمونه منفی همین کاربرد را می‌بینیم که درباره منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾<sup>۱</sup>. المرض نمی‌گوید زیرا کلمه مرض بدون الف و لام تأکیدی بر شدت و سختی بیماری دارد. انگار آیه شریفه می‌خواهد بفرماید که بیماری آن‌ها، علاج چندانی ندارد و بیمار این بیماری سخت حاضر نیست خودش را در اختیار طبیب و دارو و دواى الهی قرار بدهد، لذا دنباله کلمه مرض که الف و لام ندارد، می‌فرماید ﴿قَرَأَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾<sup>۲</sup>، اینها در حوزه حکومت من به بیماری قلبشان اضافه می‌شود روز به روز بدتر و تیره‌بخت‌تر و سنگین‌تر می‌شوند. آیات در بیان حالات منافقین ادامه دارند تا آنجا که در پایان اوصاف منافقین می‌فرماید ﴿صُرُّوكُمْ عُتًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>۳</sup>.

صم یعنی زبان آنان دیگر از حقیقت‌گویی بسته شده و اهل سؤال هم نیستند که به پیغمبر، امام یا به یک انسان بیدار مراجعه کنند و بپرسند با این وضعی که ما داریم عاقبت ما چه خواهد شد. یک بدبختی و عذاب سنگین انسان در دنیا این است که زبان انسان از بیان حق و پرسش لال بشود. با زن و بچه و با بقیه مردم، هر حرفی را بتواند بزند ولی حق را نگوید و از حق نپرسد و نتواند درباره خودش و عاقبت خودش نپرسد. بکم یعنی آن‌ها کر هم هستند. که البته این کری را در آیه دیگر توضیح می‌دهد و می‌فرماید چوپانی که یا شتر، قاطر، گاو و یا گوسفند می‌چراند، وقتی که فریاد می‌زند، کلماتی را به کار می‌گیرد، اما آیا گاو و خر و اسب و قاطر و بز، معنی این کلمات را می‌فهمند؟ صدا به گوششان

۱. بقره: ۱۰. ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ قَرَأَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَاللَّهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

۲. بقره: ۱۰.

۳. بقره: ۱۸.





می خورد اما مفهوم کلمه را اصلا درک نمی کنند. این حیوانات آن معنا را نمی فهمند و چیزی هم نمی پرسند. منافقان هم کار گوش را به جایی رسانده اند که از درک مفهوم حقایق هدایتی محرومند. صدا را می شنوند اما خود صدا و صاحب صدا را مسخره می کنند و درباره قرآن می گویند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup>. این قصه ها، افسانه های کهنه بسیار قدیمی است که ساختگی و افسانه است، به زبان عربی تبدیلیش کرده اند و اسمش را قرآن گذاشته اند. کردند!

## اثبات وحی بودن قرآن

ادعا می کردند آیات قرآن، افسانه و قصه های ساختگی گذشتگان است که پیغمبر می شنیده بعد به عربی ترجمه و سپس به مردم ارائه کرده و می گفته این وحی است، درحالی که خود آیات قرآن نشان می دهند که وحی هستند. چند آیه خیلی کاربردی را برایتان مثل می زنم که حقانیت وحی را با خود وحی ثابت کنم.

یکی از قوانین بسیار مهم که بارها تجربه شده و از زمان آدم تا کنون در زندگی انسان جریان داشته، این است که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۲</sup> می فرماید: بنا ندارم بلاها، گرفتاری ها و مشکلات سنگین، گره های سختی که جامعه دچارش هستند برطرف بکنم، مگر مردم اندیشه و حالات دل و اخلاق خود را به اندیشه، حالات و اخلاق پاک تغییر بدهند. اگر جامعه از همه بدی هایی که دارد به خوبی ها تغییر بکند، من هم تمام گرفتاری ها و مشکلات و سختی ها و بن بست هایشان را به رفاه و آسایش و نعمت و ثروت و راحتی تغییر می دهم. این سخن نمی تواند افسانه ساختگی گذشتگان باشد. اگر فرد دروغگو به یک عالم مراجعه کند و بگوید: «آقا! یک روش من دروغگویی است و من بر اثر دروغگویی به مشکل خوردم چون بمن بی اعتماد شده اند و بعضی جاها آبرویم رفته

۱. انفال: ۳۱: ﴿وَإِذَا تَجَلَّىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقَمْنَا مِثْلَ هَذَا ۖ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

مؤمنون: ۸۳: ﴿لَقَدْ وَعَدْنَا لَئِن وَابَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ ۖ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

۲. رعد: ۱۱.

است. چکار کنم این آب از جوی رفته را برگردانم؟»، آن عالم می‌گوید به صدق رو کن تا مردم تو را آزمایش و تجربیات کنند و یقین بکنند که تو صادق شده‌ای و تنها از این طریق بی‌اعتمادی تبدیل به اعتماد و بی‌ابرویی تبدیل به آبرومندی می‌شود. این مسئله، یک حقیقت است و اصلاً افسانه‌گذشتگان نیست. اما او که در فهم قرآن، کرات است، می‌گوید کل این حرفها افسانه‌ساختگی گذشتگان است.

حتی وقتی قرآن سرگذشت پیامبر و افراد گذشته را می‌گوید نمی‌توانیم بگوییم افسانه‌ساختگی است. مثلاً به داستان یوسف توجه کنید. برادران یوسف بار اول و دومی که به مصر آمدند او را نشناختند. چون قیافه عوض شده بود. خیلی وقت، حدود سی یا چهل سال بود، همدیگر را ندیده بودند و با این همه تغییر شناختن یوسف برایشان سخت بود. همان بچه‌ده دوازده ساله‌ای که در چاه انداختند، محاسن درآورده بود و از لحاظ عمر، یک آدم جا افتاده‌ای به نظر می‌رسید. وقتی برادران یوسف در سفر سوم، او را می‌شناسند، در سفر سوم، حضرت یوسف، یک سؤال از این ده نفر کرد. پرسید: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْنَا بِيُوسُفَ وَآخِيهِ﴾<sup>۱</sup>، شما میدانید چه بلایی سر یوسف و در خانواده سر برادر مادری‌اش آوردید؟ این برادران فکر می‌کردند آن بچه ۱۲، ۱۳ ساله‌ای که انداختند توی آن چاهی که میله بزرگی داشت، نابود شده و اثری از آثارش نیست. پیش خودشان گفتند ما اهل کنعانیم و از کنعان تا مصر ۲۰ شبانه روز راه است، این آقا که نخست‌وزیر مصر و اهل مصر است، مصری که جزء مناطق آفریقایی و دور است. غیر از ما ده نفر، کسی از آن موضوع خبر ندارد، حتی پدر و مادر ما و مردم کنعان هم خبری نداشته و ندارند و ما این مسئله را تنهایی نگه داشته‌ایم. پس چطور ممکن است این آقا از داستان ما و یوسف و داداشش خبر داشته باشد؟ در پاسخ سؤالی که یوسف پرسید، یکی از برادران به نام یهوذا که پدر همین انبیاء بنی اسرائیل است، گفت که ﴿قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟﴾<sup>۲</sup> تو خودت یوسف نیستی؟ همین

۱. یوسف: ۸۹.

۲. یوسف: ۹۰.

دلیل که کسی از آن داستان خبر نداشت اما این آقا دارد به این روشنی داستان یوسف و برادرش را می‌گوید، عقلا نشان می‌دهد که او خود یوسف است. ﴿قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾! بله من یوسفم داداشتان هستم، این هم برادر مادری ام است. ﴿قَدَمَنَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾<sup>۱</sup>، خدا به ما نعمت ویژه داد. مرا در چاه، کاروان، خرید و فروش و در کاخ عزیز مصر حفظ کرد. بعد دو دلیل می‌آورد که چرا از ته چاه، عزیز مصر شدم. به دو علت از آن شرایط سخت به این جایگاه می‌توان رسید: ﴿ثُمَّ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup>. می‌گوید: من و البته هر جوانی، هر مرد و هر زنی، هر پولدار یا صندلی‌داری، هر وکیل یا وزیری و یا هر فقیری، اگر تقوا را رعایت کند، یعنی در تمام موارد معصیت، خودش را حفظ کند که آلوده نشود و با صبر، این حفظ آلودگی را ادامه دهد، محال است که خداوند پاداش اهل تقوی و صبر را، ضایع کند.

تقوی و صبر و پاداش نیکوکاران، افسانه ساختگی گذشتگان است؟ نیست. اما منافق کر و کور است. در و دیوار و ظاهر اشیاء و باغ‌ها و گلها را می‌بیند، اما فقط همین پرده ظاهر را می‌بیند. یکبار دیگر این ظواهر را به نظر نمی‌آورد که پیش خودش بگوید این درخت، گیاه، گل و رنگ ساخت یک قدرت عالم قادر حکیم رحمان مهربان است. کور است! وقتی یونجه را جلوی گاو می‌ریزند، مگر گاو یونجه را ارزیابی می‌کند؟ مگر می‌فهمد برای ایجاد آب در این یونجه، دریا خودش را با حرارت خورشید بخار کرده، بخار ابر شده، ابر باریده، دل معدن را باز کرده‌اند، تراکتور و بیل و کلنگ ساخته‌اند، بعد زمین را شیار کرده‌اند و یونجه را کاشته‌اند. دوباره باران آمده و آبیاری کرده‌اند تا این یونجه بوجود آمده. باز هم افرادی آمده‌اند که یونجه را می‌چینند و لازم نیست برای چند سال بعد زمین را دوباره شیار کنند و تا هفت سال یونجه را می‌چینند. یونجه سبز سیر است. گاو هیچ کدام از این

۱. یوسف: ۹۰.

۲. یوسف: ۹۰.

۳. یوسف: ۹۰.

همه حقایق و زحمات را نمی‌فهمد. بعدش را هم نمی‌فهمد که من گاو که آن یونجه را می‌خورم چه کارخانه‌ای در وجود من است و یونجه سبز در معده من تبدیل به شکمبه بدبوی زردی می‌شود و شکمبه زرد را خدا در کجای بدنم با خون قرمز من قاطی می‌کند و شیر سفید خوشگوار تولید می‌شود. این را گاو ارزیابی می‌کند؟

منافقان هم هیچ چیزی را ارزیابی نمی‌کنند. وقتی خدا می‌گوید: «فی قلوبهم مرض». کلمه مرض، نکره است و الف و لام ندارد. کلمه‌ای که الف و لام ندارد یعنی در دلشان بیماری بسیار سخت و شدیدی است. این بیماری مانند بتون آرمه شده است و اجازه نمی‌دهد که منافقان بتوانند اصلاً به یاد آورند که پیش طبیعی مثل پیغمبر بیایند و دارویی مثل قرآن بگیرند. می‌فرماید: «رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَائِهِ قَلْبِهِ»، باید این دواى الهی را روی دلش بگذارد تا دل علاج شود و از نفاق دربیاید تا یک مؤمن واقعی شود.



جلسه پنجم

آیہ ۱۲۴ سورہ بقرہ؛ انجام

تمام و کمال تکالیف الہی



## شرح زیارت وارث<sup>۱</sup>

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ  
عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ»

### ارث معنوی حضرت ابراهیم برای امام حسین

آیات متعددی در قرآن کریم، صفات و ویژگی‌هایی برای حضرت ابراهیم برمی‌شمرد. در این سلسله جلسات با بررسی آن آیات، مشابهت آن شرایط و صفات را برای امام حسین می‌آوریم.

#### حکیم بودن خدا

از سوره مبارکه بقره، تا جزء آخر قرآن، یعنی در طول ۳۰ جزء یکی از اوصافی که پروردگار مهربان برای از خودش بیان می‌کند، وصف حکیم است. حکیم یعنی وجود مقدسی که کار و فعلش استوار، محکم و با بنیان است.

#### حکیم بودن قرآن

یکی از مصادیق رشته فعلهای خدا و یک رشته کارش، گفتارش است. گفتار سالم و جامع و قوی‌ای که از پروردگار عالم در دنیا باقی مانده، قرآن کریم است. قرآن کلام حکیم

۱. این جلسه در ادامه جلسات گذشته و در پی دهه‌های گذشته است.



است. چون کلام حکیم است خود کلام هم حکیم است. طلوع حکمت [گوینده]، حکیم و خود کلام حکیم هستند. لذا می‌بینیم وقتی قرآن مجید را هم می‌خواهد با وصفی تعریف کند از ۵۲ وصفی که برای قرآن ذکر می‌کند یک وصفش وصف حکیم است. **﴿وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ﴾**<sup>۱</sup>

### حکیم بودن پیغمبر

وجود مبارک پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام، در حدود چهار بار یا پنج بار در بیان پروردگار عزیز عالم، معلم حکمت معرفی شده کسی که معلم حکمت است، قطعاً دانا و عالم به حکمت است. حکیم است که خداوند متعال او را معلم حکمت معرفی می‌کند و می‌فرماید: **﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾**<sup>۲</sup>

این مقدمه را که شنیدید، هدفم از بیان این مقدمه کوتاه قرآنی این است که تمام این مطالبی را که خدا، قرآن، پیغمبر در رابطه با انسان زده‌اند، مطالب استوار، محکم، قوی، ریشه‌دار و حکیمانه است که هیچ عاقل با انصافی، هیچ عالم منصفی در این مطالب دچار شک نمی‌شود.

در ابتدای قرآن می‌فرماید **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾**<sup>۳</sup>، در این کتاب شکی نیست. یعنی هر عاقل و خردمندی، هر عالم و هر دانشمندی و هر محقق با انصافی می‌باید که هیچ شکی در حرفها، مطالب و حقایق این کتاب، راه ندارد.

اگر کسی بگوید من شک دارم، خودش آدم بی‌انصافی است که دارد جدای از عقل و علم قضاوت می‌کند. این آدم لجوج است و عناد دارد و در مقابل کلام حکیمانه تکبر می‌کند.

۱. یس: ۲.

۲. جمعه: ۲، آل عمران: ۱۶۴، بقره: ۱۵، نساء: ۱۱۳.

۳. بقره: ۲.





## حکیم بودن انسان؛ زمینه پذیرش تکالیف الهی

حرفهای خدا از پیامبران گذشته و کتابهایشان و سخن قرآن و سخنان پیغمبر که همگی از روی حکمت هستند، درباره انسان و مسئولیت و تکلیف او مطالبی می‌گویند. وقتی آنها می‌گویند انسان مکلف و مسئول است، بر چه مبنایی می‌گویند؟ جواب خیلی ساده است. فرض کنید از ما انسانها، که جمعیت کمی هستیم حداکثر در حدود ۷ میلیارد جمعیت روی کره زمین یا حداقل از مردم ایران یا از آسیایی‌ها، بپرسند حاضرید کار درست را به یک دیوانه بسپارید، نمی‌پذیرند. اگر از تک‌تک افراد بپرسید شما یک کار درست و باهدف و خوش نتیجه و بالارزشی را حاضرید به یک دیوانه بگویید برود انجام بدهد، می‌گویند: نه! چون دیوانه درکی از آن کار ندارد. چون دیوانه ارزیاب نیست. دیوانه اگر بخواهد راه راست برود، کج می‌رود. و اگر بخواهد توی راه برود توی چاه می‌افتد، و اگر بخواهد برپا کند، خراب می‌کند. و اگر بخواهد رشد بدهد، آتش می‌زند. به دیوانه که از عقل و دانایی بریده‌است، کار نمی‌گویند.

این که خداوند متعال در تمام زمینه‌های زندگی به ما کار واگذار کرده است، به دلیل عقل و حکمت‌مداری ماست. وقتی می‌گوید یک رشته عبادت‌ها، خدمت به خلق، اخلاقیات پاک و اعتقادات درست را بروید و به دست بیاورید و کار بکنید، به این دلیل است که ما عاقلیم. علت ارائه انواع کارهای مثبت یا به تعبیر دیگر وظایف و مسئولیت‌های مثبت به ما عقل ماست.

به هرکسی که عقل نداده است، تکلیف هم نداده است. گاو به تکالیف عبادی، خانوادگی، اجتماعی، و اخلاقی مکلف است؟ نه! در قیامت اگر گاو را به محشر بیاورند، از گاو به عنوان سؤالی نمی‌شود و مسئول اصلا کسی است که از او سؤال می‌شود. گاو و بقیه حیوانات مسئول نیستند چون عقل ندارند. ولی کسی که عقل و مسئولیت دارد، مسئول است و سوال هم از او می‌شود. از او می‌پرسند چرا این کاری که به تو واگذار کردیم نکردی، یا واگذار کردیم چرا خوب انجام ندادی؟

## واگذاری مسئولیتهای الهی؛ نوعی احترام به عقل انسان

اولاً پروردگار بخاطر عقل انواع مسئولیت‌های مثبت را به ما ارائه کرده است و این دلیل بر این است که خیلی به ما احترام کرده که گفته است این کارهایی که من ارائه می‌کنم را انجام بدهید. این احترام به بدن ما نبوده و به عقل ما بوده! لذا چقدر خوب می‌شد اگر ما منبری‌ها حوصله داشتیم و بعضی از کتاب‌هایی را که در منبرها به شما معرفی می‌کردیم، کامل و دقیق می‌خواندیم! مانند جلد اول اصول کافی که ترجمه هم شده. اولین فصلی را که مرحوم کلینی در ۱۳۰۰ سال پیش در این کتاب باز کرده، باب العقل و الجهل است. روایات باب عقل و جهل جزء معجزات ائمه طاهرين است. به قدری عالی عقل بررسی شده است که هر صاحب هنر و عقل و ذوقی از خواندن و فهمیدن این روایات قلب و جانس مست می‌کند. من از مجموع چندتا روایتش خلاصه‌ای برایتان بگویم. از امام صادق، امام باقر، امیرالمؤمنین و پیغمبر روایاتی نقل شده اما مفصل‌ترین روایت از حضرت موسی بن جعفر است که ۶ صفحه است و روایت معرکه‌ای است. در حدی که می‌توان گفت این روایت سخنان معصوم نیست و معجزه معصوم است.

## ارزش عقل، تبعیت از پروردگار

روایت دارد که حضرت می‌فرماید: زمانی که خدا عقل را آفرید، عقلی که می‌خواست در انسان قرار بدهد؛ رو کرد به عقل، گفت: «ما خلقت خلقاً أحبُّ إليَّ منك»؛ در تمام عالم خلقت آفریده‌ای را محبوب‌تر از تو پیش خودم نیافریدم<sup>۱</sup>. ببینید چه چیزی پیش ماست! من گاهی که در خانه، ماشین یا قطار یا مسیر درس دادیم، یاد این مطالب که می‌افتم، بی‌اختیار این رباعی باباطاهر از ذهنم می‌گذرد: دلا غافل ز سبحانی چه حاصل. باباطاهر در

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِلَيْكَ أَمْرٌ وَ إِلَيْكَ أَنْهَى وَ إِلَيْكَ أَعَاقِبُ وَ إِلَيْكَ أَتَيْبُ. (الكافي، ج ۱، ص: ۱۰)



قرن چهارم، نزدیک دویست و هفتاد و چندتا رباعی دارد که بعضی از آن‌ها عالمانه، حکیمانه و پرقیمت است. در این رباعی هم منظورش این است که بی‌خدا زندگی کردن آخرش که چه؟ هیچ حیوانی با توحید اختیاری زندگی نمی‌کند و هر حیوانی آخر زندگی‌اش، حیوان است. یعنی گوساله وقتی که به دنیا می‌آید، ارزش وجودی‌اش با ارزش زمانی که گاو است یکی است! یعنی زندگی‌اش عبارت است از خوردن جو و یونجه و علف و چریدن، شیر دادن و بچه دار شدن و خوابیدن و در نهایت یا مردن یا قصاب‌خانه. چند میلیون سال است که کار گاو در همین خط است و یک سانت جلوتر یا بالاتر نرفته و فقط همین است! باباطاهر دارد می‌پرسد که این‌هایی که بی‌خدا زندگی کردند آخرش چه شدند؟ چه گیرشان آمد و چه نفعی برای دیگران داشتند؟ چه خیری خودشان بردند و چه خیری به دیگران دادند؟ زندگیشان چی شد؟ باباطاهر گفته مطیع نفس شدند اما منظور تمام خواسته‌های نامشروع بوده که در اینجا در شعر نمی‌آید. خود من هم شاعرم و دیوان خودم هم ۱۰۴۰ صفحه است و می‌دانم شاعر گاهی دچار تنگی قافیه می‌شود و مجبور است یک لغتی را به کار بگیرد که با آن لغت حرفش را برساند. چاره‌ای هم ندارد. کلمه نفس در این جا یعنی مجموعه خواسته‌های نامشروع بی محاسبه غیر منطقی. به عبارت دیگر نفس در اینجا به معنی مطلق «می‌خواهم» است و می‌خواهم مقید نیست. اگر کسی لذت می‌خواهد، عیبی ندارد اما اگر فکر کند از هر چیزی بتوانم لذت ببرم، می‌توانم آن را بخواهم، عیب دارد. وقتی در مصرع اول به غفلت از سبحان تذکر می‌دهد، یعنی از هرچه دلم می‌خواهد لذت ببرم، می‌توانم ببرم تا وقتی که گناه کبیره یا گناه صغیره یا به هر صورت مخالفتی با خدا که چرخ‌گردان عالم است نداشته باشد. معصیت، این چرخ را به هم می‌زند. خدا می‌گوید انسان باید در هر کار این ارزیابی‌ها را کند. نباید این طور مطلق بگوید می‌خواهم، لذت می‌خواهم، هرچه می‌خواهد باشد! لذت غریزه‌ای و لذت شکم را، از گوشت خوک یا مار یا سگ یا مغز میمون یا خرچنگ هرچه باشد، می‌خواهم! اگر گوشه حیاط پرورش کرم دارد بعد از بزرگ شدن کرم، سرش را باقیچی بزند و در سالاد بریزد و



بخورد چون می‌خواهد، درست نیست، چون خدا نمی‌خواهد. خوردن یک لذت است اما اینکه چه بخورد را خدا باید بگوید.

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل / مطیع نفس و شیطانی چه حاصل<sup>۱</sup>. در همه خواستن‌ها باید خدا را لحاظ کرد، چون انسان با خدا ادب پیدا می‌کند، با خدا مقید و منظم می‌شود و با خدا مسئولیتش را عمل می‌کند. انسان بی‌خدا، یک بازیگر همه‌جانبه پستی است. زیرا

﴿أَتَمَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾<sup>۲</sup>.

بود قدر تو افزون از ملائک / تو قدر خود نمیدانی، چه حاصل! این حرف خیلی مهم و درست و مطابق با روایات است که انسان برتر از ملائک است. اما به چه چیز افزون از ملائک شده؟ به عقل، و مسئولیتی که طبع عقل است و به اختیار، اختیاری که طبع عقل است. اگر انسانی خودش را نفهمید، نشناخت و نتوانست ببیند که محبوب‌ترین آفریده خدا، عقل، در خزانه وجودش است، نمی‌تواند بفهمد که چون که عاقل است، خدا به او تکلیف و مسئولیت، عبادت و خدمت، اخلاق و اعتقاد ارائه کرده است. اگر عاقل نبودی، مسئول نبودی و اگر عقل نداشتی، خدا به تو رو نمی‌کرد و کاری به کارت نداشت و می‌گفت: این هم یک گاوی هست اما روی دوتا پا راه می‌رود، عبادت هم بهش ارائه بدهم فایده‌ای ندارد.

### پذیرش و به اتمام رساندن تکالیف الهی از سوی ابراهیم

در جلسات گذشته گفتیم که تکالیف سنگین الهی به ابراهیم ارائه شد و او آنها را به اتمام رساند. حضرت ابراهیم از چه عقلی و چه اختیاری برخوردار بوده که خداوند این مسئولیت‌های سنگین را به عهده او گذاشته است! این انسان از چه عقلی و چه اختیار طبیعی برخوردار بوده، که پروردگار در متن آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَبَتلىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾<sup>۳</sup>،

۱. باباطاهر «دوبیتی‌ها» دوبیتی شماره ۸۹.

۲. حدید: ۲۰.

۳. باباطاهر، دوبیتی‌ها، دوبیتی ۸۹.

۴. بقره: ۱۲۴.



بارزش‌ترین مسئولیت‌ها را من به ابراهیم ارائه کردم، از میان تکالیف بدنی، مالی، اولادی، اجتماعی، خانوادگی و اخلاقی، بالاترین و بارزش‌ترین تکالیف را به او ارائه کردم، و وقتی تکالیف ارائه شد، اولاً آن که او همه را پذیرفت و تسلیم شد ثانیاً آن که تمام تکالیف را به نحو احسن به اتمام رساند. همه این حرفها در سوره بقره است.

### الف) پذیرش تکالیف الهی از سوی ابراهیم و تسلیم کامل

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ <sup>۱</sup> إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ <sup>۲</sup>

در این آیه می‌فرماید، تکالیف که به او ارائه شد: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، او گفت: تسلیم همه جانبه تمام تکالیفی که به من کردی شدم و تمام تکالیف ارائه شده را روی چشمم می‌گذارم.

### منع تبعیض در تکالیف

ابراهیم صد در صد تکالیف را قبول کرد. او اهل تکه پاره کردن تکالیف نبود. ابراهیم به خدا چشم گفت و نگفت من با این عظمت ابراهیم بودنم، عملگی می‌کنم و خانه را می‌سازم، اما اینکه بچه ام را ببرم سر ببرم را نمی‌پذیرم و این دیگر چه مسئله‌ای است؟ زن و بچه شیرخوارام را از شامات که بهترین آب و هوا و باغات را دارد می‌آورم در این دره لم یزرع بین کوه‌ها و خارها به دست دستور تو می‌گذارم و برمی‌گردم، اما اینکه راحت در منجنیق بنشینم و مرا در آتش بیندازند دیگر چه تکلیفی است؟! خداوند در قرآن به قدری از کسانی که تکالیف را تکه پاره می‌کنند، اظهار نفرت کرده است که حساب ندارد.<sup>۲</sup>

۱. بقره: ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲. بقره: ۸۵: ﴿يُرْأَتُهُمْ هَؤُلَاءِ قَتُلُونَ أَنْفُسَهُمْ وَيُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ فَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمُ بِالْإِفْرِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْمُرُكُمْ أَهْلُكُمْ لِتَمْكُونُوا مَعَ كَوْنِكُمْ أَنْ تَسُدُّوا أَعْيُنَكُمْ عَلَى الْكُفْرَانِ فَعَلُوا بِكُلِّ مَعْزُومٍ فَجَاءَ جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا جُزْءًا لَمَّ يَلْعَبُونَ﴾

کسانی که می‌گویند: «خدایا نماز را با جان و دل می‌خوانم، اما شب سال خمسی، حساب مالم را کرده‌ام، سیصد میلیون خمس نمی‌دهم. مفتی هرچقدر نماز می‌خواهی بگو برایت بخوانم، اما حرف پول نزن!» این حرف‌ها جدا کردن احکام الهی از همدیگر و تکه پاره کردن دین است که منجر به نفرت پرودگار می‌شود. کنار حکم قرآن که دستور به خرج کردن مالی داده، صدجور حرف علیه روحانیت شیعه و حوزه‌ها می‌زنند که خودشان را توجیه کنند. من تعبیرهای آنها را شنیده‌ام اما ادب منبر اقتضا نمی‌کند بگویم.

این یک کار ابراهیم، که تمام تکالیف الهیه را تسلیم شد و قبول کرد، اما ببینید از چه عقلی برخوردار بود که کلمات بی الف و لام، یعنی تکالیف بسیار مهم با ارزش را به او ارائه کرد.

### ب) به اتمام رساندن تکالیف

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَلِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

کار دومی که حضرت ابراهیم انجام داد در آیه ۱۲۴ سوره بقره است که می‌فرماید: فَأَتَمَّهُنَّ، به عالی‌ترین صورت انجام داد، پاک، با شوق، همت و رغبت، عاشقانه، و به قدری عیار خلوص به اعمالش ریخت که خدا او را من عبادنا الْمُخْلِصِينَ دانسته و عیار خلوص در من عبادنا الْمُخْلِصِينَ از مخلصین بیشتر و بالاتر است. خداوند تعبیر مختلفی درباره حضرت ابراهیم به کار برده‌است: از بندگان ﴿الصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>، از نیکوکاران ﴿و

→  
خَزِيٍّ فِي الْحَيَاةِ النَّبِيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿ / نساء: ۱۵۰: يُرِيدُونَ أَن يُقْرَأُوا مِنَ اللَّهِ ۖ وَرُسُلِهِ ۖ وَيَقُولُونَ: نُؤْمِنُ بِبَعْضِ وَنَكْهُرُ بَعْضَ ۖ وَوَرِيدُونَ أَن نَّتَّخِذُوا مِنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ۖ الْأَمِّنِ سَفِيهَةٌ نَفْسُهُ ۖ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي النَّبِيَا ۖ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿ (بقره: ۱۳۰) ﴿وَوَكَّلْنَا صَالِحِينَ﴾ (انبیاء: ۷۲)



المحسنین<sup>۱</sup>، ﴿كَاوَلْنَا عَابِدِينَ﴾<sup>۲</sup> و مانند اینها که هر یک دریایی از مفاهیم است و والا مقامی آن حضرت را می‌رساند.

### تسلیم و اتمام در انجام تکالیف امام حسین

در زیارت وارث به امام حسین این‌طور سلام می‌دهیم: السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله! زیباست نه؟!

خدا می‌گوید آن عقلی را که به ابراهیم دادم، همان عقل را به حسین دادم. آن تسلیمی که ابراهیم داشت، حسین هم داشت. آن تکالیفی که به او ارائه کردم، یک مقدار سنگین‌تر به حسین هم ارائه کردم.

یکی از موارد سنگین‌تر بودن تکالیف این بود:

اندر منا ذبیح یکی بود، زنده رفت ای صد ذبیح کشته شده در منای تو<sup>۳</sup>!

ابدا نترسید که بگویید ابی‌عبدالله به تنهایی، منهای رسول خدا و امیرالمؤمنین، از تمام انبیاء و زنش بالاتر است. به علت این وزن بالا، گریه بر او پُر وزن‌ترین گریه بعد از گریه در نماز شب از خوف خداست<sup>۴</sup>. بارزش‌ترین گریه، گریه بر خدا و بعد هم گریه بر ابی‌عبدالله است. امام صادق یادتان داده است: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ<sup>۵</sup> این عبارت درباره حضرت ابراهیم و هیچ پیامبر و امام دیگری، نیامده است. ما دستور نداریم برای ابراهیم گریه کنیم. اما برای گریه بر ابی‌عبدالله بسیار دستور داریم. حتی گفته‌اند

۱. عین عبارت ذکر نشده اما احتمالاً منظور یکی از این دو آیه است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَهُ وَجْهَهُ

لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَالَّتِي عَلَيْهِمْ حَيْفًا وَاللَّحْدَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (آیه ۱۲۵ نساء) / ﴿تَلَىٰ مِنْهُ أَسْلَمَهُ وَجْهَهُ

لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۲)

۲. ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ..... وَجَعَلْنَا هُرَاقَةَ يُثَمِّدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (انبیاء: ۶۹ - ۷۳).

۳. ریاضی یزدی.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸ باب ۳۴ ثواب البكاء علی مصیبت الحسین علیه السلام.

۵. کامل زیارات، ص: ۱۷۴.

چجوری گریه کنیم. نگفته‌اند با دیسپلین، متجددانه یا روشنفکرانه، یعنی سرمان را بندازیم پایین با دوتا انگشتمان بزنییم و حالا اگر تر شد چشمان که شد اگر هم نشد قیافه‌مان را درهم می‌کنیم و کراواتی گریه کنیم. پیغمبر اکرم به صدیقه کبری می‌گوید: غصه گریه بر حسینت را نخور، مردان آینده عاشقان ما، بر حسینت مانند زنان بچه مرده گریه می‌کنند.<sup>۱</sup> دستور داده‌اند بلند، با ناله و فریاد بگرییم.

این آداب را برای ابراهیم نگفته‌اند با اینکه او هم تسلیم همه تکالیف الهی است. اما امام حسین برای اینکه خیال ما را درباره شخصیت تسلیمی خودش راحت کند، از درون گودال قتلگاه، که بلندگوی ابی‌عبدالله است و صدایش به تمام آسمانها و زمین رسیده، پیغام داده است: الهی رضاً به قضائک، تسليماً لأمرک! هر تکلیفی داری من تسلیمم! خود امام حسین اینطور تسلیم خدا بود. زینب کبری هم آن طور تسلیم امام بود که به زین العابدین گفت: بنا دارند خیمه‌ها را آتش بزنند، ما که خبر از غیب نداریم، آیا خدا می‌خواهد بمانیم و بسوزیم؟ بمانیم! ما تسلیم خداییم برادرزاده جان تو خبر از اراده خدا داری، خدا می‌خواهد بمانیم؟ میمانیم و اگر بخواهد می‌سوزیم، چکار کنیم؟ فرمود عمه بگو فرار کنند...



۱. فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ رِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعِرَاءَ جِيلاً بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةِ (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۲۹۳).



جلسہ ششم

مسئولیت و تکالیف انسان



## مروری بر جلسات گذشته

در زیارت وارث داریم: «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله». برای فهمیدن ارثی که از ابراهیم نبی به امام حسین رسیده است، تأملی در صفات ابراهیم در آیات قرآن داریم. در شرح و تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره گفتیم کلمات به معنای تکالیف و مسئولیتهای الهی به ابراهیم ارائه شد. جلسات گذشته درباره اهمیت این کلمات، رسیدن ابراهیم به مقام امامت به علت انجام این تکالیف، نحوه به انجام رساندن این تکالیف یعنی اتمام آنها و اصل پذیرش و تسلیم در برابر این تکالیف مطالبی ارائه شد و در نهایت به اینجا رسیدیم که علت اصلی ارائه تکالیف به ابراهیم به طور خاص و انسان به طور کلی، برخورداری ما از عقل و اختیار است. در این جلسه می‌کوشیم حدودی از وظایف و مسئولیتهای انسان نسبت به سایر انسانها، اعضا و جوارح خودش و نسبت به امام را روشن کنیم.

### اسباب وجوب تکالیف برای انسان

اولاً به خاطر عقلی که خدا به انسان عنایت کرده و با این نعمت به او کمک داده که مسائل و حقایق را بفهمد و درک کند، و ثانیاً به علت نعمت اختیار و آزادی که به او مرحمت فرموده که مثل حیوانات و موجودات دیگر نیست که اختیاری برای انجام کار یا ترک کاری نداشته باشند، و ثالثاً به خاطر اینکه انسانها هم‌خون همدیگر و هم‌ریشه هستند و وجودشان به یک حقیقت می‌رسد، که در قرآن مجید می‌فرماید ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ

وَاحِدَةً وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً<sup>۱</sup> شما همه از یک گوهر آفریده شدید و همان گوهر دو رشته شد و در کره زمین پخش شد یک رشته مردانند، و یک رشته زنان، به این سه علت (آن عقل و آن اختیار و این پیوستگی همه شما به یکدیگر در اصل خلقت) خداوند تکالیفش را بر عهده ما گذاشته است.

### تکالیف؛ علت وجود انسان

خدا می‌گوید که من تکالیف، وظایف و مسئولیت‌هایی را که به نفع شما هستند، به عهده شما می‌گذارم، که در کره زمین زندگیتان شبیه حیوانات نباشد. شما به‌خاطر عقل و آزادی و یکی بودن ریشه‌تان، از ارزش برخوردارید. هدف خلقت شما خوردن و خوابیدن و فرجه شدن و لذت بردن و مردن نبوده و من با چنین تصمیمی شما را نیافریدم.

### لزوم عمل کردن به تکالیف

این تکالیف و وظایفی که بر عهده‌تان گذاشتم، اگر عمل شود یک زندگی با امنیت بدون ترسی را خواهید داشت به ویژه وقت مردن و روز قیامت راحت و ایمن خواهید بود. اما اگر عمل نکنید، در عمل نکردن به تکالیف و وظائف بخواهید یا نخواهید دچار گناه می‌شوید و گناه، زهر تلخی است که در کام حیات شما به دست خودتان ریخته می‌شود و زندگیتان را تلخ و مرگتان را سخت می‌کند و آخرت هم بی‌نصیب خواهید ماند.

### جایگاه اختیار و عقل در انتخاب تکالیف

شما را هم مجبور به انجام تکالیف یا ترک گناه نمی‌کنم، اما راه را نشان می‌دهم و تکالیف را بیان می‌کنم. شما خودتان با عقلتان، راه مستقیم را انتخاب کنید. اگر درست انتخاب کردید به سعادت دنیا و آخرت می‌رسید و اگر درست انتخاب نکردید با دست خودتان به تیره‌بختی دنیا و آخرت دچار می‌شوید.



## تکالیف انسان نسبت به دیگر انسان‌ها

وظائف و مسئولیت‌هایتان نسبت به همدیگر، عام است. نمیتوانید بگویید چون فلانی دین ندارد، مسلمان یا شیعه یا مؤمن نیست، یا چون نسبت قوم و خویشی با من ندارد، پس من تکلیفی نسبت به او ندارم. اینطور نیست! از زیبایی‌های دین خداست، که نمی‌گوید در خودتان از نظر انجام تکلیف حبس باشید، اگر هم‌کیش یا قوم و خویش هستید، مسئول هستید و اگر کسی هم‌کیش یا قوم و خویش تو نیست، به تو چه و تو هیچ مسئولیتی درباره او نداری.

## تکالیف حاکم نسبت به شهروندان

هیچ حاکمی در کره زمین از زمان آدم تا الان مانند امیرالمؤمنین برای حکومت کردن قانون تدوین نکرده. ممکن است بپرسید چرا پیغمبر، قانون تدوین نکرد؟ اولاً پیغمبر فرصت تشکیل دادن یک حکومت گسترده اسلامی را نداشت و تشکیل حکومت برای رشد دین و مسلمانی مردم از جانب خدا به عهده امیرالمؤمنین گذاشته شد. بعد از دنیا رفتن پیغمبر، حق امیرالمؤمنین را تعطیل کردند. در جلد چهارم تفسیر کم نظیر نور الثقلین<sup>۱</sup> آمده که امام هشتم می‌فرماید: هر کسی به ناحق، پرچم ولایت و امامت ما را به نام خودش بزند کافر به پروردگار شده<sup>۲</sup> و این فقط از کفر اوست. از ابتدای خلقت بشر خدا بر انسان ولایت داشت، بعد انبیاء را ولایت داد، بعد ائمه طاهرین را ولایت داد که بعد از ائمه طاهرین، مرجعیت بر دوش عالمان ربانی قرار گرفت که نظام زندگی از هم نپاشد. مردم همیشه باید محور داشته باشند و محور فقط ولایت خدا از طریق پیغمبر است. کارگردانی باید با ولایت ائمه و مرجعیت عالم ربانی واجد شرایط باشد.

۱. نور الثقلین تفسیر روایی و به زبان عربی تالیف عبدعلی بن جمعه حویزی (یا هویزی) (متوفای ۱۱۱۲ق) از فقها و محدثان شیعه قرن دوازدهم است. در این مجموعه ۱۳۴۲۲ حدیث گرد آمده است. از آنجا که این کتاب دربرگیرنده آیات (ثقل اکبر) و روایات (ثقل اصغر) است، با اقتباسی از حدیث ثقلین که مورد قبول همه مسلمانان است، نورالثقلین نامیده شده است.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۱۳۲



خب امام علی، بیست و پنج سال که هیچ کاری دستشان نبود، بعد از اینکه خود مردم هجوم بردند و با حضرت بیعت کردند و امام حکومت تشکیل داد برای استانهای کشور استاندار فرستاد و با خط مبارک خودشان دستور العملی برای مالک اشتر نحعی نوشتند که البته ویژه او نبود و برای کل حاکمان نوشته شد. یک بخش از این دستور این است: مالک نسبت به تمام مردم مسئول هستی، مردم در ارتباط با تو دو دسته‌اند «إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ» یا شیعه هستند و هم کیش تو هستند، «وَأِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، یا در آفرینش مانند تو هستند آدم هستند و جان دارند، پوست و گوشت و خون و عواطف دارند، نیاز و احتیاج دارند. ، امیرالمؤمنین با یک دنیا احترام، از دیگران یاد کرده است و فرموده: «إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ مالک» یا اینها شیعه هستند «وَأِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، یا نه هم‌نوع تو هستند تو نسبت به هر دو یک سلسله مسئولیت‌ها و وظایفی داری. اگر هر کدام به استانداری برای حل مشکلشان مراجعه کردند، نگو چون این شیعه است نوبتش را جلو بیندازم و سریع کارش را انجام بدهم اما آن که یهودی یا مسیحی مصری یا صابی یا زرتشتی است، اگر شد کارش را انجام می‌دهم و اگر ندادم هم ندادم. بلکه بدان آنها هم حقوق انسانی دارند و حقوقشان باید رعایت شود. خیلی جالب است که امیرالمؤمنین کلمه اقلیت را به کار نگرفته و ابدان انسان‌ها را تحقیر نکرده که دائماً این بیچاره‌ها در درون خودشان احساس حقارت کنند، این علم اقلیت برای اروپایی‌ها و آمریکایی‌های متجاوز است. یهودی علم اقلیت و اکثریت را مطرح کردند و به تمام کشورها هم این دو رشته را جریان دادند.

خود امیرالمؤمنین در کوفه حقوق همه شهروندان را رعایت می‌کرد. و حتی نسبت به رعایت حقوق کسانی که شیعه‌اش نبودند ادای مسئولیت و تکلیفش نسبت به آنها مساوی با شیعیان عمل می‌کرد.

حتی امام خودش را در قانون با کل مردم یکی می‌دانست. زره امام گم شد یک روزی در بازار چشمش به زره خودش افتاد که در یک مغازه برای فروش آویخته است. امام که



حاکم مملکت بودند، وارد مغازه شدند، به مغازه‌دار فرمودند این زرهی که آویخته شده برای من است که گم شده بیاور پایین و بده من بیرم، گفت: جنابعالی حاکم این مملکت هستی و به قول امروزی‌ها رئیس جمهور این مملکت هستی، مملکت قانون و دادگاه و قاضی دارد، اگر ادعا داری برای تو است بیا دادگاه برویم. امام فرمودند درست می‌گویی، برویم! دوتایی به دادگاه آمدند. قاضی آدم واردی بود که منصوب خود امیرالمؤمنین بود و پیچ و خم قضاوت را خیلی خوب بلد بود. به هر دو گفت که کنار همدیگر بنشینید که هیچ کدامتان عقبتر و جلوتر نشینید. این قانون دادگاه است که مدعی و مدعا علیه را برایشان هیچ امتیازی نباید قائل شد. دوتایی بشینید و هر کدام حرفتان را کامل بزنید، من هم گوش می‌دهم تا قضاوت کنم. امیرالمؤمنین فرمود: زره من مدتی است گم شده و در مغازه این کاسب کوفه دیدم در مغازه‌اش رفتم و خیلی با محبت گفتم: من علی ابن ابیطالب هستم و زره‌م را گم کرده‌ام. احتمالا دزدیده شده. حالا در مغازه شما آن را دیدم، تا کن بده بیرم. نداد. به صاحب مغازه گفت: شما حرفت را بزن! گفت: این زره جزو جنس‌های مغازه من است علی ابن ابیطالب می‌گوید برای من است از کجا می‌داند؟ قاضی به امیرالمؤمنین گفت: البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر. قانون دادگاه اسلامی این است که یهودی می‌گوید. زره برای اوست تا شاهد یا سند بیاورید. امام با یک دنیا محبت فرمود: قاضی! شاهد یا سند ندارم. یک وقتی این زره را خریدیم، می‌پوشیدیم و جنگ می‌رفتیم. حالا که جنگ نیست، از من دزدیده‌اند. گفت شاهد نداری؟ نه، سند نداری؟ نه، کاغذ خرید نداری؟ نه. به یهودی گفت که زره برای تو است! به امیرالمؤمنین هم گفت بفرمایید بیرون! تمام شد<sup>۱</sup>. پنج دقیقه دادگاه تمام شد.

در زمان علی، انسان، عجب آزاد بوده است! الان کسی در کره زمین جرئت دارد اینجوری با حاکم یک مملکت حرف بزند؟ مثلاً یک کسی بیرون جلوی ماشین اوپاما را بگیرد بگوید که این شش سالی که رئیس جمهور شدی اینقدر حق من را دولت تو دزدیده کشور هم



دادگاه دارد، همین الان بیا برویم دادگاه دوتایی جلوی قاضی بنشینیم حرفهایمان را بزنیم هر چی حکم کرد، همان باشد. اصلاً همچین در انسان جرأتی هست که به بالاتر از خودش آنجوری حرف بزند؟ بالاتر از خودش در مقام ظاهری نه در مقام معنوی. در آن زمان آن یهودی چقدر راحت می‌توانسته با علی حرف بزند! می‌گوید از کجا می‌گویی برای تو است؟ در آن زمان قاضی هم از امیرالمؤمنین می‌پرسد شما از کجا می‌گویی برای تو است؟ قاضی فقط دنبال دلیل است و با خودش می‌گوید اصلاً بقیه‌اش را دیگر من دنبال نباید کنم. همانطور که حضرت به کاسب نگفت با چه جرئتی با من اینجوری حرف می‌زنی؟! وقتی می‌گویم زره برای من است، آن را بیاور، تا کن، بده تا ببرم! اگر فضولی بیشتر بکنی، کارت تمام است، مغازه و جنست را مصادره و خودت را زندانی می‌کنم. در جان علی در تمام عمرش، نوبت این حرفها نرسید. در جان انبیاء و ائمه طاهرين هم هرگز نرسید.

وقتی امیرالمؤمنین به استان‌دارانش می‌فرماید: «وَأَمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، تو مسئول هستی نسبت به آن کسی که هم نوع توست، خودش هم عیناً همین مطلب را رعایت می‌کند. ببینید امیرالمؤمنین به راحتی بلند شد و بیرون آمد. یهودی هم از اتاق قاضی بیرون آمد و جلوی امیرالمؤمنین پیچید و پرسید کجا می‌روی؟ فرمود: به مسجد می‌روم. گفت نمی‌گذارم بروی گفت برای چی؟ گفت اول من را مسلمان کن بعد برو! دین این است که شما دارید، آقایی و اخلاق و آدمیت این است که شما دارید. من می‌دانم که زره برای توست، بیا برویم در مغازه تا آن را به تو بدهم. بعدش را نمی‌دانم اما اگر دلتان بخواهد حقش را بگویم این است که علی به یهودی گفت زره برای خودت بفروش برای زن و بچه‌ات!

۱. فَقَضَىٰ بِهَا لِلنَّصْرَانِيِّ فَمَشَىٰ هُنَيْئَةً ثُمَّ أَقْبَلَ. فَقَالَ: أَمَّا أَنَا فَأَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ أَحْكَامُ النَّبِيِّينَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَمْشِي بِي إِلَىٰ قَاضِيهِ وَ قَاضِيهِ يَقْضِي عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الدَّنْعُ وَ اللَّهُ دِرْعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... (الغارات ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۷۵.





## مسئولیت‌ناپذیری مردم در دنیای امروز

زنده‌باد وظیفه‌شناسان! زنده باد اهل معرفت به تکلیف و مسئولیت! زنده باد آنی که می‌فهمد کجا مسئول است و کی باید اداء بکند! تمام این به هم ریختگی‌های دنیا برای این است که مردم دنیا به وظائف و تکالیف و مسئولیت‌های خودشان عمل نمی‌کنند. نود درصد زنان و مردان دنیا رها هستند و هیچ احساس تکلیف و مسئولیتی نمی‌کنند. پس چی کار می‌کنند؟ هر کاری دل خودشان می‌خواهد می‌کنند. در کل اروپا و امریکا که بیشتر مسئولیت پذیر نیستند. من فکر نمی‌کنم در اروپا و امریکا صد تا زن پیدا شود که به مسئولیت همسر بودنش نسبت به شوهر توجهی کند، یا مردی پیدا شود که توجه به همسر یا بچه‌هایش داشته باشد.

افراد گاهی مسئولیت خودشان را تعطیل می‌کنند. اغلب خانواده‌ها دختر و پسرهایشان که هجده سالشان می‌شود بیرونشان می‌کنند و می‌گویند ما نسبت به شما تکلیفی نداریم از خانه ما بروید. خودتان بروید شوهر کنید یا زن بگیرید. خودتان بروید پول دربیابید. در کشور ما هم بزرگ‌ترها احساس مسئولیت داشتند. گروه ماها و این دوره که بمیریم، مسئولیت‌پذیری خیلی ته می‌کشد. احتمالاً افراد نسل ما، آخرین نفراتی هستیم که نسبت به زن، بچه، پدر و مادر، مردم و کشور احساس تکلیف می‌کنیم و به تکلیفمان عمل می‌کنیم. خدا نیاورد روزی که از ما این حال گرفته شود. ما که نه، ما که آخر کار هستیم نسل بعد یا نسل دوم بعد این نسل نه تکلیف را می‌شناسد و نه به آن عمل می‌کند.

## مسئولیت‌پذیری در قرآن

کمتر آیه‌ای در قرآن بارش به سنگینی آیات مسئولیت است که هیچ استثنائی هم ندارد و شامل تک تک رفتارها و گفته‌ها و شنیده‌های تک تک انسانها حتی پیغمبران هم می‌شود. برای اینکه خیالتان را راحت کنم، خدا در قرآن قسم می‌خورد: «وَلَسَّالْنُ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>، در قیامت تمام انبیاء را به دادگاه می‌کشم و درباره مسئولیت‌هایی که به عهده‌شان گذاشته

۱. اعراف: ۶

بودم سوال می‌کنم و به خودم قسم باید جواب قانع‌کننده بدهند. می‌پرسم من شما را به نبوت انتخاب کردم و بار مسئولیت هدایت بندگانم را روی دوشتان گذاشتم، تکلیفتان را اداء کردید؟ همه می‌گویند: اداء کردیم. کسی که تکلیفش را اداء کرده چه کارش کنند؟ کارش باید آسان باشد اما قیامت برای همه سخت است برای انبیاء هم سخت است. بعد نوبت به مردم می‌رسد. نمی‌دانیم چه تعداد مرد و زن در قیامت هستند که از زمان آدم تا آخرین نفر مرد و زن تک‌تکشان را نگه می‌دارند و می‌پرسم. به فرشتگانم می‌گویم نگاهشان دارید، اجازه ندهید کسی قدم از قدم بردارد، از تمام مرد و زن باید از مدت عمر و کار و حرکات و اخلاق و عقایدشان سوال شود، ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۱</sup> من همه این انسان‌ها را مسئول و مکلف آفریدم.

خدا در قرآن برای پیغمبری که به خدا ایمان کامل دارد چون خود خدا می‌گوید: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾<sup>۲</sup> و معنای قسم را می‌داند و باور دارد، به خودش قسم می‌خورد: ﴿فَوَرَبِّكَ﴾<sup>۳</sup> حبيب من! به پروردگارت قسم! ﴿لَتَسْأَلَنَّهُمْ﴾<sup>۴</sup>، از تمام مردان و زنان راجع به تکالیفی که داشتند سوال می‌کنم. چه مقدار تکالیف؟ ﴿عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۵</sup>، از آنچه که بر ضد تکلیف و مسئولیتشان انجام دادند، می‌پرسم.

در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۶</sup>. از تمام شنیده‌ها و هر جا که آزادانه گوشش را به هر نوع صدا سپرد، سوال می‌کنند. اگر یکی گفت بیا برویم گناه بکنیم، حق بود بشنوی؟ یکی گفت بیا ربا بخوریم یا زنا کن حق بود

۱. صافات: ۲۴.

۲. بقره: ۲۸۵.

۳. حجر: ۹۲: ﴿فَوَرَبِّكَ لَتَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾

۴. حجر: ۹۲.

۵. حجر: ۹۳.

۶. اسراء: ۳۶.



بشنوی؟ مگر تو مسئول گوشت و صداها نبودی و مگر نمی‌دانستی که چه صداهایی را قبول کنی و چه صداهایی را قبول نکنی؟ هر نگاهی که کردی حق بود؟ انسان! حیب من، نسبت به گوشش، چشمش، نیروی درکش، مسئول است. حالا خودتان آیات مربوط به گوش و چشم را در قیامت ببینید که چه غوغایی است!

### مسئولیت‌پذیری در کربلا

محور همه اعمال انسان، تکلیف و مسئولیتهایی است که خدا بر دوش او گذاشته. صبح عاشورا ابی‌عبدالله به این هفتاد و دو نفر فرمود ما نسبت به این سی هزار نفر مکلف هستیم که جنگ را شروع نکنیم. ما مسئول هستیم یک دانه تیر نیندازیم، یک نیزه پرتاب نکنیم، یک حرفی که اینها را آتیشی و عصبانی کند نزنیم. ما مکلف هستیم و تکلیفمان این است که تا آنها جنگ شروع نکردند ما جنگ را شروع نکنیم تا شاید کار به صلح برسد. اگر صلح شود شاید اینها جهنم نروند. تکلیف ما این است نگذاریم اینها جهنم بروند. پس ما نباید جنگ را شروع کنیم چون اگر اینها را با این حال بکشیم جهنم می‌روند. بگذارید خودشان شروع کنند. اصحاب امام که عجیب مطیع امام بودند و یک ترسو در این هفتاد و دو نفر نبود، از بچه هفت هشت ساله تا پیرمرد هشتاد ساله همگی شجاع بودند. در چند کتاب دیده‌ام که از خبرنگار لشکر در کوفه پرسیدند که این هفتاد و دو نفر با شما سی هزار نفر چطوری رودررو شدند؟ نترسیدند؟ نلرزیدند؟ عقب نشستند؟ پیشنهاد ترک جنگ نکردند؟ گفت: نه! همه کارها را ما کردیم! اصحاب امام با تبعیت و اطاعت کامل، هیچ اقدامی جهت شروع جنگ نکردند اما وقتی جنگ شروع شد، از بچه تا پیرمردشان شجاعانه و نمایان جنگیدند. اگر مرگ در میدان کربلا به صورت قوی‌ترین شیر مجسم بود و این شیر دهنش را باز کرده بود، این هفتاد و دو نفر از کوچک تا بزرگ برای پریدن در کام این شیر مسابقه می‌دادند. ولی جنگ را شروع نکردند، چون وظیفه نداشتند. اول آفتاب، میدان آرام بود. عمر سعد یک مقدار، تا حدود چهل پنجاه قدمی خیمه‌ها جلو آمد و به لشکر گفت پیش این زیاد شهادت بدهید اولین کسی که تیر به جانب اینها انداخت من

بودم.<sup>۱</sup> بعد جنگ شروع شد. دشمن جنگ را شروع کرد و این‌ها وارد دفاع شدند. تعدادشان کم بود، چهار پنج ساعت توانستند دفاع کنند بعد همشان تکه تکه شدند چون دیگر بیشتر از آن نمی‌توانستند دفاع کنند. وظیفه را آنچه بود شناختند و تمام و کمال انجام دادند. خیلی مسئولیت لطیف است! اگر این سی هزار نفر هیچ کاری در کربلا نکرده بودند، یک قطره خون از اصحاب امام و امام و بنی‌هاشم نریخته بودند، و تنها جرمشان این بود که صدای امام را شنیدند و جواب ندادند، حقشان است جهنم بروند. این تکلیف را اداء نکردند که به این صدا که شنیدند: هل من ناصر ینصرنی، جواب ندادند. گوششان مسؤل بود این صدا را بشنود. این صدا، صدای همه انبیاء و صدای حق بود، ولی گوش ندادند. ای کاش گوش نداده بودند و هیچ کاری نمی‌کردند برای ساکت کردن این صدا. شیخ مفید<sup>۲</sup> که هزار و دویست سال پیش کتاب ارشاد را نوشته بیشتر می‌گوید با تیر به پیشانی‌اش حمله کردند، که صدا را خاموش کنند.<sup>۳</sup>

## روضه

خب تیر معلوم است از راه فاصله دار بخورد به پیشانی چه کار می‌کند؟ می‌شکند استخوان را آن هم آن تیرهای فلزی، وقتی هم پرت می‌کنند قدرت تیر بیشتر می‌شود، ساکت شد، با دست مبارکش خونها را پاک کرد، دید خون ادامه دارد، نمی‌شود چون خون می‌پاشید می‌ریخت روی چشمش در دهانش، خم شد دامن پیراهنش را بالا زد تمام صورت رفت توی

۱. وَ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَا ذُوَيْدُ أَذِنِ رَأَيْتَكَ فَأَذْنَاهَا ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَيْدِ قَوْسِهِ ثُمَّ رَمَى وَ قَالَ اشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۱۰۱)

۲. مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ مَلَقَبَ بِهِ شَيْخُ مُفِيدٍ وَ مَعْرُوفٌ بِهِ ابْنُ الْمُعَلِّمِ، فُقَيْهٌ وَ مُتَكَلِّمٌ وَ مِنْ عِلْمَائِهِ بَرَجِسْتَهُ شَيْعَةَ سَنَةِ ۴ هِجْرِي قَمَرِي بُوِد. شَيْخٌ مُفِيدٌ دَرِ عَصْرِ خَوِيْشِ رِيَا سَتِ وَ مَرَجِعِيَّتِ شَيْعَةِ بِهِ اَوْ مِنْتَهِيَّيْهِ غَرَدِيْدٌ وَ دَارِيَّيْهِ تَالِيْفَاتٌ زِيَادِيَا سَتِ وَ نَجَاشِيَّيْهِ دَرِ كِتَابِ رِجَالِ خُودِ ۱۷۱ اَثْرُ اَوْ رَا نَامَ بَرْدَه‌اَسْت. اَوْ اَسْتَاذِ شَيْخِ طُوْسِي وَ سَيِّدِ مَرْتَضِيَّيْهِ عِلْمِ اَلْهَدْيِ بُوِد وَ دَرِ شَبِّ جُمُعَةِ ۳ رَمَضَانَ ۴۱۳ دَرِ بَغْدَادِ، دَرِ سَنَةِ ۷۷ سَالِغِيَّيْهِ دَرِ گَزْدَشْتِ.

۳. الإِرشَادُ فِي مَعْرِفَةِ حَجَجِ اللَّهِ عَلَي الْعِبَادِ، ج ۲، ص: ۱۱



پیراهن سینه مبارکش باز ماند، این مقدار مهلت ندادند که پاک بکند و پیرهن را رها نکند  
قلبش را مورد حمله قرار دادند، دید دیگر نمی‌تواند سواره ادامه دهد پایش را از رکاب خالی  
کرد ذوالجناح فهمید ابی عبدالله دارد می‌افتد علت گودال این بود، تیزهوشی ذوالجناح ابی  
عبدالله را آورد در گودال که دیواره داشته باشد ذوالجناح دو تا دستش را تا می‌توانست کشید  
جلو دو تا پایش را کشید عقب امام را به زمین نزدیک کرد که پرت نشود.

نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت	نه سید الشهداء طاقت سواری داشت
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد	اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید	عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید



جلسه، مقتم

ثمرات و وضعیت ناشی از

پذیرش تکالیف





## مروری بر جلسات گذشته

در زیارت وارث داریم: السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله. برای فهمیدن ارثی که از ابراهیم نبی به امام حسین رسیده است، تأملی در صفات ابراهیم در آیات قرآن داریم. در شرح و تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره گفتیم کلمات به معنای تکالیف و مسئولیتهای الهی به ابراهیم ارائه شد. جلسات گذشته درباره اهمیت این کلمات، رسیدن ابراهیم به مقام امامت به علت انجام این تکالیف، نحوه به انجام رساندن این تکالیف یعنی اتمام آنها و اصل پذیرش و تسلیم در برابر این تکالیف مطالبی ارائه شد و در نهایت به اینجا رسیدیم که علت اصلی ارائه تکالیف به ابراهیم به طور خاص و انسان به طور کلی، برخورداری ما از عقل و اختیار است و حدودی از وظایف و مسئولیتهای انسان نسبت به سایر انسانها، اعضا و جوارح خودش و نسبت به امام را بیان کردیم. حالا یک گام فراتر می‌گذاریم و می‌گوییم کسب رضایت پروردگار و ساخت آجر به آجر بهشت در انجام تک تک تکالیف و عبادات است و باور انسانهای بزرگ به این مهم سبب می‌شود هرگز از انجام تکالیف خسته نشوند و عاشقانه عبادت کنند.

### بهشت؛ چهره دیگر اعمال صالح و به انجام رساندن تکالیف دنیایی

تکالیف و مسئولیت‌ها عناصر ساختمان بهشت قیامت و سبب کسب رضایت پروردگار مهربان عالم است.

در آیات متعددی از قرآن مجید، درباره اهل بهشت می‌خوانید و می‌بنید که پروردگار به بیانهای مختلفی می‌فرماید بهشتی که نصیب آنها می‌شود درحقیقت صورت، شکل و چهره دیگری، از عمل صالح آنهاست. یعنی الان شما مردم محترم و بزرگوار، که دارید اعمال صالحی مانند نشستن در مسجد، خواندن نماز و گوش دادن به معارف الهی انجام می‌دهید، طبق قرآن دارید بهشت‌سازی می‌کنید. پیغمبر اکرم از این گونه مجالس به عنوان باغهای بهشت یاد کردند.<sup>۱</sup> اگر پرده دنیا در برابر دید سر ما نبود، ما همین الان خود را در بهشت و در میان انواع نعمت‌های ابدی‌اش می‌دیدیم. همین هماهنگی و مطابقت میان روایت‌هایی که در کتاب‌های مهم ما آمده، با قرآن، خود دلیل بر این است که روایت صحیح است و از پیغمبر صادر شده است. می‌فرماید شب معراج، که در سوره اسرا و در یکی از سوره‌های دیگر قرآن مطرح است، بهشت را که به من ارائه دادند. در منطقه سدره المنتهی، من دیدم که بخشی از بهشت ساخته شده و آماده و حاضر و کامل است. اما بخش دیگرش کویر است. تعدادی کارگر دارند کویر زدایی می‌کنند، درخت می‌کارند، ساختمان می‌سازند و چشمه راه می‌اندازند. اما کار این کارگران بی‌درپی نیست. مقداری کار می‌کنند، استراحت میکنند و بعد از مدتی دوباره کار می‌کنند و باز استراحت می‌کنند. من از جبرئیل پرسیدم، داستان این بهشت چیست؟ به من گفت این بهشت بهشت آخرت است، اما چون هنوز آخرت نشده است، آنهایی که سزاوار بهشتند، در بهشت نیامده‌اند و در برزخ هستند. این بخشی که می‌بنید آباد است، و کارگران ملکوتی کاری به آن ندارند، برای مردم پاک و معتقد و بااخلاق و دارای عمل صالح است که تا زنده بودند مصالح فرستادند. مصالحشان ایمان، اخلاق، عمل صالح و کار خیرشان بوده که کارگران با آن مصالح بهشت آنها را ساخته‌اند.<sup>۲</sup>

## تغییر و تبدل؛ قانون جهان هستی

شما می‌دانید که دانشمندان بزرگ جهان شناس، در حدی که جهان را شناخته‌اند، می‌گویند این جهان پی در پی، بی‌توقف محل تغییر و تحول است و چیزی در این عالم ساکن نیست.

۱. الکافی، ج ۳، ص: ۴۹۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص: ۳۳۹.



می‌بینید و جلوی چشمتان کود حیوانات از گاو مرغ تا کبوتر را در باغ و زمین کشاورزی پای سیفی‌جات و کشت‌ها می‌ریزند، و آن کود به علاوه نور و هوا و آب، به تنه و ساقه درختان و محصولاتی مثل جو و گندم و دیگر حبوبات و یک مقدارش هم تبدیل به میوه‌جات می‌شود. این تغییر و تحول در عالم نباتات است. در عالم حیوانات و در وجود انسان نیز این تغییر و تحول وجود دارد. عوالم بالا هم تغییر و تحول دارد. تبدیل چیزی به چیز دیگر، که البته در واقع غیر از خود آن چیز نیست که به شکل، قیافه یا صورت دیگری درآمده.

### تغییر گناهان و عبادات به عذاب و ثواب اخروی

این تغییر و تحول در تمام عبادات و گناهان انسان هم بر اساس قاعده کلی حکومت تغییر و تحول در جهان دارد کار میکند. وقتی شما نماز می‌خوانید، گریه مثبت می‌کنید، کار خیر می‌کنید، در راه خدا هزینه می‌کنید، کسی را هدایت می‌کنید، دوتا را با هم آشتی می‌دهید، این کارتان درجا تغییر به بهشت پیدا می‌کند. همین الان در اختیارتان نیست، چون بنا ندارند الان در اختیار بگذارند، در برزخ هم در اختیارتان نیست بلکه بهشت شما را می‌سازد که مصالحش اعمال شماست. دوزخ هم مصالحش گناهان و معاصی مردم است. مصالح بهشت و دوزخ را از خارج از وجود انسان تأمین نمی‌کنند و فرستنده مصالح هر دو، خود انسان و سازنده‌اش فرشتگان پروردگار مهربان عالم‌اند.

### اهمیت لحظه رسیدن به سن تکلیف؛ شروع ساخت و ساز بهشت

شخصیت‌های بزرگ اسلامی، مانند سید این طاووس، چون با کمک آیات قرآن به درک این حقیقت رسیده بودند، لحظه که عمرشان به مرز تکلیف و بلوغ شرعی می‌رسید، برای خود عید و جشن قرار می‌دادند. اعتقادشان این بود که خداوند ما را از دایره حیوانیت، که تکلیفی بر عهده او نیست، بیرون آورد و در مقام عبودیت راه داد. و این راه دادن در فضای عبودیت لطف ویژه خدا به ما بندگان است. بندگان خاص خدا از اینکه مکلف می‌شدند، بسیار خوشحال و شاد بودند. چون لحظه ورود به تکلیف، لحظه تبدیل شدن انسان به معمار بهشت ساز بود.

## ارتباط قلبی و علاقه میان انسان و بهشت‌سازی

بنابراین تکلیف، مسئولیت و وظیفه اگر در وجود انسان حبس نشود، بهشت ساز می‌شود. اگر گناه در وجود انسان باشد دوزخ ساز می‌شود. این ساخت و ساز، طبع تکلیف و طبع مسئولیت است. آنهایی که قرآن و حرف پروردگار را باور داشتند، عاشق تکلیف بودند. بهشت‌سازی خودش عشق، علاقه و محبت می‌خواهد. میان انسان با بهشت‌سازی، ارتباط قلبی وجود دارد.

## سختی دادن به خود و ایجاد نشاط در انجام وظایف نتیجه عشق

### در عبادات

وقتی که کسی با اعتماد و اطمینان به پروردگار و اطمینان به قرآن بداند و یقین داشته باشد که تکالیف و مسئولیت‌ها مصالح بهشت است، عاشق انجام تکلیف می‌شود. این خیلی جالب است که یکی از جاهایی که کلمه عشق را در کتاب‌های مهمان، از جمله در جلد دوم اصول کافی<sup>۱</sup>، به کار رفته، کنار عبادت است. در اصول کافی از پیغمبر اسلام اوصافی درباره عاشقان عبادت بیان شده و دقیقاً همین کلمه عشق به کار رفته و حتی کلمه، «محبت» هم نیست. می‌فرماید: «النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ»<sup>۲</sup>. این عین جملات پیغمبر است که می‌فرماید: عاشقان عبادت که عبادت را با قلبشان در آغوش می‌گیرند، و با بدنشان وارد عبادت می‌شوند، چه حالی پیدا می‌کنند! چه وضع و چه نگاهی پیدا می‌کنند! برای چی از عبادت خسته و کسل شوند، و آن را ترک

۱. اصول کافی عنوان بخش اول از بخش‌های سه‌گانه کتاب حدیثی الکافی نوشته محمد بن یعقوب کلینی معروف به «ثقه الاسلام کلینی» (متوفی ۳۲۹ق) است. در این بخش، احادیث مربوط به اعتقادات شیعه و زندگی امامان شیعه و برخی از احادیثی که درباره رفتارهای فرد مسلمان سخن می‌گوید، گردآوری شده است.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلَى يُسْرِ. (الکافی، ج ۲، ص: ۸۳).



کنند یا عقب بیاندازند؟! عاشق اصلاً نمی‌تواند این کارها را کند. عاشق، حتی اگر آدمی معمولی، سست، تنبل و کسلی بوده، وقتی عاشق می‌شود همه وجودش را هزینه می‌کند تا به معشوق برسد. این طبع عشق است.

حضرت می‌فرماید عبادت را با قلب به آغوش گرفتم. چنین عاشقی، معشوقش را رها می‌کند؟ اوپی که در پایان ۱۵ سالگی‌اش به نماز رسیده، آن را فهمیده و اعتماد به پروردگار دارد و به حق فهمیده که تمام کارهای خیر و عبادت تبدیل به مصالح بهشت می‌شود، از آغوش خودش این معشوق را رد می‌کند؟! این نهایت خواست و علاقه عاشق است که به معشوق برسد.

من تا قبل از درک این بحث، به این صورتی که شما امشب شنیدید، نمی‌فهمید انبیاء، ائمه طاهرين یا اولیای خدا برای چه عاشق عبادات بودند.

### علت تحمل آزارها در مسیر هدایت مردم توسط پیغمبران

این مطلب برای من با این تحلیل و آن روایت پیغمبر که بهشت را دید، روشن شد. باید نسبت به آیات قرآن که عبادات مصالح بهشت است، یقین حاصل شود تا بفهمیم که چرا انبیاء از هدایت مردم خسته نمی‌شوند. کتک می‌خورند، تبعید می‌شدند، زندان میرفتند و شکنجه می‌شدند اما رها نمی‌کردند. کسی که یقین دارد تمام این حرکاتش درجا تبدیل به مصالح بهشت میشود، چگونه این عبادتی که معشوقش است و با دل بغل گرفته، رها کند یا نسبت به این معشوق سست و ضعیف شود؟!

درباره حضرت نوح که ۹۵۰ سال کراراً مردم را دعوت می‌کرد، در روایاتمان دارد وقتی نوح با آنها حرف می‌زد، میریختند سر حضرت نوح و انقدر میزدند و زخمی‌اش می‌کردند آکه می‌افتاد. جبرئیل می‌آمد دلداری‌اش می‌داد. بلند میشد باز سراغ مردم می‌رفت.<sup>۱</sup> در این ۹۵۰ سال یک بار به جبرئیل نگفت تنم درد می‌کند، زخمی شدم، زمین خوردم، کتک خوردم، درد می‌کشم یا مرا تا خانه برسان! چرا؟ بخاطر این درک، فهم، یقین و اعتمادش

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص: ۳۲۲.

به وعده‌های پروردگار که من همه عبادات را تبدیل به بهشت و رضایت خودم می‌کنم. با چنین یقینی او هرگز خسته نمی‌شود. شاید شما فکر کنید دلیل برخاستن طوفان در زمان نوح و غرق شدن مردم، خواسته صد در صد نوح در میان بوده است، اما اگر با دقت و تأمل آیات قرآن را بخوانید، پروردگار خودش خواسته تا به فتنه مردم زمان نوح خاتمه دهد. اگر به خواسته نوح بود، ممکن است به او ایراد بگیرند که بچه‌های بی گناه چرا غرق شدند؟ اما چون اراده خدا بود و خدا که ظالم نیست تا بچه‌هایی که با نوح مخالفت نکرده بودند، غرق کند. کدام بچه غرق شد؟ در روایاتمان دارد وقتی که اراده خدا به غرق کردن قوم نوح تعلق گرفت، چهل سال هیچ زن و شوهری بچه دار نشدند ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا﴾؛ گفت خدایا اینها هرچه هم بچه بیاورند مثل خودشان کافر و فاجر بار می‌آید. ۴۰ سال دیگر زن و شوهرها بچه دار نشدند تا کل آن‌هایی که غرق می‌شوند بی دین، کافر، بد و فاسق باشند. این مطلب بازهم نشان‌دهنده داستان تکالیف و مسئولیت‌ها در قرآن مجید است که بدانیم تکالیف خیلی ارزش دارد.

## مصادیقی از اشتیاق و سختی‌های پیغمبر و اهل بیت به خود برای عبادت و انجام تکالیف

پیغمبر به قدری مشتاقانه عمل به تکالیف می‌کرد که مدینه‌ای‌ها و مکه‌ای‌ها بهت زده بودند. آن قدر رنج تکالیف و مسئولیت‌ها را به خود هموار می‌کرد که آخر خدا در قرآن مجید فرمود: ﴿طه طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾<sup>۱</sup>، یعنی یا محمد! اینهمه تکالیفی که در قرآن قرار دادم، برای این قرار ندادم که تو اینقدر به زحمت بیفتی! اینقدر حریصانه به تکالیف عمل می‌کرد که خدا در شدت انجام تکالیف دل‌داری‌اش داد. این خیلی قابل ملاحظه است.

۱. نوح: ۲۷.

۲. طه: ۱ و ۲.



امام باقر می‌گوید جوان بودم در اتاق نشسته بودم، پدرم در عبادت بود من هم در گریه. عبادت پدرم تمام شد من داشتم گریه می‌کردم. به من گفت عزیز دلم چرا گریه می‌کنی؟ جوان بودم، نوجوان بودم، گفتم بابا برای شما گریه میکنم. گفت برای چه برای من گریه می‌کنی؟ گفتم برای این عبادات سنگین شب و روزتان، این سجده‌هایی که می‌روید و هزار بار در سجده می‌گویید «لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیتاً و رقاً»، گفت بابا گریه‌ام برای این شدت انجام تکالیف شماست. به من فرمود پسر بلند شو از روی آن طاقچه آن کتاب را بیاور. زین العابدین یک کتابی داشتند که خودشان با دست خودشان نوشته بودند. امام باقر می‌گوید من کتاب را آوردم. باز کرد و به من داد و گفت پسر در این صفحات عبادت جدم علی را بخوان، تا دیگر به من نگویی عبادت می‌کنم.<sup>۱</sup>

ما هم اگر درک و فهم زین‌العابدین و پیغمبر را نسبت به تکلیف داشتیم همینجوری بودیم. من هنوز باورم نشده. من، خودم را می‌گویم، تا حالا هر تکلیفی را در عبادت و خدمت به خلق انجام دادم زورکی بود و عاشقانه نبود. ته دلم یک ترسی است که اگر این نماز را نخوانم یا آن کار را نکنم، جهنم بروم. می‌خواهم با این دو رکعت نماز و این ماه رمضان به عالم ملکوت رشوه بدهم که جهنم نروم.

بینیم علی علیه السلام چطور عبادت می‌کرد. او دیگر چکار می‌کرد؟ شما در سفرهای کربلا به گرمای نجف و کربلا و کوفه برخوردید، هوای کوفه آتش است. امیرالمؤمنین حداقل دو

۱. وَ لَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنَهُ علیه السلام عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ فَرَأَهُ قَدْ اصْفَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهْرِ وَ رَمَصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ دَبَّرَتْ جَبْهَتُهُ وَ انْحَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَ وَرِمَتْ سَاقَاهُ وَ قَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ الْبُكَاءَ فَبَكَيتُ رَحْمَةً لَهُ ۱. وَ إِذَا هُوَ يُفَكِّرُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ بَعْدَ هُنَيْهَةٍ مِنْ دُخُولِي فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَعْطَيْتَنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيهَا شَيْئاً يَسِيراً ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّراً وَ قَالَ مَنْ يَقْوَى عَلَيَّ عِبَادَةَ عَلِيِّ علیه السلام (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۱۴۲)

ثلث از هر شب را به گریه و نماز بیدار بود. صبح به دار الاماره می‌آمد و حکومت‌داری می‌کرد. ظهر نماز جماعت را در کوفه می‌خواند. در خانه، نان و دوغ یا نان جو خشک یا نان با یک آبگوشت رقیق یا نان با یک ذره کدو، یا نان با یک خورده نمک، یا نان با یک مقدار سرکه، می‌خورد، آن هم نه خیلی پُر. در همین گرمای ظهر و بعدازظهر، کسی که شب هم کم خوابیده و صبح حکومت کرده، بیرون می‌آمد در آن گرما، از این کوچه به آن کوچه، از این خیابان به آن خیابان در جستجوی صاحب نیازی راه می‌رفت. کسی به او گفت علی جان خیلی هوا گرم است، تو هم که کارت سنگین است بعد از ظهر را یک ساعت بخواب. می‌فرمود می‌ترسم بخوابم گرفتاری پیدا بشود بگوید علی الان خواب است من صبر بکنم تا بیدار بشود. در آن مقداری که در گرفتاری‌اش می‌ماند من جواب خدا را نمی‌توانم بدهم. من بیرون می‌آیم و دوره‌گردی می‌کنم تا هر کس گرفتار است مرا ببیند گرفتاری‌اش را حل کنم. این عبادت است، این عبادت است.

## مصادیق و درجات عبادات

منظور از عبادت، به معنای وسیع کلمه است. چون هر کار ما می‌تواند عبادت باشد. نگاه کردن به پدر و مادر با محبت، یک نوع عبادت و جزء مصالح بهشت است. حتی وقتی هنوز درواقع کاری نکرده‌ای، یک نگاه محبت‌آمیز عبادت محسوب می‌شود، اگر وارد احسان به پدر و مادر بشوی که بهشت فوق‌العاده‌ای می‌سازی. نگاه به قرآن، عبادت است. اگر قرآن را بخوانم و تلاوت کنم و عمل بکنم، چه عبادتی است! تشییع جنازه یک میت مسلمان، تک تک قدم‌هایی که انسان برمی‌دارد عبادت است. آب دادن به تشنه، خوشحال کردن یک قلب به حق، تبسم بر چهره برادر مسلمان عبادت است. این عبادات درجاتی دارد. عمره رفتن عبادت است ثوابش هم خیلی زیاد است. اما امام صادق می‌فرماید حل کردن مشکل یک مشکل دار ده برابر عمره عبادت است.<sup>۱</sup>

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۱۹۶.





## برترین عبادتها

پیامبر فرموده‌اند: جبرئیل به خاطر چند خصلت در بین آدم‌ها دوست دارد از بنی آدم باشد، اول تشنه را سیراب کردن است.<sup>۱</sup> اولین کاری که جبرئیل گفت، خیلی برایم جالب بود و با امشب و نامه ابن زیاد به کربلا هم تناسب دارد. تشنه‌آب‌دادن خیلی ثواب دارد.

خیلی جاها هنوز لوله کشی نیست. بعضی از شهرهای دوردست اگر از استانداری یا فرمانداری بپرسید، می‌گویند چه جاهایی هنوز مردم آب خوراکی و آب زراعتشان با قنات است. خیلی جاها پول ندارند لایروبی کنند و آب نصف یا حتی یک سوم شده که خیلی کم است. خیلی باغها دارد خشک و زراعت‌ها دارد نابود می‌شود.

مدرسه سازی بسیار کار خوبی است، اما مخصوصا بخاطر اینکه جمعیت کشور ما دارد کم می‌شود و در بعضی از مناطق برای برگزاری کلاس اول دوم، سوم، چهارم و پنجم، یکدانه کلاس کافی است، وقتی یک منطقه کلا ۱۵ نفر ۱۶ نفر دانش آموز ندارد، بعضی از مدارس به کل خالی مانده.

همه کارها را نباید به گردن دولت انداخت. چهارتا پولدار یک دور در چهار استان بزنند و چهار ده را بروند ببینند تا نگذارند آن مردم بیایند در شهرها به گدایی، سیگار فروشی یا به کارهای دیگر. قناتشان را لایروبی کنند تا بمانند. خود بعضی از روستاییها هم حاضر نیستند یک روز از محلشان بیایند در این شهرهای شلوغ دود بخورند و سرطان بگیرند و بمیرند. آب ندارند و پول ندارند و ناچارند. این وظیفه این کار کمی نیست.

## لزوم شکرگزاری به جهت مکلف بودن

پول‌دارها چه مسئولیت‌هایی دارند؟ عالمان چه تکالیفی بر عهده‌شان است؟ این تکالیف خیلی باارزش و پرقیمت است! ما باید بخاطر هر تکلیفی که خدا بهمان ارائه کرده با همه وجودمان از پروردگار مهربان عالم شکرگذاری کنیم.





جلسہ ہشتم

آیہ ۷۵ سورہ انعام؛ مقام یقین



## مروری بر جلسات گذشته

در زیارت وارث داریم: السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله. برای فهمیدن ارثی که از ابراهیم نبی به امام حسین رسیده است، تأملی در صفات ابراهیم در آیات قرآن داریم. آیه ۱۲۴ سوره بقره با تأکید ویژه‌ای بر وظایف و تکالیف انسان شرح داده شد. در این جلسه با اشاره به آیه ۷۵ سوره انعام، دربارهٔ مقام یقین خواهیم گفت.

### آیه ۷۵ سوره انعام؛ مقام یقین حضرت ابراهیم

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»

تا کسی در آیات قرآن درباره حیات عقلی و اخلاقی و ایمانی حضرت ابراهیم و روایاتی که درباره ایشان رسیده دقت نکند شخصیت الهی و ملکوتی آن حضرت را نخواهد شناخت. این مرد الهی هنوز از نظر ظاهری بالغ نشده بود یعنی در حدود سن ده یا دوازده سالگی قرار داشت که توحید ناب و خالص را به مادر بزرگوارش ارائه داد. وجود او مانند یک آئینه بود که حقایق در آن منعکس بود. قرآن مجید در یک آیه در حق او می‌فرماید ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>، ما حقیقت کارگردانی کارگردان همه آسمانها و زمین را به او ارائه کردیم و او در قله یقین قرار گرفت.

۱. انعام: ۷۵.



## مقام یقین؛ چشم دل و گوش جان

مقام یقین، کم جایگاهی نیست. وقتی خداوند متعال در آیات قرآن یقین را بیان می‌کند، انسان می‌خواهد حس کند که پرده‌ها از برابر دید قلب اهل یقین کنار رفته و آنچه را که دیگران نمی‌دیدند می‌دیدند.

روایتی از رسول خدا نقل شده که در کتابهای اهل سنت هم آمده، که حضرت می‌فرماید «لو لا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرایتم ما اری و لسمعتم ما اسمع»، تمریج یعنی علفزار، مرغزار یا محل چرای حیوانات. می‌فرماید: اگر دل شما چراگاه و مرغزار نبود، که منظور چراگاه شیاطین و اخلاق فاسدی مثل بخل و کینه و حسد و حرص و تنگ نظری و غرور و ریا است، و اگر آدم‌های پرگویی نبودید که هر حرفی به دهنتان برسد بزنید و هر قضاوتی بکنید و هر مطلبی را بگویید، یقیناً شما هم مثل من آنچه را که می‌دیدم می‌دیدید و آنچه را که می‌شنوم می‌شنیدید.

حضرت ابراهیم به صراحت قرآن، چنین چشم دل و گوش جان را داشت. اما در شهر مدینه، گذشته از اهل بیت، طبق روایاتی که از خود پیغمبر وارد شده، دو سه نفری را بیشتر نمی‌بینیم که آن چشم دل پیغمبر و گوش جان پیغمبر را در حد گنجایش خودشان پیدا کرده باشند. خیلی عجیب است شهری که پر از مسلمان بود ولی در بین این همه مسلمان، آن مؤمنان چشم‌دار و گوش‌داری که پیغمبر می‌خواهد به تعداد انگشتان یک دست هم پیدا نمی‌شد.

## راه رسیدن به مقام یقین

البته رسیدن به آن جایگاه زحمت دارد، خود پیغمبر فرموده‌اند که دو زحمت هم دارد: یکی اینکه دل را باید از چراگاه اخلاق‌های فاسد و محبت‌های غلط پاک کرد. کار می‌برد، ولی شدنی است. و دومی هم اینکه باید گفته را کم کرد. یعنی آدم خوب بگوید اما کم بگوید و



از هر چه گفته منفی است خودداری کند. پس راه رسیدن به آن مقام، پاکی دل و کم‌گویی زبان است.

## کم‌گویی

کم‌گویی کار ساده‌ای نیست. وجود مبارک رسول خدا ﷺ شصت و سه سال بین مردم بودند، که اگر روزگار کودکی را محاسبه نکنیم، حداقل شصت سال با مردم روبرو بودند. خیلی عجیب است که درباره آن حضرت نوشتند تا کسی از او چیزی نمی‌پرسید شروع به حرف نمی‌کرد<sup>۱</sup>. البته آیاتی که نازل می‌شد و مامور بود که این آیات را به مردم بخواند، می‌فرمود اما منهای ابلاغ آیات خدا، به طور طبیعی وقتی بین مردم بود ابتدای به سخن نمی‌کرد. اگر از حضرت سوالی می‌کردند جواب داشت و جواب حکیمانه‌ای می‌دادند که گاهی خیلی مختصر و در حد دو سه کلمه و همواره به تناسب افراد بود.

یکی دو سه نمونه از گفتگوهای مردم با پیغمبر را برایتان بگویم. یکی آمد مسجد به حضرت عرض کرد چه کار کنم که در نجات به رویم باز باشد و به مشکلات معنوی و آخرتی برنخورم. حرفهایش را که زد پیغمبر اکرم فرمود *الزُّمُّ بَيْنَكَ*<sup>۲</sup>، از خانه کم بیا بیرون! برای اینکه بیرون آمدن تو، برای خودت ضرر دارد. وقتی بیرون می‌آیی چشم و زبان و گوش و اخلاق و حالت را کنترل نمی‌کنی. تمام اینها از جمله الزم ببتک درمی‌آید.

مسافری به مدینه آمد و در مسجد به وجود مقدس پیغمبر گفت قیامت جای من کجاست؟ پیغمبر سه کلمه فقط جواب داد زبان، شکم و غریزه جنسی‌ات را حفظ کنی، جای خوب است<sup>۳</sup>. همین را گفت و با توضیحات بیشتری ادامه نداد. یعنی حرفهای خوب را هم پیغمبر طولانی نمی‌کرد. جملات را کوتاه می‌گرفت ولی یک دنیا معنا در این جملات می‌ریخت.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص: ۱۴۶.

۲. التحصین فی صفات العارفین، ص: ۱۰.

۳. الأمالی (للسدوق)، ص: ۵۵۲.



مثلا گاهی می‌آمدند به حضرت می‌گفتند که با زن و بچه با پدر و مادر با افراد ما را راهنمایی کن چگونه رفتار بکنیم. حضرت فقط می‌فرمودند احسن! آدم نیکوکاری باش! و تمام حرفها در همین احسن هست.<sup>۱</sup>

ائمه طاهرين هم همینطور بودند. سوالات زیادی از امیرالمؤمنین پرسیده شده که ایشان در دو کلمه یا نصف خط جواب داده‌اند. یا در جلسه‌ای بوده که حضرت دیدند نیاز به راهنمایی دارند نصف خط راهنمایی کوتاهی کرده و کنار آمده‌اند. خوشبختانه تلاش کرده‌اند تمام این جواب‌ها و راهنمایی‌های کوتاه امام علی را جمع کرده‌اند و به نام کلمات قصار یا سخنان کوتاه که در حدود یازده هزار سخن شده، آنهایی که مانده برای ما هم نگه داشته‌اند و برخی علما شروع کردند به شرح کردن و عده‌ای صد کلمه‌اش را توضیح دادند یک عده‌ای بیشتر و یک عده‌ای کمتر و مفصل‌ترین شرح را عالم بزرگ کم‌نظیر زمان صفویه آقا جمال خوانساری در شش جلد در حدود چهارصد صفحه توضیح داده که حالا با فهرست‌هایش و حواشی نزدیک سه هزار صفحه می‌شود. درحالی‌که اصل کل آن یازده هزار کلمه دویست صفحه نمی‌شود.

## پاکی دل

شرط دیگر برای رسیدن به مقام یقین، پاکی دل است. باید دل را پاک بکند و نمی‌تواند بگوید که پاکی امکان دارد و نمی‌شود. چرا نمی‌شود؟ اگر ما بخواهیم بدون حسادت، حرص، بخل، کینه، غرور، ریا و مانند اینها زندگی کنیم، چرا نمی‌شود؟ هر کدام از این حس‌ها کلنگ خطرناکی به جان دل است.

قرآن مجید پس از ذکر تنهایی و سختی روز قیامت که دامنگیر خیلی‌ها می‌شود می‌فرماید: ﴿الْأَمْنُ أُنَى اللَّهِ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۲</sup>. منفعت نصیب کسانی می‌شود که دل سالم همراه خودشان به محشر بیاورند. من دوست ندارم بهتان سخت بگذرد و خودم هم تحت تاثیر حرفهایی

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۱۵۳.

۲. شعرا: ۸۹.





که می‌زنم در مزیقه قرار می‌گیرم اما چاره‌ای نیست و باید بگویم که اگر فردای قیامت ما دلمان را به خدا ارائه کردیم و خدا گفت نمی‌خرم چون جنس آلوده به کبر، غرور، حسد، کینه، تنگ نظری و ریا است و نمی‌خرم، ما زورمان به پروردگار نمی‌رسد که وادارش بکنیم بخرد.

چرا در دنیا با این رنج‌ها زندگی کنیم؟ چون حسود و مغرور و متکبر و حریص و بخیل، خودشان هم در دنیا راحت نیستند. یعنی واقعا ما را خدا آورده که در دنیا این همه زجر بکشیم و مزیقه داشته باشیم؟

قرآن مجید درباره قلبهای پاک خیلی حرفهای زیبایی دارد! قرآن می‌گوید: عده‌ای در تمام زندگیشان آرامش دارند. هرچند دیگران آنها را در آتش بلاها می‌سوزانند اما بدنشان هم بسوزد، دل‌هایشان آرام آرام است. آنها راحت هستند. چون دل پاک دارند. چون دل‌های آنها حرم خدا و مرکز جوشش عشق به حق و حقایق است، آرام هستند. این بار معنوی آدم را آرام نگه می‌دارد.

دل که پر از یاد خدا باشد، آرام می‌گیرد. اما اگر مانند کشتی خالی باشد، کشتی خالی تکانش در دریا زیاد است. من گاهی برای منبر سفر دریایی داشته‌ام. گاهی کشتی یا قایق یا بلم کشتی‌های بزرگ، مسافرش کم بوده و بار کم داشته، وقتی به امواج آب می‌رسیدیم، مخصوصا اولین باری که با کشتی می‌رفتم، انگار یقین می‌کردم الان کشتی چپ می‌شود و ته کشتی بالا می‌آید و آب توی کشتی می‌رود. ما که مثل شما یک مقدار می‌گفتیم الهی به امید تو و اسم خدا و پیغمبر و امام حسینی را می‌بردیم، آرام می‌شدیم. اما هفتاد درصد مسافرهایی که آن روز من با ما بودند، بالا آوردند و غش کردند و کف کشتی افتاده بودند که دکتر بود و دوا می‌داد. سفر ما تمام شد. وقتی بنا شد دوباره برگردیم، یک عده‌ای ماندند و گفتند با هواپیما برمی‌گردیم. اما ما کار داشتیم و نمی‌توانستیم بمانیم و هواپیما هفته‌ای یکی دو بار در آن منطقه می‌آمد. در راه برگشت کشتی پر از بار و جمعیت حرکت کرد. موج هم بیشتر بود. رفیق ما می‌گفت با این آب و با این موجی که چند برابر آن دفعه است مردمان حتمی است. گفتم اگر خدا رقم مرگ ما را

زده باشد با طیاره و قطار هم می‌مردیم با کشتی هم می‌میریم و کاری نمی‌توانیم بکنیم. اما در برگشت کشتی بسیار آرام آمد چون پر و سنگین بود و موج نمی‌توانست به راست و چپ مایلش کند.

بعد از داستان کشتی، یک نکته جالبی برایتان بگویم. پیغمبر فرمودند «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»، ثقلین یعنی دو چیز سنگین. اگر قلب ما ظرف این دو چیز سنگین باشد، ما در این دریای پرموج دنیا و برزخ و قیامت بدون اضطراب و ترس و بدون راست و چپ شدن راهمان را ادامه می‌دهیم و به ساحل می‌رسیم. اگر این دو ثقل را داشته باشیم، آرام هستیم. الحمدلله ما شیعیان این دو ثقل را داریم. اگر من گاهی خطاب به مستمع حرف می‌زنم قصدم مستمع نیست، مستمعی که استراحتش را کنار گذاشته، مغازه و خانه و استراحتش را رها کرده و از راه دور و نزدیک به مسجد آمده و حوصله می‌کند مطالب را می‌شنود، گریه می‌کند، سینه می‌زند و عزاداری می‌کند، معلوم است ظرف وجودش از این دو ثقل نصیب دارد. کسی که نصیب ندارد، در مقابل بادهای فساد دنیا، در دریا غرق می‌شود. در برزخ هم که خدا می‌داند وضعیتش به کجا می‌کشد. قیامت هم که تک و تنها باید بایستد یک نفر هم بهش محل نگذارد.

## تنهایی قیامت

در قرآن این جمله را زیاد می‌بینید: ﴿مَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾<sup>۲</sup> ادیبان عرب می‌گویند این جمله، نکره در سیاق نفی است. ما لهم یعنی ندارند و ناصرین الف و لام ندارد و نکره است. که می‌گویند در معنی افاده عموم می‌کند. یعنی از اول محشر تا آخر محشر یک نفر نیست که به این آدم محل بگذارد، نگاهش کند، صدایش کند و با او حرف بزند. فکر کنید این آدم غریب تنهای بی‌یار که می‌بیند درهای بهشت به رویش بسته، درهای دوزخ به رویش باز است چه حالی دارد؟ ما نمی‌توانیم حال او را تصور بکنیم و نمی‌توانیم بفهمیم که چه

۱. الکافی، ج ۱، ص: ۲۹۴.

۲. آل عمران: ۲۲، ۵۶ و ۹۱، نحل: ۳۷؛ عنکبوت: ۲۵، روم: ۲۹؛ جائیه: ۳۴.



درونی در قیامت برای این آدم هست. در قرآن مجید درباره قیامت در یک آیه کوتاه که نصف خط است می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾<sup>۱</sup>. مال در قیامت برای شما سوددهی ندارد. چون در قیامت مالی ندارید که از آن بهره ببرید. مال و اموالتان را در دنیا جمع و خرج کردید و مردید. بعد از مرگتان مال شما کم یا زیاد یا متوسط، همانجا مانده و با خودتان نیاورده‌اید که بتواند در قیامت به شما سود بدهد. در قیامت اگر گرفتار باشید، بچه‌هایتان هم به دادتان نمی‌توانند برسند.

بعضی‌ها که در قیامت گرفتارند و گرفتاری‌شان هم سخت است، هیچ کمکی و یاری ندارند. پروردگار مکرر در قرآن می‌گوید که بعضی‌ها در همه محشر، یک یار و کمک هم پیدا نمی‌کنند که یک نفر دلش بسوزد و بیاید او را نجات بدهد. تک و تنها هستند و این بدترین غربت است که انسان دچارش می‌شود. در دنیا آدم عرقخور، زناکار، رباخور، ظالم، لات و چاقوکش هم باشد، چهار تا دور و برش هستند. زن و بچه‌ای، دامادی، پدری، مادری دارد و احساس تنهایی نمی‌کند. ولی قیامت آدم ایستاده، میلیاردها انسان در قیامت هستند و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ائمه اولیای خدا هستند اما یک نفر هم به آدم نگاه نمی‌کند که بگوید: بابا بیا جلو ببینم مشکلت چیست؟! چرا؟ چون اجازه ندارد. خدا اجازه نداده بعضی‌ها در قیامت کمکی بشود. در سوره مبارکه هود می‌فرماید: يَوْمَ ﴿يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۲</sup>. حتی اگر در روز قیامت، یک پیغمبر بخواهد حرف بزند من باید اجازه بدهم و اگر اجازه ندهم باید ساکت بایستد. اگر پروردگار اجازه ندهد از میلیاردها نفر حتی پدر و مادرمان، خانم و بچه‌هایمان که برایشان در دنیا یقه پاره کردیم اجازه ندهد حتی یک نفر از ما بپرسد گیر چی هستی، تنهای تنها خواهیم ماند. ای کاش همین بود که فقط اجازه نداشتند از ما بپرسند که در صحرای محشر بدتر از این هم هست: ﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمُرءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ﴾<sup>۳</sup> ﴿وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي

۱. شعرا: ۸۸

۲. هود: ۱۰۵

۳. عبس: ۳۴ و ۳۵

تَوْبِهِ<sup>۱</sup>. قیامت روزی است که برادر برادر را ببیند فرار می‌کند که نکند به برادر بگوید من نصف رکعت کم دارم این را از نمازهایت به من بده. در می‌رود که گیر خواهش برادر نیفتد. انسانها همگی از هم درمی‌روند چون قیافه حقیقی همدیگر را می‌بینند. می‌بیند هیچ کدام از آنها اهل کاری نیستند که برای آدم انجام بدهند. آدم از برادر و پدر و مادر و از دایه‌ای که شیرش داده در می‌رود. خیلی‌ها قیامت از همدیگر فراری هستند، مگر پاکان عالم که همگی دور هم هستند و قبل از بهشت با هم هستند.

گاهی که پیغمبر روی منبر درباره قیامت حرف می‌زد خودش مثل ابر بهار گریه می‌کرد و ناله می‌زد. گاهی که قرآن را عمل می‌کرد و در اوج اخلاق عملی عمل می‌کرد، باز هم گریه می‌کرد. می‌فرمود: من روزی هفتاد بار استغفار می‌کنم. هر روز، هفتاد بار به پروردگار می‌گویم: خدایا بنده‌ات محمد را ببامرز!

مگر خدا خیلی سخت‌گیر است؟ خدا ابدًا سخت‌گیر نیست. ما خیلی از خودمان کم می‌گذاریم، ما باید به گونه‌ای زندگی کنیم که قیامت سیراب و سیر باشیم. اما طوری عمل می‌کنیم که در قیامت کم می‌آوریم. از آنچه که باید در قیامت سیرابمان بکند رحمت خدا و آنچه که باید سیرمان بکند الطاف خداست و او ارحم الراحمین است و برای همه فرستاده. من کم گذاشتم و خودم را گیر انداختم. به خدا چه ربطی دارد؟ خدا سخت‌گیر نیست؟ پروردگار عالم من را راهنمایی کرده اینگونه زندگی کن تا قیامت سیراب و سیر باش تا به بهشت من برسی و من تو را سیر و سیراب کنم. می‌گوید: ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۲</sup>، با آبهای بهشتی سیراب شو و با نعمتهای بهشتی هم سیر شو. ﴿فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾<sup>۳</sup> ﴿وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا شَرْبٌ﴾<sup>۴</sup> تو یک کاری کن قیامت تشنه و گرسنه نمانی.

۱. معارج: ۱۳.

۲. این عبارت با اعرابهای متفاوت ۶۸ بار در قرآن آمده است. مانند بقره: ۲۵ و آل عمران: ۱۹۵.

۳. واقعه: ۲۸ تا ۳۳.

۴. واقعه: ۲۱.



اگر کسی تشنه و گرسنه وارد قیامت شود چی می‌شود؟ در سوره غاشیه می‌گوید به آنها آب و غذا می‌دهند اما تسقی کلمه سقاییت، آب دهی، ﴿تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ﴾<sup>۱</sup>، از چشمه‌ای که آتش دوزخ آبش را می‌جوشاند در حلقشان می‌ریزند. ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ﴾<sup>۲</sup>، ضریح را عرب‌های کویرنشین می‌شناختند، گیاه تیغ داری است که در چهارپایان فقط آرواره شتر می‌تواد آن را بشکند و وقتی می‌خورد، دهنش پر از خون می‌شود. آیه قرآن می‌گوید قیامت با این غذا شکم بی‌دین‌ها را پر می‌کنم اما ﴿لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ﴾<sup>۳</sup> نه چاق می‌شوند و نه سیر می‌شوند.

### وجود سرمشق‌های عالی؛ لزوم زندگی درست

چرا باید بد زندگی کنیم؟ ما که سرمشق‌های خیلی عالی داریم، یکیش ابراهیم، ابراهیم دریایی از ارزشهاست و وجود مبارک ابی عبدالله تمام آن ارزشها را به ارث برد و بعضی‌هایش را گسترده‌تر کرد کاملتر کرد. «السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله، السلام علیک یا وارث نوح نبی الله، السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله». خلیل الله یعنی محبوب خدا. حسین چقدر محبوب خداست؟ ما نمی‌دانیم. هر کسی حسینی باشد چی؟ پیغمبر فرمود «أَحَبُّ إِلَهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا»<sup>۴</sup>، هر کسی حسین من را دوست دارد و باهانش است خدا با او دوست است و به او محبت دارد.

### روضه

ابراهیم! یکی از تکالیفی که به تو شد واقعا سنگین بود ولی چقدر عاشقانه قبول کردی این بود که گفتم تنها فرزند چهارده ساله‌ات را ببر قربان کن بردی، کارد هم کشیدی اما خدا

۱. غاشیه: ۵.

۲. غاشیه: ۶.

۳. غاشیه: ۷.

۴. کامل الزیارات، النص، ص: ۵۲.



بِهت گفت ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup> قبول کردم که اسماعیل را قربان کردی، اندر منا ذبیح یکی بود زنده رفت/ حسین جان این صد ذبیح کشته شده در منای تو! اسماعیل را وقتی می‌خواست ببرد هاجر به ابراهیم گفت کجا می‌بری بچه من را؟ گفت مهمانی، نمی‌شود به مادر گفت که بچه‌ات را دارم می‌برم سرش را ببرم، به مادر نمی‌شود گفت، گفت مهمانی. کی دعوتان کرده؟ حبیبم، حرفها همه راست بود خدا دعوتش کرده بود بچه‌ات را بردار بیاور کارد را کشید نبرید، ولی جای کشیدن کارد ماند در گردن، وقتی با هم برگشتند هاجر چشمش به زیر گلوی اسماعیل افتاد گفت چه شده؟ وقتی ابراهیم تعریف کرد سه روز بیشتر زنده نبود هاجر، اما نمی‌دانم مادرت عمه‌هایت خواهرهایت، چه کردند، این جمله را من در چند تا کتاب دیدم راوی حضرت سکینه است می‌گوید وقتی اجازه داد و برادرم سوار شد و یواش یواش از خیمه‌ها دور شد من دیدم پدرم مثل آدم‌های محتضر دارد نفس می‌کشد، علی رفت جنگید بعد پیش خودش گفت خوشحال کردن پدر عبادت خداست برگردم بابا من را ببیند خوشحال می‌شود، این یک علت برگشتن، برگردم چون از پیغمبر جدم برایم گفتند زیارت ابی عبدالله هر قدمش مساوی با نود حج عمره قبول شده است، بروم حسین را زیارت کنم، تا از دور بابا را دید از اسب آمد پایین با یک دنیا ادب ابی عبدالله هم آغوشش را باز کرد جوانش آمد خودش را انداخت در آغوش بابا دید حالا که اینقدر بابا محبت کرد در گوش گفت ابتاه العطش قد قتلنی بابا تشنگی دارد من را می‌کشد. و ثقل حدید قد اجدنی فرمود اکبرم امیدوارم آفتاب امشب غروب نکند از دست پیامبر سیراب شوی وقتی با بدن قطعه قطعه داشت از اسب می‌افتاد فرمود ابتاه هذا جدی رسول الله. قد سقانی بکاس بابا جدم به من آب داد یک کاسه آب هم در دستش نگه داشته می‌گوید اکبرم این را برای پدرت گذاشتم.



جلسہ نم

فرہنگ توحیدی





## مروری بر جلسات گذشته

در زیارت وارث داریم: السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله. برای فهمیدن ارثی که از ابراهیم نبی به امام حسین رسیده است، تأملی در صفات ابراهیم در آیات قرآن داریم. آیه ۱۲۴ سوره بقره با تأکید ویژه‌ای بر وظایف و تکالیف انسان در شش جلسه شرح داده شد. سپس در یک جلسه با اشاره به آیه ۷۵ سوره انعام، درباره‌ی مقام یقین توضیحاتی ارائه شد. در این جلسه نیز نگاهی بر آیه ۸۳ سوره صافات داریم.

### آیه ۸۳ سوره صافات؛ ابراهیم پیرو فرهنگ نوح

﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ... وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ﴾<sup>۱</sup>

کلام در زیارت وارث است به این جمله نورانی رسیدیم السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله، ویژگیها و ارزشها و کمالات ابراهیم در سی جزء قرآن ذکر شده است، او از زمان کودکی در محیط بابل که در عراق بود توجه خاصی به پروردگار مهربان عالم داشت، طبق قرآن فرهنگی را که ایام کودکی و جوانی از آن پیروی می‌کرده فرهنگ اولین پیامبر اولوالعزم الهی حضرت نوح بود، و ان من شیعته هی ابراهیم، خداوند می‌فرماید یکی از پیروان حضرت نوح ابراهیم بود.

۱. صافات: ۷۹ تا ۸۳.



## فرهنگ توحیدی نوح در قرآن

پاک بودن از شرک به عنوان بخشی از فرهنگ نوح در آیات ابتدایی سوره نوح بیان شده<sup>۱</sup>. وجود مبارک حضرت نوح زحمت می‌کشید که رابطه مردم را با بت‌های پوک و باطل و پوچ و بی‌کاره قطع کند و قلب مردم را از اعتقاد به بت‌ها که فرهنگ ظلم و شرک و پلیدی و آلودگی بود پاک کند و این خانه باعظمت را که خدا در درون انسان ساخته بود تبدیل به خانه توحید کند. یکپاز اهداف و برنامه‌های مهم نوح، بت‌زدایی از اعتقاد مردم بود. او مردم با دلیل و برهان به اطاعت از پروردگار تشویق می‌کرد.

### شرک؛ علت اصلی فساد فراگیر

یقین بدانید فساد امروز کره زمین فساد مخرب و فراگیری است که بنیان‌های خانواده و بنیانهای اجتماعی را ویران کرده. عامل فساد قرنهای قبل فقط شرک بوده. خلأ زندگی مردم از توحید و دچار بودن به فرهنگ شرک چون با هر گناه و ظلم و ستمی می‌سازد، عامل فساد می‌شود.

### شرک در عربستان جاهلی

شما کم و بیش شکل زندگی بت‌پرستان مکه را قبل از بعثت شنیده‌اید. خدا بخشی از فرهنگ جاهلی را در قرآن نقل می‌کند. مثلاً اینکه یک کار بت‌پرستان مکه، زنده به گور کردن دختران بود، یعنی انسان، آن هم انسانی که میوه دل خودشان و محصول وجود خودشان بود، می‌کشتند. در فضای بت‌پرستی و شرک، فقط اگر پدری صاحب اولاد شود با افتخار بار می‌آید. ولی در فضای توحید، دختر هم می‌تواند رشد کند که مصداق اتم چنین تربیتی، صدیقه کبری، زینب کبری، مادران ائمه، مادران اولیا، مادران عالمان ربانی واجد شرائط هستند.

۱. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱﴾ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲﴾ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ

وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿۳﴾ (نوح: ۱-۳)



فساد در اعراب جاهلی تا جایی است که بچه را زنده به گور می‌کردند اما به نوشته تواریخ دور مسجد الحرام خانه‌هایی بود که بالای پشت‌بام آن‌ها پرچم قرمز بود. در این خانه‌های دیوار به دیوار مسجد الحرام، زنان را به زنا می‌دادند و کرایه می‌گرفتند در خانه‌هایی که پنجره‌هایشان در مسجد الحرام باز می‌شد! اگر عرب جاهلی دختران را زنده می‌گذاشتند، در فضای شرک و بت‌پرستی همسر ابوسفیان یا مادر معاویه می‌شود که می‌آید و به غلامش، وحشی، می‌گوید: پهلوی کشته حمزه را پاره کن و جگرش را بکش بیرون بیآور. درجا تکه تکه می‌کند، نخ توش می‌کند تا گردنبند شود و گردنش می‌اندازد. چنین زنی در برابر چشم شوهرش با هر مرد بیگانه‌ای ارتباط داشته و نوشتند شوهرش هم لذت می‌برده!

### تفاوت فرهنگ توحیدی و شرک‌آلود در جنبه‌های مختلف حیات انسانی

الان فرهنگ اروپا و امریکا و بعضی از کشورها فرهنگ شرک و بت است. وگرنه در فرهنگ توحید، زن دارای عفت و عصمت و دامن پاک و مرد هم دارای غیرت و حنیت و جوانمردی و کرامت است. در فضای توحید اقتصاد صددرصد حلال است. در فضای توحید، سیاست، سیاست یوسف، سیاست سلیمان، سیاست امیرالمؤمنین و سیاست انبیاء الهی و ائمه طاهرین و عالمان ربانی است که چیزی جز خدا را ملاحظه نمی‌کنند، می‌کوشند همه امور با عدالت، کرامت، شرافت، اصالت، حقیقت، مردانگی و مروت صورت بگیرد و اصلاً زیر بار چیزی در کنار خدا نمی‌روند که بگویند این قوم و خویشم یا رفیقم یا پسرعمه و یا برادرم است و کارش اولویت دارد، بلکه فقط خدا را لحاظ می‌کنند.

در فضای شرک، بت می‌تواند بت زنده باشد. مثل الان که دولتهای عربی، اوپاما را مانند بت قبول دارند. آنها اوپاما و قبلی‌های او را به جای خدا انتخاب کردند ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾<sup>۱</sup>. به جای اینکه خدا را عبادت کنند بت را عبادت می‌کنند. اگر اوپاما بگوید، پول نفت مسلمانها و بیت المال را که برای امام زمان است، به داعش

۱. بقره: ۱۶۵.

بدهید، می‌گویند چشم. درحالی که نفت جزو انفال و حق امام عصر است و باید دست مردم عادل باشد، اگر او باما بگوید آن را به القاعده و النصره، بدهید یا اسلحه بخريد و به داعش بدهید که مردم را درو کنند، می‌گویند چشم. عربستان می‌گوید چشم، چون معبودش بت است. قطر و بحرین هم چشم می‌گویند. الان سه سال است بحرین زن و مرد و بچه و زن حامله را می‌کشند چرا؟ چون انگلیس می‌گوید بکش و می‌گوید چشم. بت‌پرستی منشأ تمام مفاسد است. آدم در فضای بت‌پرستی عجیب بی‌رحم بار می‌آید! داعش در عراق یک روز یک پادگان را محاصره کرد دو هزار سرباز جوان را که پدرها و مادرها چه آرزوهایی در حقشان داشتند صف به صف خواباند و هر دو هزار تا را تا بعد از ظهر کشت. این بت‌پرستی است. مصادیق عملی بت‌پرستی زیاد است!

### اهتمام مادران شیرده به دائم الوضوئی؛ مصداق فرنگ توحیدی؛

#### خاطره مادر آیت‌الله‌العظمی بروجردی

من سی سال پیش بروجرد و چهل سال پیش خرم‌آباد منبر می‌رفتم. در آن زمان پیرمردهایی که در هر دو شهر خاندان آیت‌الله‌العظمی بروجردی و پدر ایشان را دیده بودند، زنده بودند. آقایی حدوداً نود ساله را چهل سال قبل دیدم که پدر ایشان را یادش بود و به خاطر امین بودنش در خانه پدر آیت‌الله‌العظمی بروجردی کار می‌کرد و امین آن خانه بود. ایشان به من فرمودند که آیت‌الله‌العظمی بروجردی دو سال کامل از مادر شیر خوردند و حتی یک بار مادر او بی وضو و بی طهارت به او شیر نداد. آن زمانها خانه‌ها حمام نداشت و خانمها نمی‌توانستند سحر از خانه بیرون بروند. اگر نیاز به آب داشتند در اوائل پاییز که هوا تا مناسب بود در حوض خانه برای طهارت و غسل می‌رفتند و اگر نه وقتی بچه گریه می‌کرد و نیاز به وضو یا طهارت غسلی داشتند، در گوشه یک اتاق یا آشپزخانه آب گرم می‌کردند و غسل می‌کردند و بعد به او شیر می‌دادند. تربیت زن در فضای توحید، چنین حاصلی دارد.



## نمونه‌های فرهنگ توحیدی امیرالمؤمنین

وقتی مردم با امام بیعت کردند، طلحه و زبیر از حضرت وقت ملاقات خواستند. امام فرمود بعد از نماز مغرب و عشا بیایید. آمدند. تا نشستند امام فرمود کار کشوری، کار برای مردم، کار برای دین دارید؟ گفتند نه برای خودمان کار داریم. امام هم درجا چراغ را فوت و خاموش کرد و فرمود آن چراغ خانه خودم را بیاورید. زیرا کسی که اهل توحید است غیر از خدا را ملاحظه نمی‌کند. طلحه و زبیر گفتند چراغ که بود برای چی خاموش کردی؟ فرمود چراغ برای بیت المال مسلمانهاست من نمی‌توانم با نور چراغی که کل مردم در آن حق دارند، حرفهای خصوصی شما را بشنوم<sup>۱</sup>. اما این یکی چراغ برای خانه خودم است و پولش هم برای بیت‌المال نیست. امام در طول آن چهار سال و هفت ماه، حقوق بیت المال نگرفت. چند درخت خرما مدینه گذاشته بود که می‌فروختند و پولش را به کوفه می‌فرستادند. با پول فروش خرماها، خرج سالش را تامین می‌کرد.

همین پریروز در روایات دیدم که یک شب امیرالمؤمنین، نماز مغرب و عشا را در کوفه خواند. درحالی که حاکم مملکت بود آمد از بغل یک مغازه قصابی رد شد. قصاب گفت علی جان یکی دو سه کیلو گوشت مانده بکشم ببری خانه؟ فرمود نه. گفت چرا؟ گفت پول ندارم، پول ما به اندازه نان و نمک و خرما و سرکه است. گاهی اگر گوشت شتری گیرمان بیاید یک آبگوشت رقیقی می‌خوریم. گفت نسیه ببر و هر وقت پولش را داشتی بیاور. فرمود من با شکم خودم خیلی رفیقترم تا تو<sup>۲</sup>. به شکم خودم می‌گویم پول ندارم گوشت بخرم بپزم بهت بدهم او هم ایرادی به من نمی‌گیرد، اما اگر پول تو دیر شود یا باید راهم را عوض کنم من را نبینی، یا از در مغازه‌ات که رد شوم نگاهی که به من می‌کنی معنی نگاهت این است تو که روحانی هستی، تو که عالمی، تو که آخوندی، تو که علی هستی، خب گوشت ما را نسیه بردی پول ما را بیاور بده. چنین حالی را نمی‌خواهم.

۱. مناقب آل ابی طالب (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص: ۱۱۰.

۲. إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص: ۱۱۹.

## رگه‌هایی از فرهنگ توحیدی ابراهیم در قرآن

در راستای تبعیت حضرت ابراهیم از حضرت نوح، جالب است که پروردگار در بعضی از آیات وقتی ابراهیم را تعریف می‌کند می‌گوید «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup>، دل او فقط به توحید خدای یگانه و پروردگار یکتا، توجه داشت. وقتی خدا درباره ابراهیم می‌گوید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ، وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، یعنی ابراهیم به تمام معنا موحد بود! یکپارچه موحد بود و فقط خدا را لحاظ می‌کرد.

همانطور که در یک آیه دیگر می‌فرماید: «فُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>، این آیه خیلی آیه عجیبی است! این قول اهل توحید است و نهایت معنی این آیه این است که تمام حرکاتم را برای خدا انجام بدهم. مردم! یک پیغمبر در تمام عمرش یک بار برای غیر از خدا نخوابید! برای خدا خوابید و برای خدا، بیدار شد! برای خدا لباس پوشید، غذا خورد، زنده بود، ازدواج کرد و روز مردنش هم برای خدا جان داد. «فُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این وجود ابراهیم است. که بابلی‌ها می‌گویند کاری به کار ما نداشته باش و بگذار بت‌پرست بمانیم. اما ابراهیم می‌گوید خدا خواسته کاری به کارتان حتما داشته باشم. می‌گویند زنده زنده آتش می‌زنیم. می‌گوید: آتش بزنی، فکر می‌کنید ما از سوختن در راه محبوبمان ترس و وحشت یا ابایی داریم؟ حضرت می‌فرماید وقتی که در منجنیق گذاشتند و می‌خواستند بند را باز کنند و بچرخانند و در آتش پرتش کنند، تمام فرشتگان ناله زدند. جبرئیل از پروردگار اجازه خواست پیش ابراهیم برود. خطاب رسید برو، آمد گفت چه کار کنم برایت؟ دارند تو را زنده زنده در آتش می‌اندازند. چه جواب عجیبی به جبرئیل داد! گفت: علمه به حالی حسبی! همین که می‌بیند دارند با من چه کار می‌کنند برایم بس است. جبرئیل! کمک خوبی که از دستت برمی‌آید

۱. «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». آل عمران: ۶۷

۲. انعام: ۱۶۲.



این است که من را رها کن و بین من و محبوبم حائل نشو! برو کنار! این توحید خیلی دقیق است! این توحید خیلی عاشقانه است!

### تجلی توحید ابراهیمی در سیدالشهداء

این توحید را ابراهیم داشت و وجود مقدس ابی عبدالله این توحید را از او به ارث برد. البته برای ابراهیم میسر نشد به گستردگی ابی عبدالله برای توحید کار کند، ولی برای حضرت سید الشهداء میسر شد. جلوه توحید در کربلا اگر آدم بفهمد دیوانه کننده است. ما باید همه عوارض جنگ کربلا را بفهمیم، تا بتوانیم عظمت این توحید را اندکی درک کنیم. هفتاد و دو نفر در محاصره سی هزار نفرند و ابی عبدالله به همه این هفتاد و دو نفر یقین داد که کشته می شوند. گفت: بمانید یک نفرتان زنده نمی ماند. اما آن ها ماندند. درحالی که عالم هستند به اینکه کشته می شوند و به حوادث بعد از کشته شدن هم کاملاً عالم هستند که عصر عاشورا یک دانه خیمه باقی نمی ماند و همه می سوزد، اما ماندند. اگر این شرایط را با خودمان و زن و بچه مان مقایسه کنید که مثلاً به ما که امشب اینجا نشستیم، بگویند فردا نیستید و ولی خانه هایتان خراب زن و بچه هایتان اسیر، آن هم نه به دست آدمهای معمولی، بلکه اسیر دست شرورترین و گرگ ترین مردم، مثلاً پدران داعشی ها، می شوند، شما چه حالی خواهید داشت؟ آیا دنبال فرار از این حادثه می گردید؟ یا به خاطر خدا می مانید؟ آیا به جستجوی روزنه نجاتی به هر شکلی که هست برمی آید؟ یا می مانید؟ ممکن است بگویم بروم دشمن را ببینم بگویم اگر بخواهی من را نکشی خانه ام را آتش زنی زن و بچه و دخترهایم را اسیر نکنی چه کار باید بکنم؟... کل اصحاب امام، آگاه به کشته شدن خودشان و سوخته شدن خیمه ها و غارت رفتن کل اثاث ها و اسارت زن و بچه هستند. آن هم نه با عزت و احترام که بیایند خانم ها و بچه ها را جمع کنند بگویند بفرمایید سوار شوید می خواهیم شما را کوفه ببریم، بلکه اگر یک بچه دیر می جنبید با تازیانه رویش

می‌ریختند و یک خانم دیر می‌جنبید با کعب نیزه می‌زدند... اصحاب امام همه این‌ها را می‌دانند درحالی‌که هنوز اتفاق نیفتاده اما می‌دانند می‌خواهد اتفاق بیفتد. عمر سعد به حضرت پیام داد بیا همدیگر را ببینیم، امام فرمود می‌آیم، یک چادر زدند وسط دو تا لشکر قبل از عاشورا امام آمد، گفت آقا می‌دانی چه حادثی می‌خواهد اتفاق بیفتد فرمود می‌دانم. گفت در این درگیری کشته می‌شوید دست قطع می‌شود، اینها را عمر سعد گفته نوشتند سر از بدن جدا می‌شود، پا قطع می‌شود، سر به نیزه می‌رود، خیمه‌ها می‌سوزد، زن و بچه را از اینجا تا شام می‌برند. اگر می‌خواهی این حوادث اتفاق نیفتد به ما قول بده که برگردی مدینه کاری به کار یزید نداشته باشی. اگر تسلیم قوانین حکومت یزید شوی، حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد و هیچی پیش نمی‌آید. اما آیا توحید اجازه می‌دهد؟

موحد چو در پای ریزی زرش      وگر تیغ هندی نهی بر سرش  
نباشد امید و هراسش ز کس      بر این است آیین توحید و بس

پاسخ ابی عبدالله این است که فرمود: عمر دامن مادرانی که ما را تربیت کرده، امتناع دارد از این که ما به شما جواب مثبت بدهیم.<sup>۱</sup> می‌خواهد بگوید در برابر دامن مادران شما که ریشه‌یتان هند زن ابوسفیان است، مادرانی که ما را تربیت کرده‌اند، فرهنگشان توحید است. امام در برابر آن پیشنهادات می‌فرماید: لا و الله سوگند به پروردگار عالم به هیچ عنوان درخواست تو و یزید و بالاتر را قبول ندارم دستمان را قطع کنید، سرمان را ببرید، سر بریده‌مان را به نیزه بزنید، خیمه‌ها را آتش بزنید و زن و بچه را با تازیانه بزنید و شهر به شهر بگردانید، قسم به خدا، برای خدا، والله قبول ندارم. قبول ندارم و من یک لحظه با ظالم، با مشرک، با فاسق، با بت‌پرست، با پول‌پرست، با شهوت‌پرست سازش نمی‌کنم. این حسین است. می‌گوید با هیچ گنهکار و گناهی سازش نمی‌کنم، این اقتضای توحید است، این توحیدی است که از ابراهیم به ارث رسیده است که در آتش هم عاشقانه جز خدا را ندید.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۸۸.





## تجلی توحید در رجزهای حضرت عباس

در فضای توحید انسان خیلی انسان فوق‌العاده‌ای می‌شود. انسان بی‌نهایت بزرگ می‌شود. توحید یعنی تسلیم صددرصد بودن به حق و دفع صددرصد بت‌های درونی و برونی. این توحید است. توحید یعنی اطاعت صرف از امام برحق و پیغمبر برحق، یعنی عبادت خدا نه عبادت غیر، این توحید است. من چگونه‌ام؟ خدایا اگر دریافت عقلی ما را قوی کنی، اگر اطاعت صرف از امام و نبی را بفهمیم و بچشیم، عجب لذتی در دنیا می‌بریم!

اگر خدا یک ذره پرده را از جلوی چشم دل ما کنار بزند، ما این توحید را در این دو خط شعر می‌فهمیم که رجز خوانده است: «وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي إِيَّيْ أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي»<sup>۱</sup> این برای وقتی است که دست راستش را زدند که با یک دنیا آرامش دارد با سی هزار گریه حرف می‌زند و می‌گوید: من مدافع توحید، مدافع گریه نبوت، مدافع کننده از امامت هستم. «وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ. نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ» بعد به خودش دلداری داد: «يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ»، ای نفس من از این سگ‌ها و خوک‌ها که سی هزار نفرند کمترین ترسی نداشته باش! «وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ» و ابشری عباس! خودم به خودت بهشت را بشارت می‌دهم. پسر ام البنین دارد به خودش می‌گوید آغوش رحمت خدا باز است. درد این تیر و نیزه و دست بریدن ده دقیقه است، اما پشت این استقامت و رنج دیدن، خدا و رضایت خدا و بهشت ابد پروردگار است. پسر ام البنین پشت این همه رنجها، خوشی‌ای بالاتر از همه خوشی‌ها است که تا ابد کنار ابی‌عبدالله ماندن است. پسر ام البنین! بهشت لذت دارد اما کنار حسین نشستن لذتش با بهشت قابل مقایسه نیست. عباس ابن‌علی شخصیت عظیمی بود که سی و دو سالگی در کربلا شهید شد.

### روضه

امام حسین در مسیر مکه به کربلا شهادت بعضی‌ها را که شنید و عکس‌العملش این بود که با گریه خواند «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ»<sup>۲</sup>، سپس

۱. مناقب آل ابی طالب (ع) (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۱۰۸.

۲. احزاب: ۲۳.



رو به کوفه کرد و گفت مسلم، هانی، قیس بن مسهر صیداوی، شما زودتر از ما رفتید، ما هم به انتظار هستیم که شربت شیرین شهادت را بچشیم و به شما برسیم. این عکس العمل امام برای شهدای کوفه بود.

در کربلا امام بالای سر بعضی از شهدا که آمد نگاه به بدنشان کرد و گفت: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمًّا حُرًّا». بالای سر یک شهید که آمد، گفت: لا تفرق بینه و بین محمد و آل محمد. بالای سر بعضی‌ها آمد گفت «انا لله و انا اليه راجعون»، بالای سر بعضیها آمد نشست گفت خدا قاتلانت را بکشد، عمر سعد خدا رحمت را قطع کند، کنار بچه شش ماهه هم گفت «یا لهف نفسی علی صغیر اوام»، خدایا شهادت این بچه همه وجودم را آتش زد.

اما وقتی آمد کنار بدن قمر بنی هاشم دیگر انا لله نخواند، فمهم من قضی نحبه نخواند، دلم سوخت نخواند، خدا قاتلانت را بکشد نخواند، نمی‌دانم چطوری بگویم، خیلی بدن نمانده بود بکشد روی دامنش، اگر قبرهای روزگار زین العابدین الان پیدا بود قبر قمر بنی هاشم از همه کوچکتر بود، نمی‌توانست بدن را روی دامن بگذارد، صدا زد عباس الان انکسر ظهری، کمرم شکست نه استخوان‌های کمرم نه این کنایه است، یعنی ستون زندگی‌ام شکست، و قلت حیلتي، چاره دیگر برایم نمانده، حسین جان خیلی برای ما عاشقانه است این جمله که برگشتی و گفתי و انقطع رجائی دیگر امید به هیچی ندارم، و الکمند قاتلی، این دیگر خیلی آدم را آتش می‌زند امام دریای شجاعت عظمت، بزرگی کرامت است، این داغ با او چه کار کرد که گفت «و الکمند قاتلی»، پسر ام البنین اگر تا امروز غروب من را نکشند داغ تو را من را زنده نمی‌گذارد من دیگر جانم به گلویم رسیده.



جلسہ دہم

موعظہ پذیرى و پذیرش تکالیف الهى



## مروری بر جلسات گذشته

در زیارت وارث داریم: «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله». برای فهمیدن ارثی که از ابراهیم نبی به امام حسین رسیده است، تأملی در صفات ابراهیم در آیات قرآن داریم. آیه ۱۲۴ سوره بقره با تأکید ویژه‌ای بر وظایف و تکالیف انسان در شش جلسه شرح داده شد. سپس در یک جلسه با اشاره به آیه ۷۵ سوره انعام، دربارهٔ مقام یقین و در جلسه بعد ذیل آیه ۸۳ سوره صافات دربارهٔ فرهنگ توحیدی توضیحاتی ارائه شد. در این جلسه به مسئولیتهای انسان برمی‌گردیم و با نگاهی بر آیات ۵۷ و ۵۸ سوره یونس میبینیم پذیرش موعظهٔ خدا در قرآن مخصوصاً توجه به برزخ و وضعیت انسان در عوالم پس از مرگ، سبب قبول تکالیف الهی و دیدن حقیقت آن مسئولیتها می‌شود.

### حقیقت تکالیف و مسئولیتها؛ مصالح آخرت

نیکوترین، بهترین و سودمندترین نعمتی که خداوند مهربان به بندگانش عنایت فرموده، تکالیف و وظائف و مسئولیتهاست. از یک طرف بعثت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و انتخاب دوازده امام برای هدایت مردم به تکالیف و مسئولیتها بوده، از طرف دیگر، هویت و ذات مسئولیتها را به گونه‌ای قرار داده که بهشت آخرت از دل مسئولیتها ظهور می‌کند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»<sup>۱</sup> بهشت خدا در دل تکالیف و مسئولیتهاست.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۸۹.



کسی که در دوره عمرش به تکالیف الهی و وظائف به مسئولیت‌ها عمل نمی‌کند واقعا در قیامت توقع رحمت و بهشت از خداوند نخواهد داشت. چرا توقع رحمت از کریم و رحیم و دود و غفور ندارند؟ چرا در آخرت توقع بهشت از حضرت ارحم الراحمین ندارند؟ برای اینکه آنجا می‌فهمند تمام مصالح ساختمانی بهشت، مسئولیت‌ها و تکالیف عمل شدنی عمل‌کنندگان است. زیرا طبق قرآن در قیامت آدم، عالم به حقایق و تیزبین می‌شود: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>، ای انسان! من پرده‌ها را از جلوی چشمت کنار می‌زنم، آنوقت تو تبدیل به یک موجود تیزبینی می‌شوی که همه حقایقی که در دنیا منکر بودی آنجا می‌پذیری و قبول می‌کنی. واقعا می‌فهمند که خودشان در دنیا گول مادیت، منحرفین، هوای نفس خودشان و شهواتشان را خوردند و فکر کردند که همه لذت‌ها و خوشی‌ها در همین چهار دیواری دنیاست و بهشت نسیه است. در صحنه قیامت که چشم‌هایشان باز شد می‌فهمند که فکرشان باطل بود و مثلا شما همین امشب این هفت رکعت نمازی که خواندید، بخشی از بهشت شما را ساخت. پس بهشت الان موجود است و نسیه و وعده به آینده نیست. هر انسانی بالاخره چهل سال پنجاه سال باید معماری کند تا بعد به آن ﴿جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۲</sup> می‌که ساختیم دست پیدا کنیم. این حقیقت تکالیف و مسئولیت‌هاست.

یکی از بهترین نمونه‌های اداکننده تکلیف، ابی‌عبدالله است که این ادا کردن تکالیف را از ابراهیم به ارث برد که می‌گوییم «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله».

### قبول عاشقانه تکالیف در اثر موعظه‌پذیری؛ آیات ۵۷ و ۵۸ سوره یونس

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ<sup>۲</sup>

۱. ق: ۲۲.

۲. این عبارت حدود ۵۰ بار در قرآن ذکر شده است. مانند بقره: ۲۵؛ آل عمران: ۱۹۵؛ نساء: ۵۷ و ۱۲۲؛ مائده: ۱۲ و ۸۵ و...

۳. یونس: ۵۷ و ۵۸.



ببینید شروع آیه با ایها الناس است اما پایان همین آیه، مومنین خطاب می‌شوند. ابتدای آیه که از موعظه شروع می‌شود خطاب به مردم، است اما وقتی مردم پذیرفتند، خطاب هم چهره ایمانی پیدا می‌کند.

به همه مردم از آفریقایی، اقیانوسیه‌ای، امریکایی، اروپایی و غیره می‌فرماید: قد جاءکم من ربکم، از جانب کلیددار زندگیتان، از جانب مالکتان، از جانب سازنده و پرورش‌دهنده شما در رحم مادر و بیرون از رحم مادر، موعظه آمده است.

آدم بعد از نصیحت، کم‌کم به علاج خودش می‌پردازد و به این صورت موعظه صدور را شفا می‌دهد. بعد از آن که گناهان باطن آدم، در اثر نصیحت خدا، کم شد، به تکالیف هدایت می‌شود. تکالیف را که عمل کرد و رحمة للمومنین، ادای تکالیف شما را در زمره مومنان درمی‌آورد. آنوقت خدا در آیه بعد می‌گوید: حالا که تکالیفتان را ادا کردید به فضل و رحمت خدا خوشحال باشید، «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»، این خوشحالی شما و ادای تکلیف، از ثروتی که مردم دنیا جمع می‌کنند برایتان بهتر است. پروردگار عالم در این دو آیه از سوره مبارکه یونس فرمود اولاً خداوند متعال پیش از ارائه تکالیف، به انسان برای پذیرفتن و قبول مسئولیتها آمادگی می‌دهد. بعد که انسان پذیرفت، به رفع موانع تکالیف از درون خود، شروع می‌کند. وقتی موانع درونی پذیرش تکلیف برطرف شد، حجابها کنار می‌رود و انسان در حد گنجایش خودش، عاشق انجام تکالیف و مسئولیتها می‌شود.

در این آیه، خداوند از لفظ موعظه استفاده کرده است اما مصادیق مواعظی که خداوند در قرآن آورده است کدامند؟

## یکی از موعظه‌های قرآن: لزوم توجه انسان به آینده و عوالم بعد از دنیا

خیلی از آیات کتاب الهی، جنبه نصیحت و موعظه دارد. مثلاً یکی از آیاتی که جنبه موعظه دارد آیه شریفه سوره مبارکه حشر است که می‌فرماید: ﴿وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ



لِقَدِّهِ<sup>۱</sup>، خدا دارد می‌گوید بر هر انسانی واجب است که بشیند و فکر کند برای آینده‌اش چه کار کرده‌است. این نصیحت است. این یکی از نصایح خداست فالتنظر نفس ما قدمت لغد، باید فکر کنید که برای دو دنیای بعدتان چه کار کردید. نمی‌گوید چه کار بکنید فقط می‌گوید فکر بکنید چه کار کردید. یعنی با این نصیحت عاشقانه، رحیمانه و کریمانه دارد به دل آمادگی می‌دهد، فکر را تکان می‌دهد که من به خودم این باقیمانده عمر را پردازم. می‌گوید بشینید فکر کنید برای آینده‌تان چه کردید؟ و انسان دو آینده در پیش دارد: برزخ و قیامت.

### برزخ؛ نخستین عالم بعد از مرگ

یک آینده که در قرآن اسم می‌برد، عالم برزخ است. برزخ جهانی است بین دنیا و آخرت که نه همه آثار دنیا را دارد و نه همه آثار آخرت را، بلکه مخلوطی از دنیا و از آخرت است هرچند کاملاً دنیا یا کاملاً آخرت نیست.

به نقل از قرآن برزخ قطعی است. در سوره مومنون می‌فرماید: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>. بالاخره شما می‌میرید و بدن از روز مردن، غیر متحرک می‌شود و در قبر می‌پوسد. اما خاک روح را نمی‌پوساند. روح دنیایی نیست و متعلق به یک دنیای معنوی است. روح، لطیف است و به قول بعضی از دانشمندان جزو عالم مجردات است. این روح را ائمه ما می‌فرمایند در برزخ یک بدنی شبیه این بدن اما در کمال لطافت و سبکی بهش می‌دهند که زندگی‌اش را ادامه بدهد تا قیامت شروع شود.<sup>۳</sup>

آیات قرآن وجود برزخ قطعی می‌داند و ویژگیهای آن را ذکر کرده. من روایات زیادی از حفظ هستم و قطعات نابی را می‌دانم که همش مربوط به برزخ است. و به جز قرآن و

۱. حشر: ۱۸.

۲. مؤمنون: ۱۰۰.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶، ص: ۲۷۰.



روایات، اصلاً این اخباری که اولیاء خدا از برزخ گرفتند دلیل بر این است که مرگ، مرگ بدن است و مرگ جان و روح نیست. ملک الموت جان را می‌گیرد و چیز دیگری در بدن یا در روح ما نیست که آن را بگیرد. پروردگار یک جان به ما داده که قالبش بدن است و همان را ملک الموت می‌گیرد. پس خود جان نمی‌میرد و هست.

امیر المؤمنین می‌فرماید: «إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ»<sup>۱</sup>. وقتی خدا شما را در رحم مادر خلق می‌کرد، اراده‌اش این بود شما را برای ابد خلق کند، قصدش این نبود شما را خلق بکند یک چند روزی باشید و بعد کل وجودتان را بمیراند. منظور امیرالمؤمنین از بقا در این روایت بقای جان است.

با مرگ بدن بی‌حرکت می‌شود زیرا روح جدا شده. اما روح در عالم برزخ زندگی خواهد داشت. اینکه روح بعد از مرگ چه چه نوع زندگی را تجربه کند، بستگی به اعمال پیش از مرگ دارد. یک زندگی برای کسانی است که ابداً در دنیا هیچ کدام از مسئولیتها الهی و تکالیف الهی را نپذیرفتند و فقط خوردند، خوابیدند، پوشیدند، پول جمع کردند، ظلم کردند و بدون هیچ قیدی، شهوات حرام، رشوه، غصب، اختلاس، دزدی و تقلب کردند. یک برزخ

برای اینهاست، که خدا در سوره مومن می‌فرماید: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾<sup>۲</sup>.

شما ممکن است بپرسید این آتش در کجا بر آنها زبانه می‌کشد؟ اگر قبرهای بدکاران و ستمگران را خراب کنند، فقط خاک است. مثلاً قبر رضاخان در شاه عبدالعظیم را خراب کردند و هیچی در آن نبود زیرا بدن از خاک است. در قبر هر فرعون، نمرود یا هر صدامی فقط خاک است. پس منظور آیه چیست؟ اگر این آیه می‌گوید خاک را عذاب می‌کنند، خاک که دردش نمی‌آید که عذابش کنند زیرا خاک میت و مرده است. و خود قرآن فرموده: ﴿الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ﴾<sup>۳</sup>. پاسخ این است که عرض کردم در برزخ با این بدن کاری

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص: ۲۳۸.

۲. ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ (غافر: ۴۶).

۳. یس: ۳۳.

ندارند. مورد عذاب، روح و بدن مثالی است که قرآن دارد درباره‌اش می‌گوید: «الْتَارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا».

وقتی خدا می‌گوید: «الْتَارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا». در برزخ شب و روز عذاب می‌شوند، یعنی برزخ هم شب و روزهای مرتب دارد. یکی از آثاری که برزخ از دنیا با خودش دارد، داشتن روز و شب است. در قیامت پرونده بحث روز و شب را می‌بندند، اما در برزخ هم روز و هم شب داریم.

برزخ برای یک عده این طور است که شب و روز آتش به آنها دمیده می‌شود تا ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾<sup>۱</sup>، بعد از برزخ که قیامت برپا می‌شود به فرشتگان خطاب می‌شود: هر کسی در دنیا فرهنگش فرهنگ فرعون بوده در جهنم بیندازید! اما برزخ پاکان، برزخ معرکه‌ای است!

### حاج شیخ عباس قمی؛ زیارت امام حسین پس از مرگ

مرحوم حاج شیخ عباس هفتاد تالیف دارد، یکی از آن تألیفات مفاتیح است که شما می‌شناسید. اما ما طلبه‌ها، حاج شیخ عباس را بیشتر به کتاب بسیار پرقیمت هشت جلدی سفینه البحار می‌شناسیم که این کتاب را آن زمان که مسافرت سخت و مسافر خیلی کم بوده، در خلوتی حرم حضرت رضا در مسجد بالای سر می‌نوشته‌است. بیست سال نوشتن این کتاب طول کشید. اینقدر زمان برده زیرا به وجود آوردن این کتاب منوط به این بود که خودش به تنهایی، صد و ده جلد یکی از کتابهای مرحوم مجلسی را به صورت الفبایی فهرست می‌گرفت که کار پرزحمتی بود. از دیگر تألیفاتی که ما او را با آن کتابها می‌شناسیم به کتاب الکنی و الالقاب، کتاب تحفة الاحباب، کتاب منازل الآخرة، کتاب تنمة المنتهی، کتاب منتهی الآمال، کتاب نفس المهموم و کتاب بیت الاحزان هستند. شیخ سر هفتاد



سالگی به بیماری سل از دنیا رفت. می‌گویند شیخ روضه خوب می‌خوانده. تا جایی که سینه‌اش یاری می‌کرد و سل نابود نکرده بود منبر می‌رفت و روضه می‌خواند و خوب گریه می‌کرد و خیلی هم امام حسینی بود. من چون می‌خواستم انشاء هشتاد سال پیش حاج شیخ عباس را عوض بکنم و به قلم روز برگردانم. برای اینکه احتیاط شرعی را مراعات کنم رفتم از خانواده‌اش اجازه بگیرم که آنها هم به من محبت کردند گفتند مانعی ندارد من ده تا کار روی مفاتیح انجام دادم لغات بسیار مشکل فارسی را معنی کردم، امروزی کردم انشا را همینطور، علائم انشائی در فارسی را عربی گذاشتم دعاها را ترجمه کردم حدود هشت نه بار تا حالا چاپ شده. ایشان دو تا پسر بیشتر نداشت. به من گفتند پدرمان این مفاتیح را که می‌نوشت با وضو می‌نوشت. همیشه یک کتری آب و یک کاسه بغل دستش بود. خسته که می‌شد خب طبیعتاً چرتش می‌برد. وقتی از چرت درمی‌آمد همانجا وضو می‌گرفت دوباره شروع می‌کرد. روزی که مفاتیح را تمام کرد که هنوز به چاپ نداده بود، گفت خدایا من این کتاب دعا را نوشتم و ثواب دارد اما من یک ذره ثواب این کتاب را نمی‌خواهم. اگر در پیشگاه حضرت تو این کتاب تا قیامت ماندگار است و ثواب دارد به من ثوابی نده من نمی‌خواهم، کل ثواب این کتاب را تقدیم به محضر مبارک حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا کن! گفتند مفاتیح را اینجوری تمام کرد.

من بی‌واسطه از فرزندش، حدودهای سال چهل و پنج، یک بار این داستان را از فرزند مرحوم حاج شیخ عباس قمی با دو گوش خودم شنیدم. شنیدم ایشان فرمودند: پدر وقتی از دنیا رفت نجف فوت کرد. روزی که از دنیا رفت، حوزه نجف تعطیل و تشییع مفصلی شد و در یکی از حجره‌های صحن امیر المومنین روبروی حرم دفنش کردند. قبر حاج شیخ عباس تا قبر امیرالمومنین فقط بیست و سه چهار قدم فاصله دارد و همسایه نزدیک قبر حضرت مولی‌الموحدين است. فرزندش گفت ما شب دور هم نشسته بودیم برای فقدان و فراق این مرد بارزش خیلی گریه کردیم. آقازاده عالم درسخوانده‌اش گفت که شب نشستیم دور هم گریه کردیم، و خوابیدیم. امیرالمؤمنین می‌گوید «خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً

إِنْ مِتُّم مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ<sup>۱</sup> یک کاری کنید روزی که مرید همه گریه کنند شما خندان باشید، جوری زندگی نکنید روزی که مرید همه بگویند راحت شدیم که مرد اما خودتان گریان باشید. پسر بزرگ آقا شیخ عباس گفت در عالم خواب بابا را دیدم. آخرین بار پدرش را با مریضی سل و تنگی نفس و درد و بیماری دیده بود اما گفت در خواب بابا را که دیدم خیلی شاد بود. می‌گوید بابا را که خواب دیدم گفتم: حاج شیخ عباس! آقا جان! خیلی حالتان خوب است؟ بله خیلی خوب است! چه خبر برزخ؟ گفت: علی! از وقتی من را دفن کردید تا حالا که به خواب آمدم سه بار آمدند و من را پیش ابی‌عبدالله بردند. حاج شیخ عباس را نجف خاک کردند بیست چهار و پنج قدمی قبر علی، اما می‌گوید من را پیش حسین بردند.

## حکایت خواب دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ؛ هم‌نشینی مؤمن با امام حسین پس از مرگ

ما، یعنی آنهایی که درس خوانده‌اند، خواب را بالجمله قبول نداریم و می‌گوییم هر خوابی درست نیست، بلکه خواب را فی‌الجمله قبول داریم، یعنی خوابی که با قواعدمان وفق بدهد، می‌پذیریم.

من مادر مادرم که از دنیا رفت خب زخم سنگین بستری گرفته بود، من تهران بودم ایشان پنجاه شصت فرسخ دور از تهران زندگی می‌کرد من خبر از مردنش نداشتم یعنی دو بعدازظهر مرد فردا به من خبر دادند، ولی من همان شب دماوند منبر داشتم دهه عاشورا بود روز چهار و پنجم بود برگشتم وقتی رفتم خانه خیلی برایم عجیب بود خوابش را دیدم، دیدم یک چادر گلدار قیمتی سرش است خیلی حالت جوان منشی دارد گفتم مادر الحمدلله خوب شدی؟ گفت کاملاً، گفتم کدام دکتر؟ گفت روی سنگ مرده شور خانه که گذاشتند اولین آب غسلم را که ریختند خوب خوب شدم وارد عالم بعد هم که شدم این لباسها را

۱. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص: ۴۷۰.



آوردند گفتند اینها را بیوش! من در عالم خواب تعجب کردم که یعنی چی؟ ایشان مگر مرده؟ مرده بود و من بی‌خبر بودم. پدر من که دامادش بود و سه چهار تا داماد دیگرش و بچه‌هایش آنجا بودند. اینها وقتی مادر مادرم را دفن کردند برگشتند خانه. پدر مادرم خیلی اهل حال بود. اهل خدا و گریه بود. اینها نشستند اعلامیه بنویسند، پدر مادرم گفت چه کار می‌کنید بابا؟ گفتند برای خانم اعلامیه می‌نویسیم آدرس ختم می‌دهیم، گفت ننویسید. پرسیدند: چرا آقا جان؟ ختم نگیریم برایش؟ ما خانواده‌دار هستیم آنجا همه مردم توقع دارند. گفت نه ختم بگیرید فردا شب هم من بعد از نماز عشاء می‌روم. برای هر دو نفر ما، یک ختم بگیرید. من فوت مادر را خبر شدم و رفتن ایشان را هم یک روز بعد خبر شدم. هر دو را در یک قبر دفن کردند. من خیلی دلگیر بودم این دو پدر و مادر بسیار پرقیمت بودند! یعنی مادر مادرم حدود هفتاد و پنج سالش بود اما یک نامحرم صورت او را ندید. بعدا باز هم من، پدر مادرم را خواب دیدم. گفتم بابا از دنیا رفتید کجا هستید؟ گفت بابا من و مادرت سه روز در این قبری که ما را دفن کردند بودیم. بدن را کار ندارم. بعد از سه شبانه‌روز آمدند ما را بردند کربلا. ما آنجا هستیم جایمان هم تا قیامت آنجاست.

## وقایع قیامت؛ عالم دیگر

در قیامت که دنیای دوم بعد از مرگ است، بدن‌های مثالی برزخی می‌روند و همین بدن دنیا را بهتان می‌دهند. زیرا می‌فرماید در قیامت ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَمَاهُ فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۱</sup> و همچنین می‌فرماید در قیامت می‌گویند: ﴿مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرَقَدِنَا، هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۲</sup> وقتی از قبرها درمی‌آیند می‌گویند چه کسی ما را از این قبر بیرون آورد؟ کی بود که قبر را باز کرد و بدن دنیایی ما را که پوسیده بود دوباره به ما برگرداند؟ بعد خودشان می‌گویند: ما در دنیا شنیده بودیم که خدا وعده می‌داد من شما را

۱. عادیات: ۹ و ۱۰.

۲. یس: ۵۲.



با همین بدن در قیامت زنده می‌کنم، راجع به قیامت حتی یک پیغمبر حتی یک دروغ به ما نگفته بود.

پیغمبران چه نیازی داشتند به مردم دروغ بگویند؟ کسی باید دروغ بگوید که بخواهد حيله یا مکر کند، کلاهبرداری کند یا می‌ترسد، می‌خواهد خیانت کند یا می‌خواهد حقی را بپوشاند. انبیاء که این اخلاقها را نداشتند.

### ارزش عزاداران امروز امام حسین

اینجا یک جمله هم به شما بگویم به خصوص به شما جوانهای بزرگوار متدین مذهبی، که امروز در این مملکت و در این دنیا شما جوانها با آمدنتان در این مجالس با گریه کردن، با سینه و زنجیر زدن کمک به کربلا هستید. هشتاد سال پیش اگر ما دور هم جمع می‌شدیم، گریه می‌کردیم، زنجیر و سینه می‌زدیم، صدایمان به جایی نمی‌رسید و تصویرمان جایی نمی‌رفت. اما امروز کار شما را جهان می‌بیند و برای وهابیت و برای گرگهای امریکا و انگلیس از هزاران بمب که در آنها بترکد دردناک‌تر است. شاید شما ندانید اما من منابعش را به دست آوردم. امریکا، انگلیس، فرانسه، اسرائیل و عربستان حدود سی سال است با هم شریک هستند و بیشترین پول را هم عربستان می‌گذارد، به این نتیجه رسیده‌اند اگر ما با میلیاردی هزینه کردن فقط حسین را از مردم ایران بگیریم مرگ مردم ایران قطعی است. آزادی ایران از دستش می‌رود و دیگر مقابل ما قد علم نمی‌کنند، علیه ما بر نمی‌خیزند و در برابر ما نه نمی‌گویند. اگر ایران حسین را نداشته باشد، کل ایران نوکر خود ماست. اینقدر از امام حسین ترسیدند! خود او که نیست آنها از اعتقاد شماها به حسین و از شماها خیلی می‌ترسند. شما شرکت در مجالستان را تا آخر صفر ادامه بدهید گریه‌هایتان را با صدای بلند و مثل مادر جوان مرده ادامه بدهید، سینه‌زنی‌تان را زنجیرزنی و بیرون ریختن را ادامه بدهید، الان لشگر یزید چند میلیون نفر شده، کربلا سی هزار نفر بود، ولی در برابر شماها بیچاره شدند و رنج می‌کشند.



شما فکر می‌کنید بیست میلیون از همه جای دنیا پیاده اربعین می‌آیند کربلا این برای عربستان و امریکا و انگلیس و گرگهای دیگر ارزان تمام می‌شود؟ من اگر نیافته بودم که منبر رفتن برایم واجب است، یعنی اگر کسی از بزرگان دین، مرجعی، فقیهی، به من ثابت کند منبر رفتن تو مستحب است، من با سر اربعین را پیاده میروم اما هنوز برایم ثابت نشده اگر ثابت شود هر سال تا سال مردنم با پای برهنه اربعین از نجف می‌آیم کربلا، با پای برهنه، اینها امروز مهمترین اسلحه روانی علیه دشمن، علیه کفر و بیدادگری است. شما زنده به ابی‌عبدالله و زنده به اشک هستید.

## روضه

چه روضه‌ای برایتان بخوانم چی بخوانم امشب کدام گوشه‌اش را بخوانم؟ آنوقتی را بخوانم که کار تمام شده و خواهر آمد کنار گودال. نشست با آن دست زهرایی این اسلحه‌های متراکم را کنار زد، یک بدنی دید که مجبور شد سه تا سوال بکند که نکند من اشتباه آمده باشم آخر بدن شناخته نمی‌شد سر ندارد پیراهن ندارد حالا بدن بی‌سر و بی‌پیراهن را باز می‌شود از انگشت‌ها، از سینه، جای درستی هم ندارد، حسین جان. غربی‌ها داخلی‌ها اسرائیلی‌ها ما بلند بلند گریه می‌کنیم شما این گریه را از ما نمی‌توانید بگیرد، گریه را باید از کسانی بگیرید که دلشان نسوخته ما دلمان سوخته، ما راحت نیستیم. آنی که حسین ندارد با او بسازید حسینی که ما داریم نمی‌توانید از ما بگیرید امکان ندارد، گفت بپرسم از خود بدن «انت اخی؟» تو برادر منی، برادر من که اینجوری نبود. و ابن‌الدی، پسر امیر المومنین توئی؟ و ابن‌امی؟ تو پسر مادر منی؟ تو پسر فاطمه زهرایی؟ نمی‌دانم بدن را چطور می‌شناخت، ولی وقتی برایش ثابت شد این بدن عزیزش است، برگشت گفت بابی العطشان حتی پدرم و مادرم فدایت شوند که با لب تشنه سر از بدنت بریدند، «بابی المهموم حتی قضی»، پدرم و مادرم فدایت که با دل پرغصه از دنیا رفتی، شما بعضی‌هایتان عربی خواندید بعضی‌ها هم که نخواندید بعضی از لطائف عربی را می‌فهمید ما اگر بخوایم سلام به غائب بدهیم می‌گوییم السلام علیه، اگر به حاضر یعنی

### مشابهت‌های سیدالشهداء علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام

آنی که روبرویمان است بخوایم سلام بدهیم می‌گوییم السلام علیک با بدن که داشت حرف می‌زد یک مرتبه سرش را بلند کرد پیغمبر را دید، گفت صلی علیک یا رسول الله، از این صلی علیک معلوم می‌شود پیغمبر را دید اشاره کرد هذا حسینک مرمل بدماء حسین جان. نگفت بدن حسینت است، شرح داد برای پیغمبر گفت بین مقطع الاعضاء بدن بچهارت را قطعه قطعه کردند.